

جادوگران و قدیسین: دشمنان متحد (تالیف: پویا جفاکش)



در ایران امروز و در شرایطی که قیمت لباس های مجلسی به ده ها میلیون تومان رسیده است، بازار لباس های اجاره ای در حال رشد است تا بازار رکود فروش لباس را جبران کند. آوین فرخی، روزنامه نگار، دراینباره گزارشی با عنوان «شیک پوشی اجاره ای» در روزنامه ی هفت صبح (28مهر 1404) منتشر کرده است که در آن به نقل از «سمیرا، 37ساله، صاحب مزون "مهربانو"» بیان میکند: «اجاره ی یک لباس مجلسی معمولی، حدود 800هزار تومان است درحالیکه خرید همان لباس بیش از 4میلیون تومان هزینه دارد. لباس های کارشده نیز تا 10میلیون تومان برای یک شب اجاره داده میشوند، درحالیکه خریدشان 30میلیون تومان هزینه دارد.» در ادامه ی گزارش آمده است:



تصویری از دختر نوجوان هوادار استقلال در روز برد مردان استقلال مقابل مس رفسنجان. عکس: فاطمه شمس



سپیده خداوردی هستند: خانم موزیسین و بازیگر رادر حاشیه اکران فیلم اجل معلق در لوتوس مال می بینید.

«احمد فخیم، 28 ساله کارشناس ارشد علوم اجتماعی، این پدیده را به ظهور طبقه ی متوسط فقیر نسبت میدهد. طبقه ای که زبان خارجی بلد است، با سبک زندگی جدید آشنا است و آن را میخواهد، در انتهای دهه ی هفتاد، شکل گرفت و در لایف استایلش مهمانی رفتن و ظاهر آراسته بخشی از هویت شده است. اما حالا این آدم نمیتواند هر بار لباس تازه بخرد. ممکن است مدتی این فرایند لباس اجاره کردن را پنهان کنند اما از جایی به بعد در مهمانی ها از هم میپرسند که "لباست را از کجا و چند اجاره کرده ای؟" او معتقد است: این روند با اقتصاد اشتراکی فرق دارد، چون پای بنگاه و ارزش افزوده در میان است. درواقع یک صنعت کوچک خدماتی شکل گرفته که از دل بحران بیرون آمده است. نمونه ای از استارتاپ های خدماتی خودجوش که به نیازهای فرهنگی پاسخ میدهند. جامعه شناسان، گسترش اجاره ی لباس را نشانه ای از تغییر ارزش های طبقاتی در دوران بحران اقتصادی میدانند. طبقه ی متوسط شهری هنوز نميخواهد از

نمادهای رفاه ظاهری دست بکشد اما راه های تازه ای برای حفظ آن پیدا کرده است. اجاره ی لباس یا وسایل لوکس، نوعی مصرف لوکس بازتولید شده است. سازگاری فرهنگی با تورم، نه تسلیم در برابر آن. در نبود آمار رسمی، برآوردهای میدانی نشان میدهد در ایران بیش از ده ها پیچ و مزون فعال اجاره ی لباس وجود دارد. بیشترین تقاضا مربوط به مراسم نامزدی، عروسی و عکاسی پرتره است. درحالیکه پوشیدن لباس های گران قیمت هنوز بخشی از نمایش اجتماعی طبقه ی متوسط است، حالا اجاره ی آن لباس ها خود به نوعی نمایش هوشمندانه تبدیل شده است. شاید در اقتصاد امروز، شیک پوشی قسطی، طبیعی ترین واکنش به گران شدن رویاها باشد.»

من در این نتیجه گیری تغییر کوچکی ایجاد میکنم و این طور نتیجه میگیرم: شاید این شیک پوشی قسطی، آخرین مرحله از نوعی از شبیه سازی کابوس ها به صورت رویاها برای کمتر ترسیدن از آنها است. چون اگر پای داروینیست ها را به این قائله باز کنید و بگویید آدم های امروز دارند از کدام حیوان ها تقلید میکنند، احتمالا یک مثالشان، شاه مار غیر سمی امریکای مرکزی است که به خاطر شبیه بودن ترکیب رنگیش به مرجانمار سمی کشنده، از حمله ی دشمنان مصون میماند. تشبیه این پدیده به تلاش یک فرد طبقه ی متوسط رو به فقیر در شبیه نشان دادن خود به یک ثروتمند، اصلا از یک داروینیست بعید نیست چون



سر یک سگ غرغرو، از کتاب «بیان احساسات در انسان و حیوانات» اثر چارلز داروین، ۱۸۷۲

توماس دبلیو. وود



سگی با حالتی فروتن و مهربان، از کتاب «بیان احساسات در انسان و حیوانات» اثر چارلز داروین، ۱۸۷۲

آقای ریویر



شکارچی جوان اسکاتلندی در کنار شکار
شکار شده، حدود ۱۸۶۵
مدرسه انگلیسی



اسکلت میلودون داروین، از «مجله
تحقیقات» نوشته چارلز داروین، منتشر
شده در لندن ۱۸۹۰

مدرسه انگلیسی



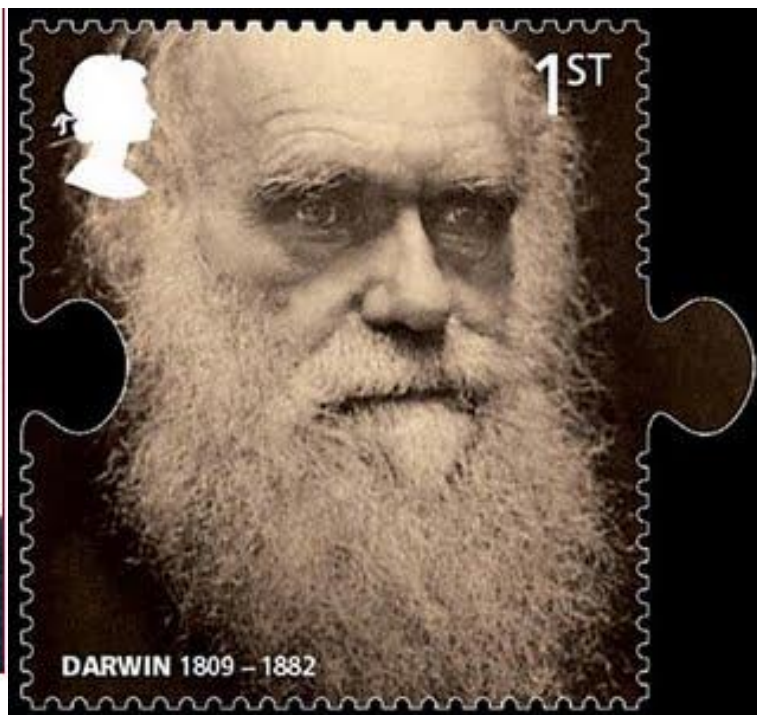
درنای توکسودون، حیوانی ماقبل تاریخ
که توسط چارلز داروین در نزدیکی
مونتو ویدئو، اروگوئه، در طول سفر
اکتشافی اش با کشتی بیگل کشف شد.
جانورشناسی سفر کشتی اچ ام اس بیگل
به فرماندهی کاپیتان فیتزروی در

هنرمند ناشناس

او حتما "منشا انواع" داروین را خوانده و میداند که داروینیسم از ابتدا جامعه را به شکل جنگل ترسناکی از حیوانات در حال نزاع میدیده که خطرناک ترین جانوران و آنهایی که در راس زنجیره ی غذایی آن هستند، سرمایه داران و اشرافند و سلاحی که با آن، دیگران را از پروسه ی تکامل حذف میکنند، پول است. لباس ها، سرگرمی ها و کاخ های باشکوه، ظواهری هستند که این نوع جانور خطرناک را از جانوران معمولی تر جامعه ی جنگل قابل تشخیص میکنند و بقیه ی جانوران انسانی را وادار به تعظیم در برابر این نوع جانور انسانی میکنند. اینها لوايح ایدئولوژی ای نیستند که با داروینیسم پدید آمده باشد، بلکه داروینیسم از آنها پدید آمد تا توجیهشان کند و داروین محصول پیش داورى های اشرافی جامعه ی خود بود. ماکسیمو ساندین، زیست‌انسان‌شناس و استاد گروه زیست‌شناسی دانشگاه خودمختار مادرید و مسئول تدریس تکامل انسان و بوم‌شناسی، در بخش سوم از کتاب "ریشه های داروینیسم" مینویسد:



ماهدی ساعدی



« این، به سادگی، برداشتی از جهان است که مشخصه ی بخش اجتماعی است که او از آن آمده و با آن ارتباط برقرار کرده است. طبقه ی اجتماعی که با ارزش‌هایی که عمیقاً در سنت کالونیستی (یکی دیگر از انقلاب‌های بورژوایی) ریشه دارند، مشخص می‌شود، که بر اساس آن، برخی افراد توسط خدا برای رستگاری و برخی دیگر برای لعنت مقدر شده‌اند. اما، بله، مؤمن، حتی اگر سرنوشت خود را نداند، می‌تواند با موفقیت‌هایی که در زندگی خصوصی خود به دست می‌آورد، نشان دهد که "برگزیده ی خدا" است. این "ایمان" عجیب، که اتفاقاً همان چیزی بود که به نظریه ی آدام اسمیت منجر شد، ظرفیت رشک‌برانگیزی را برای تطبیق کل یک جهان‌بینی با منافع یک طبقه ی اجتماعی خاص آشکار می‌کند، به طوری که از طریق طرح‌های راحت و اجتناب‌ناپذیر، خدایی که به همان اندازه که با فقرا سازش‌ناپذیر است، با ثروتمندان نیز راحت‌طلب است، دست نامرئی بازار و انتخاب طبیعی قدرتمند و کور، به طرز عجیبی به همان افراد لطف می‌کنند و به یکباره و به خاطر همان شایستگی‌ها که می‌توان آن را در «انجام کار خودشان» خلاصه کرد- رستگاری، ثروت و موفقیت بیولوژیکی را به آنها اعطا می‌کنند. و این اصول به قلمرو حکایات تاریخی تعلق ندارند، زیرا همین اصول هستند که در حال حاضر به

الکساندر ناسمیت

لندن، خیابان پرنسس. ساخت بنایی که قرار بود به >
ساختمان اصلی موسسه سلطنتی بریتانیای کبیر تبدیل شود،
آغاز شد.



اصطلاح «اندیشه ی واحد»، یعنی اساس ایدئولوژیک جوامع «پیشرفته» را تشکیل می‌دهند. عقلانی‌سازی آنها در قالب «قوانین علمی» و ماهیت کاملاً عملی آنها (به‌ویژه برای «مناسب‌ترین‌ها») آنها را گسترش داده و تثبیت کرده است، به طوری که از آنچه در اصل توجیه وضع موجود با دوز کم و بیش ریاکاری یا سادگی بود، به باوری راسخ در مورد چیستی واقعیت (و چگونگی آن) تبدیل شده‌اند، و بسیاری از استدلال‌های نه تنها داروین، بلکه اسمیت، مالتوس و



Photo Walter W. Naunton.

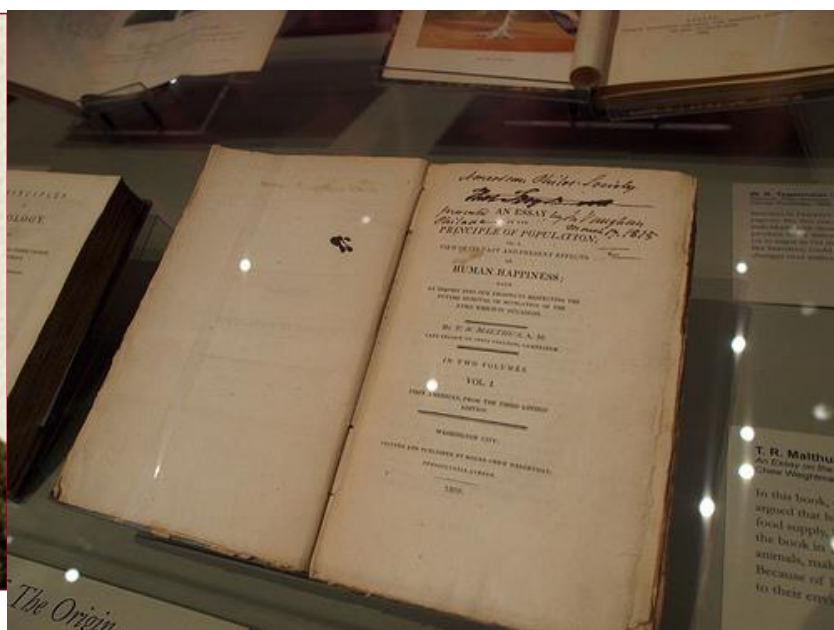
STATUE OF CHARLES DARWIN, UNVEILED AT SHREWSBURY, HIS NATIVE TOWN, AUG. 10.

مجسمه چارلز داروین، که در ۱۰ آگوست
در شروزبری، زادگاهش، رونمایی شد.

اسپنسر، علاوه بر «قوانین» اقتصاد بازار آزاد، در متونی که دانشمندان داروینی دیدگاه خود را در مورد طبیعت و جامعه در قالب استعاره‌ها و «قوانین» علمی توضیح می‌دهند، همچنان پابرجاست. اوضاع اجتماعی انگلستان در پایان قرن هجدهم و آغاز قرن نوزدهم آشفته بود. این دوران، دوران قتل عام پیترو و شهدای تولید بود. در اوج گسترش استعمار و انقلاب صنعتی، تغییر ثروتی که به طور مساوی بر ذینفعان و قربانیان تأثیر نگذاشت. قوانین حصارکشی که در قرن هجدهم تصویب شد، به مالکان زمین اجازه می‌داد تا زمین‌های خود را برای چرای دام حصارکشی کنند و همزمان مستاجران خود را بیرون کنند و آنها را به نیروی کار ارزان صنعتی در شهرها تبدیل کنند. فقر و ازدیاد جمعیت، روحانی و اقتصاددان **توماس مالتوس** را نگران کرد و او نخست وزیر خود را متقاعد کرد که در «کارگاه‌های» مخصوص افراد بی‌بضاعت، جنسیت‌ها باید از هم جدا شوند. "رساله‌ای در باب اصل جمعیت" او که در سال ۱۷۹۸ منتشر و در سال ۱۸۰۳ بسط داده شد، این فرضیه را مطرح می‌کرد که افزایش هندسی جمعیت در جهانی که تولید مواد غذایی به صورت حسابی افزایش می‌یابد، همواره «تنازع برای بقا» را تحمیل خواهد کرد. و دقیقاً اصول بشردوستانه نبود که مالتوس را هدایت می‌کرد. به گفته ی آر.سی. لئونتین، این مقاله استدلالی علیه «قانون فقرا»ی قدیمی انگلیسی بود که او آن را بیش از حد حمایتی می‌دانست، و در حمایت از کنترل بسیار سختگیرانه‌تر فقرا بود تا آنها نتوانند ناآرامی‌های اجتماعی را



- توماس مالتوس -



> مدرسه انگلیسی

> آشپزخانه، خانه کوتله، حدود ۱۸۳۰-۱۸۴۰



بازتولید و ایجاد کنند. استدلال مالتوس این بود که پیشرفت غیرممکن است مگر اینکه عرضه ی نامحدود غذا وجود داشته باشد، بنابراین سیاست‌هایی که با هدف بهبود وضعیت فقرا انجام می‌شد، گمراه‌کننده بودند. بنابراین، به قول سی. لئون هریس: "طرفداران اقتصاد آزاد می‌توانند با وجدانی آسوده، کودکان گرسنه را نادیده بگیرند." طرفداران *لسه‌فر*، ساده‌سازی دیدگاه «علمی» فیزیوکرات‌های فرانسوی در مورد اقتصاد را به بریتانیای کبیر آوردند، دیدگاهی که به راحتی با منافع طبقات حاکم سازگار بود. تأثیرگذارترین چهره ی آن آدام اسمیت بود که این اصطلاح را با استفاده از استعاره ی «دست نامرئی بازار» ترجمه کرد و همچنین نگران بود که کارگران و «سایر طبقات پایین جامعه» فرزندان زیادی به دنیا

می‌آورند که این امر دستمزدها را به سطح معیشت کاهش می‌دهد. لیبرالیسم اقتصادی متولد شد که شهروندان و کشورها را به رقیب تبدیل کرد و با آن ایده قیمت منصفانه از بین رفت، زیرا از آن به بعد قیمت‌ها توسط «قانون» عرضه و تقاضا تنظیم می‌شدند (اسکار وایلد، شاعر، بار دیگر عواقب آن را به طور کامل توصیف کرد: «می‌توان قیمت همه چیز را دانست و ارزش هیچ چیز را ندانست.») در سال ۱۸۵۱، هربرت اسپنسر، فیلسوف و اقتصاددان، در کتاب خود با عنوان «ایستایی اجتماعی»، اصطلاح «بقای اصلح» را برای تعریف نیروی محرکه روابط اجتماعی ابداع کرد. به نظر او، تلاش برای کمک به فقرا مانعی برای قوانین طبیعی بود که توسط رقابت اداره می‌شدند. علم کاملاً از این استدلال‌ها حمایت می‌کرد. به گفته ی اسپنسر: "تمدن‌ها، جوامع و نهادها برای بقا با یکدیگر رقابت می‌کنند و تنها کسانی که از نظر بیولوژیکی کارآمدتر هستند، پیروز می‌شوند." اینها ایده‌هایی بودند که در اواسط قرن در میان بورژوازی انگلیس «در هوا معلق» بودند (بدیهی به نظر می‌رسد که کارگران و «سایر

ماريو بارگاس یوسا
نویسنده و سیاستمدار
۱۹۲۶-۲۰۲۵

یاد: درگذشتگان

یوسا با لحنی صریح و بی‌پرده موضع خود را مقابل منتقدان جهانی روشن می‌کند. او هرچند به این‌گرایان، بی‌افتنا نیست، اما بار دارد که پشت بسیاری از آن‌ها نوعی درک تاریست و ایستایی فرهنگی پنهان است یوسا می‌گوید مردم، زمانی که در انتخاب آزاد باشند، برخلاف خواست ننگان و روشنفکران محافظه‌کار، مدرنیست‌ها را با تمام پیامدهای آن بومی‌گرند. زیرا این فرایند، در کنار از بین بردن برخی اشکال سنتی زندگی فرصت‌هایی بی‌سابقه برای رفاه، آزادی و پیشرفت فراهم می‌آورد. این‌ها اشاره به نظام‌های توتالیتر مانند کوبا و کره شمالی، تأکیدی می‌کند که حتی این حکومت‌های بسته نیز توان مقابله با موج تدریجی و فرساینده مدرنیته را ندارند. نویسنده دیدگاه طرفداران حفظ هویت فرهنگی را از اساسی رد می‌کند. از نظر او، چنین نگاهی مبتنی بر این تصور تاریست است که فرهنگ‌ها باید یا می‌توانند در طول زمان ثابت بمانند. اما کدام فرهنگ زنده‌ای است که در گذر سده‌ها تکراری نشده باشد؟ برای بافتن فرهنگی بی‌تغییر باید به قبایلی رفت در دل جنگل‌های آمازون یا آفریقا رفت که به انزوا و خودسختی خنثی داده‌اند. اما چنین چیزی در جهان امروز نه ممکن است، نه مطلوب. در نهایت، یوسا هشدار می‌دهد که مفهوم هویت فرهنگی، اگر به صورت مطلق و سیاسی درک شود، می‌تواند به ابزاری خطرناک برای تعدیل آزادی بدل شود. او یادآور می‌شود که هیچ هویت جمعی‌ای نمی‌تواند جای ویژگی‌های فردی، تکثر شخصیت‌ها و آزادی‌های اساسی را بگیرد و این، به‌طور او، مهمترین ارزش دنیای مدرن است. دنیای نوشتن یوسا، ریشه در واقعیت داشت. وقایع جهان را زنده می‌کرد و هر هفته درباره‌اشان می‌نوشت و همین امر کمکی بود به شکل‌گیری نگاه او به دنیا و آدم‌های‌اش. نوشتن او ریشه در واقعیت داشت و تأثیر آینه‌ای شد که مردم-نقطه‌نشینان آمریکای لاتین- می‌توانستند خود را در آن ببینند. او نقطه رمان‌نویس، که روزنامه‌نگار هم بود و سال‌ها در ژاپن می‌نوشت، یوسا در برآری بودند ادبیات و روزنامه‌نگاری می‌گوید که هیچ‌گاه نتوانست روزنامه‌نگاری از کنار نگارد، نقطه به نقطه به دل‌های بافت، بلکه به‌خاطر نوعی سبک و تکرار خاص به جهان-آپولو، وارد کرد. نویسنده‌ی واقعی کسی است که در خیال و رویا پنهان نگردد، بلکه کسی‌ست که در ریشه در تجربه‌ی زیسته و زندگی روزمره دارد. به‌عبارت او، ادبیاتش هرگز خواسته‌ی خلق جهانی‌تعالی و جدا از واقعیت نداشته، بلکه همیشه کوشیده است تا جهانی واقعی را به‌طور یکصدگانه‌ای که در دل تجربه‌های ملموس و شخصیت‌های زنده است و در این‌باره می‌گوید «فقره‌ی تخیل در آمریکای لاتین بدل به جلوه‌ای بی‌معنا و واقعیت نمی‌شود»

او شهرهای زیادی به خود دید: لیما و مادرید، پاریس و لندن، هرکدام اثری روی شکل‌گیری کار ادبی این چهره داشتند. لیما شهر اصلی‌اش بود، اما سال‌ها در مادرید زندگی کرد و در این شهر نوشت و عکس‌های معروف‌اش در کتاب‌خانه‌ی شخصی در این شهر ثبت شده است. اما پاریس برای او شهر دیگری بود. پاریس برای یوسا صرفاً مکانی جغرافیایی نبود، لحظه‌ای سرشت‌ساز بود در تاریخ شخصی‌اش. میان سال‌های ۱۹۵۹ تا ۱۹۶۶، از او نویسنده‌ای ساخت که مقابل استبداد، جهل و سانسور بایستند. او فرانسه را میهن دوم خود نامید: سرزمینی که فرهنگ را همچون آزادی پاس می‌داشت. همین علاقه باعث شد در مقاله‌ی «فرهنگ آزادی» نگران از دست رفتن فرهنگ پاریس باشد. در یادداشتی که پس از مرگ نویسنده در روزنامه‌ی «آل‌پاریس» چاپ شد، یوسا نگران زوال آن فرهنگ است و می‌نویسد: «پاریس برای من بیش از یک شهر بود؛ مکتبی بود که در آن آموختم چگونه در جهان زیست کنم... و ازگان آزادی را که در گوشم زمزمه کرده. او شیفته‌ی فلور هم بود و بسیار از او آموخت. اما اولین مرجع این‌تولوزیک اوژان بل‌سارتر بود و با گذشت زمان، او در مورد مرجع دوران جوانی‌اش شوخی می‌کرد، و زاویه‌ی نگاه‌اش به سارتر عوض شد. در سال ۱۹۷۱، یوسا از کمونیسم جدا شد. از آن به‌بعد، مرجع فکری نویسنده طرف مقابل شده بود: لیبرالیسم سیاسی با متفکری چون «کارل پوپر»، «آیزایا برلین» و «ریموند آرون». و تا پایان لیبرال ماند و در دفاع از فردیت و آزادی خواهی نوشت.

ماريو بارگاس یوسا

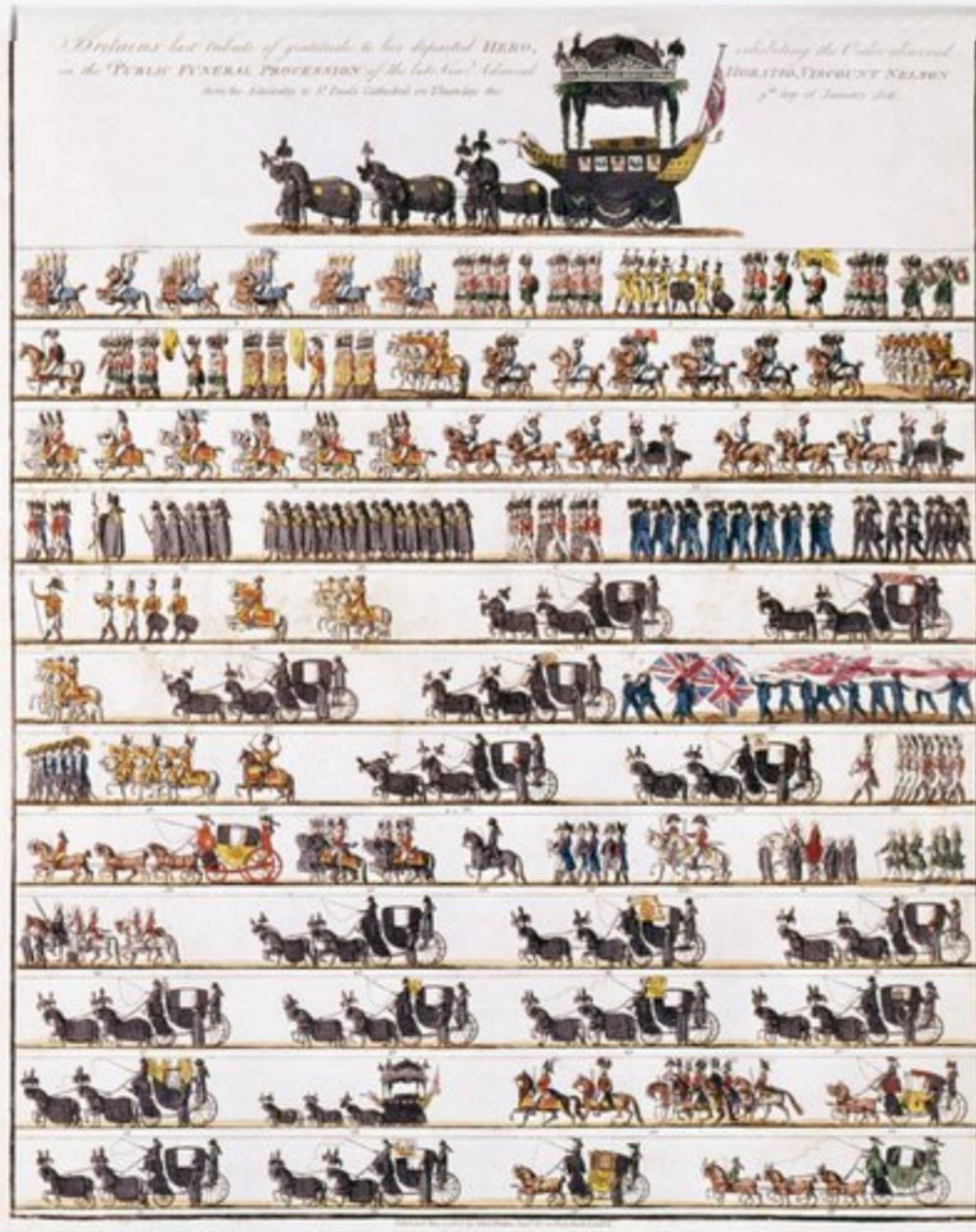
نمی‌تواند مستقل از سرمایه‌داری، مالکیت خصوصی، و اقتصاد بازار آزاد باشد. در نظر یوسا، دموکراسی و بازار آزاد به‌هم گره خورده‌اند؛ پیوندی که فقط توجیه مادی ندارد، بلکه از بنیان‌های اخلاقی و معنوی هم بر خوردار است. در نوشته‌های‌اش به سنت فکری بنیان‌گذاران ایالات متحده اشاره می‌کند: جایی که «جستجوی خوشبینی» به‌عنوان یکی از اصول قانون اساسی مطرح شد. از دید یوسا، این انتخاب زبانی تصادفی نبود. آن‌ها خوشبینی را نه امری مطلق و همگانی، بلکه تجربه‌ای شخصی فردی، و وابسته به ارزش‌های هر فرد و هر فرهنگ می‌دانستند. بنابر این، دولت نه‌تنها نمی‌تواند بلکه نباید نگرانی‌های خوشبینی را بر همگان تحمیل کند. دموکراسی، در این معنا، نظامی است که آزادی فردی را در قلب خود دارد؛ آزادی‌ای که هم در سیاست معنا دارد، هم در اقتصاد. همین نگاه سیاسی-اقتصادی در آثار یوسا هم دیده می‌شود. سال ۲۰۱۱، برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ادبیات شد. به‌خاطر ترسیم ساختارهای قدرت و تصاویر واضحی از مقاومت، شورش و شکست فرد. و این دستاوردی تاریخی بود.

در مقاله‌ی «فرهنگ آزادی» تصویری تکرار کننده از واکنش جهانی به پیوندهای جهانی‌شدن ترسیم می‌کند: واکنشی که تنها به سیاستمداران چپ‌گرا محدود نمی‌شود و در سراسر طبقات سیاسی و در کشورهای پیشرفته نیز دیده می‌شود. یوسا از کاوسی می‌نویسد که بسیاری از رهبران خود کرده: جهانی که در آن، فرهنگ‌ها و زبان‌های متنوع فراموش یکسان‌سازی فرهنگی به سبک آمریکایی می‌شوند. ترس از این که مک‌دونالد، نشت و فیلم‌های هالیوود جای مونته‌نی، راکر و بودو را بگیرند، روشنفکران و سیاستمداران فرانسوی دکارت و بوخشت انداخته است. فرانسه، به‌عنوان کشوری که هزاره‌ها مهد هنر، ادبیات و سبک زندگی خاصی خود بوده، حالا بهشت نگران از دست رفتن این هویت فرهنگی است.

۱۰۰ سال بهمن ۱۳۹۹
۱۲۰۶ مهر

۹۹ سال بهمن ۱۳۹۹
۱۲۰۶ مهر

- > مدرسه انگلیسی
- > تصویری از مراسم تشییع جنازه عمومی دریاسالار لرد نلسون، از نیروی دریایی تا کلیسای جامع سنت پاول، ۹ ژانویه ۱۸۰۶، منتشر شده در *The Illustrated London News*





STATUE OF THE LATE GENERAL C. G. GORDON, AT CHATHAM,
UNVEILED BY THE PRINCE OF WALES MAY 19.



سر وینستون چرچیل به عنوان ستوان در
هنگ چهارم هوسارها در سال ۱۸۹۵

مدرسه انگلیسی

مجسمه ژنرال فقید سی جی گوردون در
چاتهام، که توسط شاهزاده ولز رونمایی
شد

مدرسه انگلیسی

طبقات پایین مردم» آنها را قبول نخواهند داشت). همچنین بدیهی به نظر می‌رسد که موفقیت فروش کتاب داروین در این طبقه ی اجتماعی رخ داده است، به خصوص اگر عنوان کامل آن را در نظر بگیریم، عنوانی که رساله‌های داروینی معمولاً پاراگراف‌هایی با مقادیر مختلف (که گاهی به «خاستگاه» اشاره دارند) را حذف می‌کنند، احتمالاً به طور غیر عمدی، "درباره ی خاستگاه گونه‌ها از طریق انتخاب طبیعی، یا حفاظت از نژادهای برتر در مبارزه برای حیات" است. داروین شایستگی مالتوس و اسپنسر را در مفاهیم «تنازع برای بقا» و «بقای اصلح» تشخیص داد.

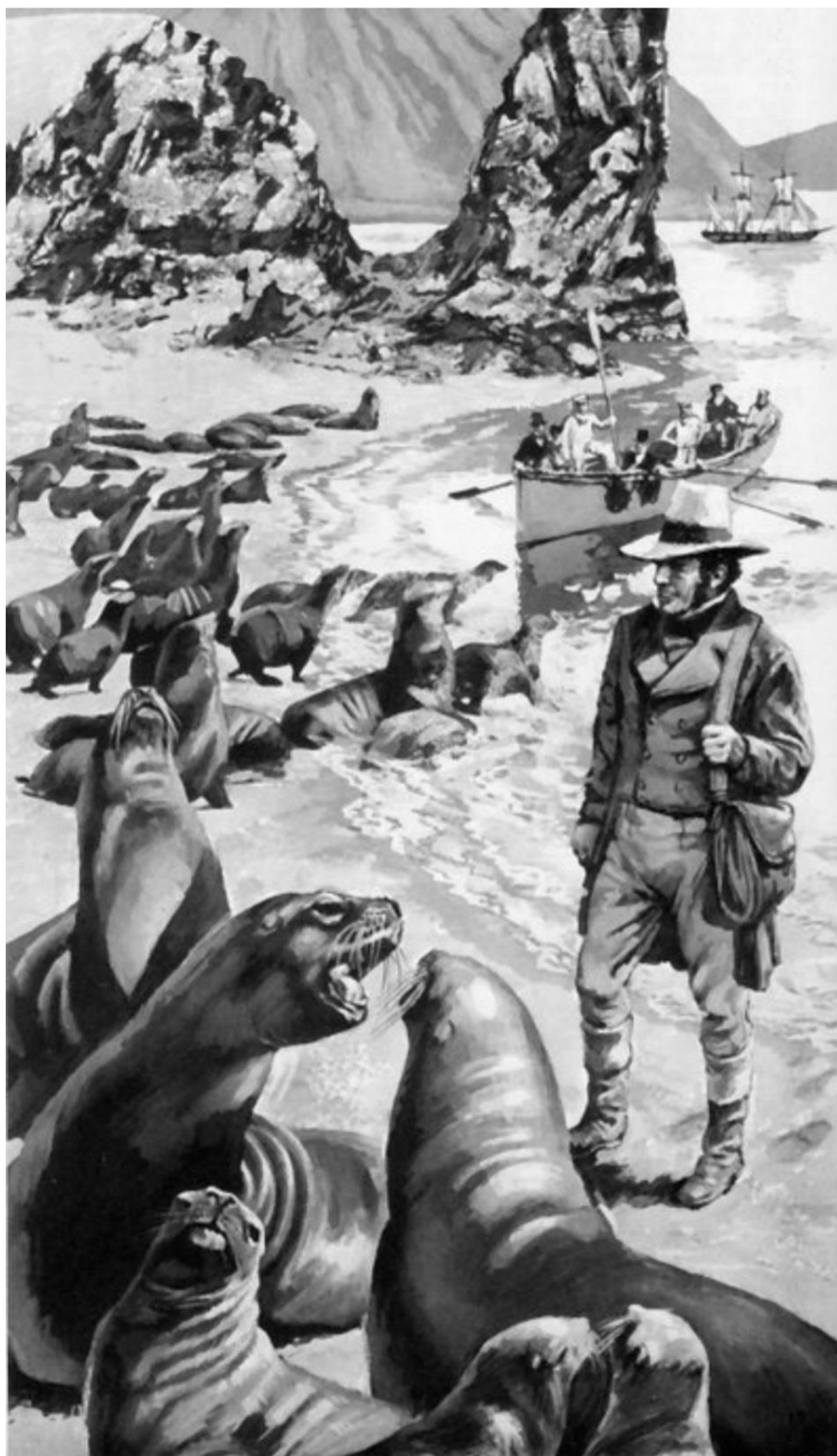
"در اطراف تمام داروینیسم انگلیسی، چیزی شبیه به حال و هوای طاعون‌آلود از جمعیت زیاد انگلیسی، بوی آدم‌های کوچکی که نشانه ی نیاز و تنگ‌نظری دارند،



چارلز داروین با کشتی به جزایر گالاپاگوس سفر می‌کند مدرسه انگلیسی

پیچیده است. اما به عنوان یک طبیعت‌گرا، او باید گوشه‌ی انسانی خود را ترک کند: در طبیعت نیازی نیست، بلکه فراوانی است، اتلاف تا سرحد بی‌معنی بودن." (۱۸۸۲)

آنچه داروینیست‌ها را شناسایی و تعریف می‌کرد، پذیرش «توضیح علمی» از وضعیت جهان و جامعه‌ی آن بود (و نه نگرانی در مورد وضعیت اسفناک سهره‌ها در جزایر گالاپاگوس). در واقع، پسرعموی داروین، سر فرانسیس گالتون، که «پدر علم اصلاح نژاد» نامیده می‌شود، در سال ۱۸۶۹ در کتاب



چارلز داروین در جزایر گالاپاگوس

مدرسه انگلیسی



چارلز داروین ۱۸۰۹-۱۸۸۲، طبیعت‌شناس
انگلیسی، در گلخانه‌اش

ناشناخته

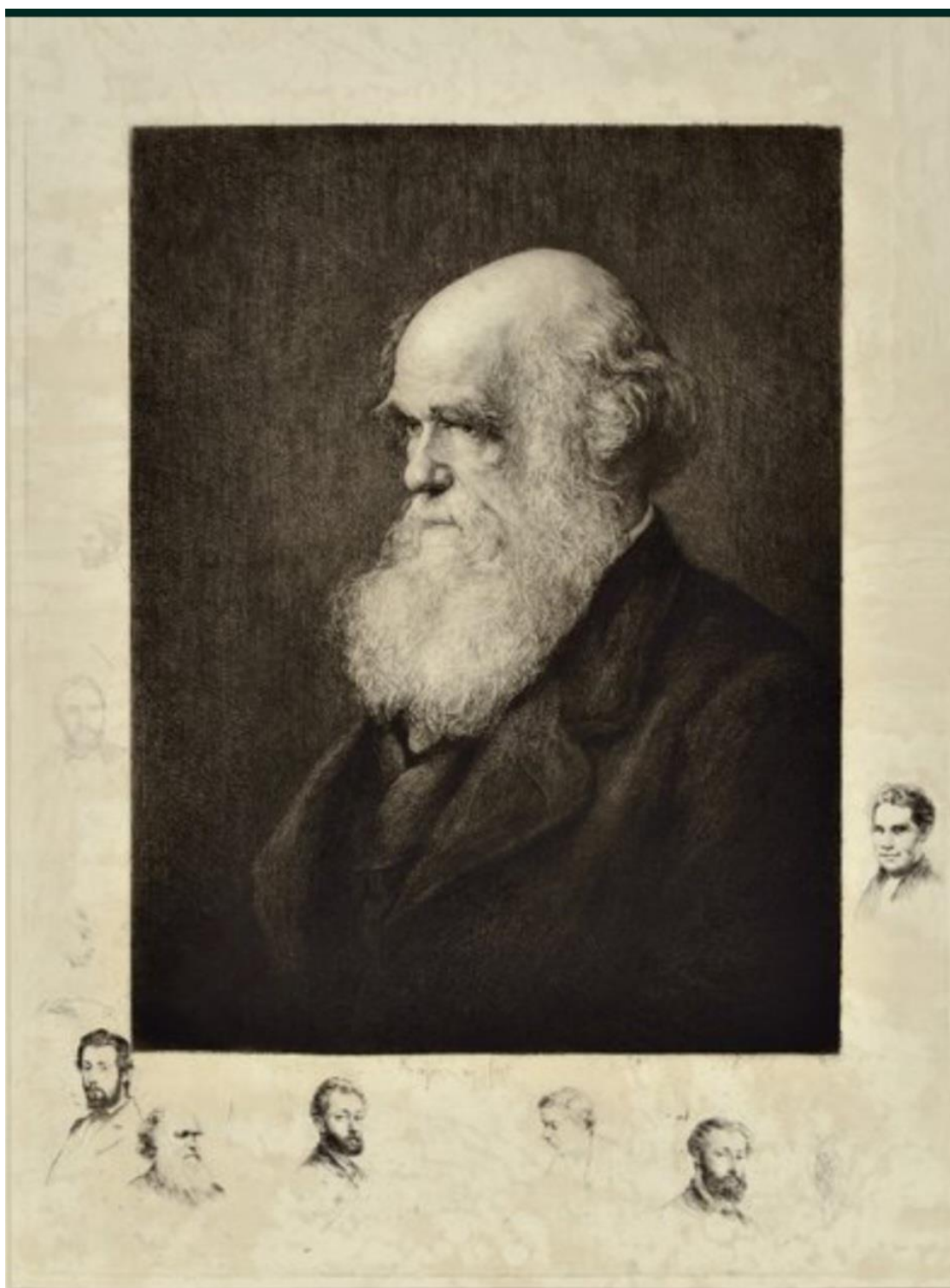


چارلز داروین در باغش در داوون هاوس
(چاپ سنگی)

ادوارد فردریک اسکینر

معروف خود «نبوغ ارثی» نوشت: "طبقات بالای انگلیسی از بیشترین ظرفیت ارثی برخوردارند و بنابراین از امتیاز بیولوژیکی رهبر و حاکم بودن برخوردارند." گالتون پیشنهاد داد که آمیزش نژادی بین نژادها ممنوع شود، زیرا منجر به انحلال نژادهای دارای هوش بیشتر می‌شود. او همچنین با کمال تعجب دریافت که در برخی افراد، "حسرتی خاص، که عمدتاً غیرقابل توضیح است، از انقراض تدریجی نژادهای پست‌تر" وجود دارد. این ایده‌های زننده بخشی از چیزی است که به عنوان داروینیسم اجتماعی شناخته می‌شود، گرایشی که طبق کلیشه، «داروین را وحشت‌زده کرد»، ادعایی که به شدت نادرست است:

"خیلی دوست دارم فرصتی داشته باشم تا در مورد یک نکته‌ی مرتبط، اگر در قاره‌جا بیفتد، با شما صحبت کنم، به ویژه این ایده که همه‌ی اتحادیه‌های ما بر آن



چارلز رابرت داروین

پاول آدولف راخون



Charles Darwin und seine Frau am Klavier

(Charles Darwin and his wife at the Piano)

Unbekannt Unbekannt

اصرار دارند، مبنی بر اینکه همه ی کارگران، خوب و بد، قوی و ضعیف، باید تعداد ساعات یکسانی کار کنند و دستمزد یکسانی دریافت کنند. اتحادیه‌های کارگری نیز با کار پاره وقت (به طور خلاصه، هرگونه رقابت) مخالفند. من می‌ترسم که جوامع تعاونی، که بسیاری آنها را امید اصلی آینده می‌دانند، به طور مشابه رقابت را حذف کنند. به نظر من این خطر بزرگی برای پیشرفت آینده ی

> مدرسه انگلیسی

> مرد «بزرگراه خاموش»، «پول یا زندگی ات»، کارتونی از

«پانچ، یا شاریواری لندن»، ۱۰ ژوئیه ۱۸۵۸



THE "SILENT HIGHWAY"-MAN.

"Your MONEY or your LIFE!"

بشریت است. با این حال، تحت هر سیستمی، کارگران میانه‌رو و مقتصد از مزیت برخوردار خواهند بود و فرزندان بیشتری نسبت به مست‌ها و ولگردها از خود به جا خواهند گذاشت. با صمیمانه‌ترین تشکرها از توجه و علاقه‌ای که به مقاله‌ی شما نشان دادم، و با احترام، همچنان جناب آقای محترم، سپاسگزارم. با احترام: سی. داروین."



این، نامه‌ای از داروین به هاینریش فیک، استاد حقوق دانشگاه زوریخ که طرفدار

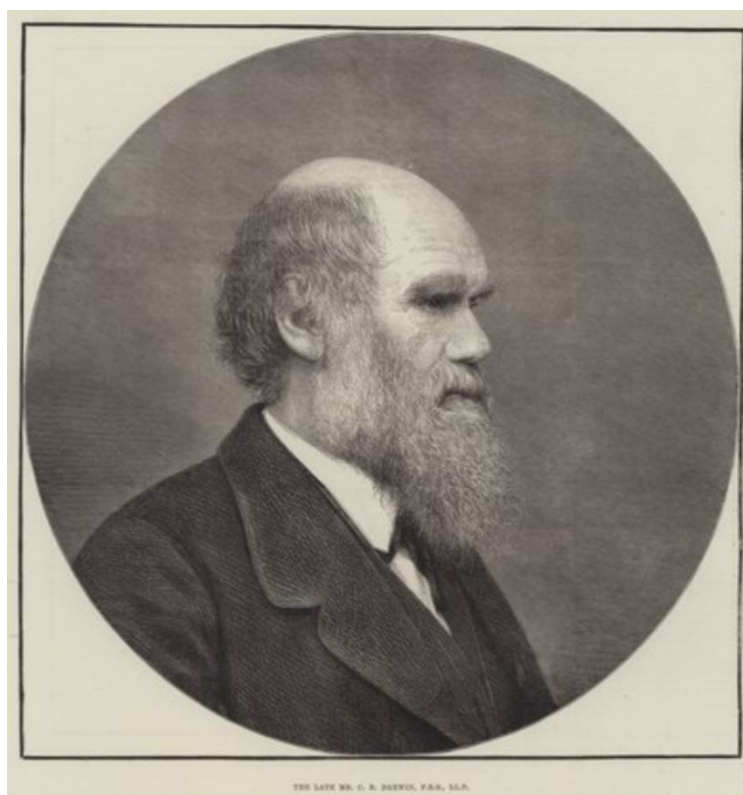


CHARLES ROBERT DARWIN, LL.D., F.R.S.

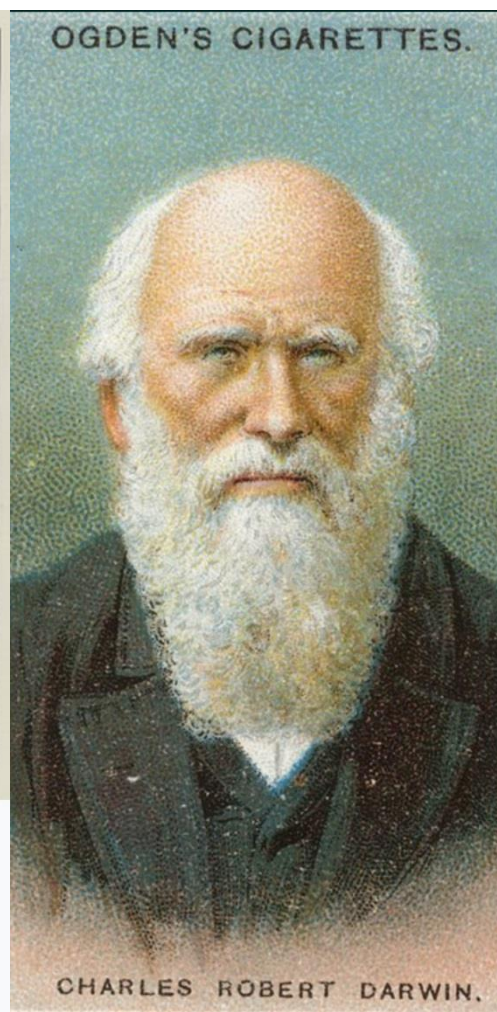
IN HIS *DESCENT OF MAN* HE BROUGHT HIS OWN SPECIES DOWN AS LOW AS POSSIBLE—I.E., TO "A HAIRY QUADRUPEL FURNISHED WITH A TAIL AND POINTED EARS, AND PROBABLY *ARBOREAL* IN ITS HABITS"—WHICH IS A REASON FOR THE VERY GENERAL INTEREST IN A "FAMILY TREE." HE HAS LATELY BEEN TURNING HIS ATTENTION TO THE "POLITIC WORM."

کاریکاتور: چارلز داروین، طبیعت شناس و
زیست شناس انگلیسی (حکاکی)

ادوارد لینلی (بعد از) سامبورن



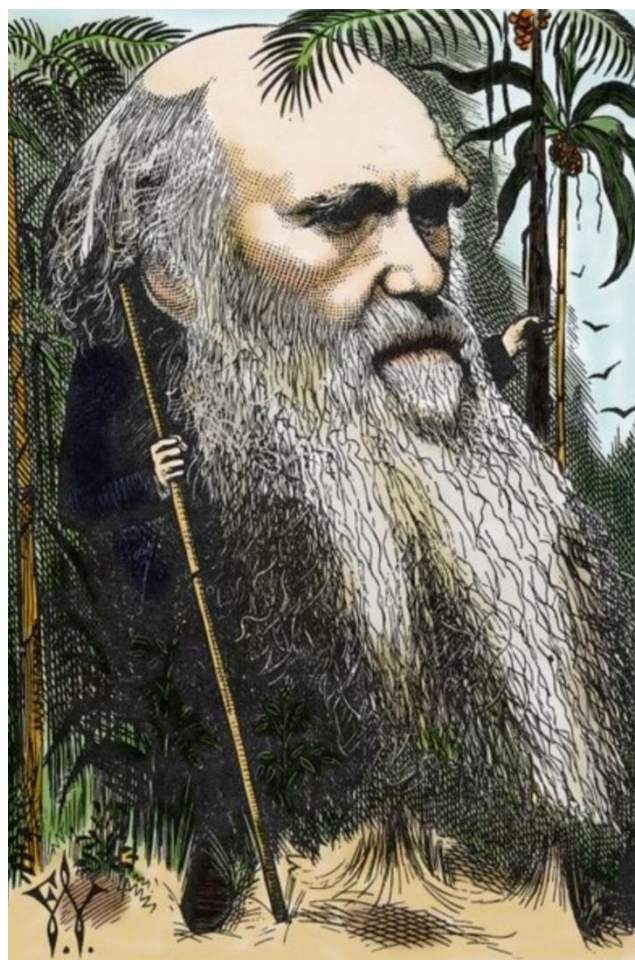
مرحوم آقای سی. آر. داروین، عضو
انجمن سلطنتی حقوقدانان
مدرسه انگلیسی



به کارگیری نظریه ی داروین در قانون گذاری بود. در این نامه، به تاریخ ۲۶ ژوئیه ی ۱۸۷۲، در بکنهام، کنت، داروین توضیح می دهد که چقدر مقاله ی نوشته شده توسط حقوقدان مذکور را جالب یافته است، مقاله ای که در آن پیشنهاد کرده بود دولت باید محدودیت هایی را برای ازدواج افراد «نامناسب» برای خدمت سربازی اعمال کند. او همچنین از داروینیسم برای مخالفت با تلاش ها برای ایجاد برابری اجتماعی-اقتصادی استفاده کرد، "زیرا این می تواند به نفع ضعفا باشد و منجر به انحطاط شود." اما قبل از بحث در مورد داروینیسم اجتماعی، ارزش دارد پرسیم که آیا داروینیسمی وجود دارد که اجتماعی نباشد، یا بهتر بگوییم، داروینیسم «علمی» چیست. مطمئناً ایده ی تکامل چیزی نیست جز آنطور که برتراند راسل میگوید: "گسترش اقتصاد آزاد به دنیای حیوانات و گیاهان."؛ همانطور که فیلسوف علم، آر. ام. یانگ، در مورد اصل مالتوس نوشته



چارلز داروین (۱۸۰۹ - ۱۸۸۲)، تصویرسازی
در مجله ونیتی فر، ۳۰ سپتامبر
هنرمند ناشناس



کاریکاتور چارلز داروین (۱۸۰۹-۱۸۸۲) اثر
اف. وادی در مجله «هفته‌ای یک بار» از
سال ۱۸۷۳
فردریک وادی

است: «این اصل، به جای اینکه مکانیسمی برای تغییر باشد، دفاعی از وضع موجود، چه در طبیعت و چه در جوامع، بود.» "به گفته ی مایکل آر.رز، استاد زیستشناسی تکاملی از دانشگاه کالیفرنیا در ایروین: "در ایالات متحده در نیمه ی اول قرن بیستم، اصلاح نژاد به میزان بالایی از نفوذ در میان دانشمندان و مدیران دولتی در دنیای انگلیسی زبان دست یافت. تعداد متوسطی از قوانین و دستورالعمل‌های اداری، اگر نه آشکارا، در منطق اصلاح نژاد، جانبدارانه بودند." بیابید به برخی از این «تعداد متوسط قوانین» نگاهی بیندازیم. در سال ۱۹۰۷، اولین قانون اصلاح نژاد در ایندیانا تصویب شد که مقدمه ی آن به شرح

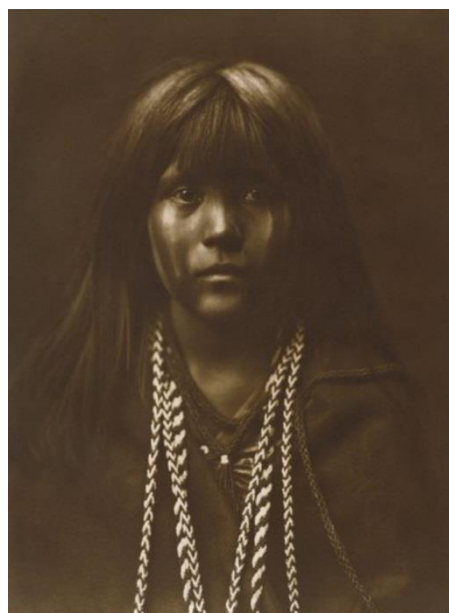
زیر است:

"با توجه به اینکه وراثت نقش حیاتی در انتقال بزهکاری، حماقت و کندذهنی ایفا می‌کند..."

چهار سال بعد، مجلس قانونگذاری نیوجرسی "عقب‌ماندگی ذهنی، صرع و سایر نقص‌ها" را به این فهرست اضافه کرد و دو سال بعد، مجلس قانونگذاری آیووا موارد زیر را نیز به این فهرست افزود:

"دیوانگان، مستان، معتادان به مواد مخدر، منحرفان جنسی و اخلاقی، بیماران صعب‌العلاج و منحرفان از دین."

تا سال ۱۹۳۰، قوانین اصلاح نژادی در سی و یک ایالت آمریکا وضع شده بود و طبق آمار رسمی، پیامد چشمگیر آن عقیم‌سازی بیش از شصت هزار نفر بود. "همکاری" با انتخاب طبیعی توسط مقامات علمی و سیاسی، جبهه‌های مختلفی داشت. یکی از آنها به کارگیری ساده‌سازی دیگری با همان منشأ بود: ارزیابی به اصطلاح «ضریب هوشی» از طریق آزمایش‌هایی روی مهاجرانی که از فقر یا آزار و اذیت سیاسی گریخته و در سفرهای طاقت‌فرسا به جزیره ی الیس در



بشقاب موزا - موهاوی از مجموعه
«سرخیوستان آمریکای شمالی، نمونه
کارها ۲»

ادوارد شریف کرتیس



Vintage Photos of Italy:



نیویورک رسیده بودند. طبق «نتایج» علمی آنها، بین ۸۰ تا ۹۰ درصد یهودیان، مجارها، ایتالیایی‌ها و روس‌ها «عقب‌ماندگی ذهنی» داشتند. ل. ام. ترمن، بنیانگذار «جنبش آزمون‌های روانشناسی آمریکا» دریافت که ضریب هوشی بین ۷۰ تا ۸۰، "در خانواده‌های اسپانیایی، بومی آمریکایی و مکزیکی و همچنین در خانواده‌های سیاه‌پوست بسیار رایج است. به نظر می‌رسد علت حماقت آنها نژادی است، یا حداقل می‌توان آن را به ویژگی‌های ذاتی خانوادگی نسبت داد (...). و از دیدگاه اصلاح نژاد، این واقعیت به دلیل تعداد زیاد این افراد، یک مشکل جدی محسوب می‌شود." در نتیجه: "اگر در پی حفظ سرزمین مادری خود برای مردمی شایسته هستیم، باید تا حد امکان با کاهش افزایش نگران‌کننده‌ی انحطاط روانی، از شیوع آن جلوگیری کنیم." «شیوه ی کار» در سال ۱۹۷۲ توسط ویلیام شاکلی، از دانشگاه استنفورد و برنده ی جایزه نوبل فیزیک، ارائه شد. او پیش‌نویس لایحه‌ای را تهیه کرد که خواستار عقیم‌سازی افرادی با نمره ی بهره ی هوشی کمتر

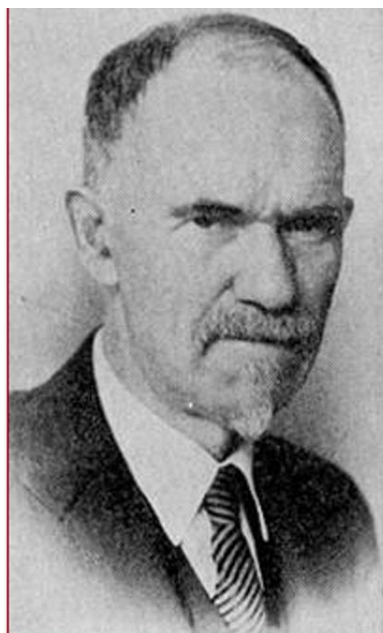
از ۱۰۰ بود و پیشنهاد داد که این برنامه با افراد تحت پوشش تأمین اجتماعی در ازای دریافت غرامت مالی آغاز شود. در آن سال، حداقل ۱۶۰۰۰ زن و ۸۰۰۰ مرد توسط دولت ایالات متحده عقیم شدند. تا سال ۱۹۷۴، ۱۴ ایالت در حال بررسی طرح‌های قانونی مشابهی بودند. به گفته‌ی ام. رز، دانشمندان آنگلو ساکسون در مورد بی‌اخلاقی جنسی و جرایم خرد، ارزش‌های طبقه‌ی متوسط زمان خود را به اشتراک می‌گذاشتند و هم چارلز داوینپورت در ایالات متحده و هم پیرسون و فیشر بریتانیایی (که همگی از پدران ژنتیک جمعیت هستند) اصلاح نژادگرا بودند.

"این ایده‌ها هنوز رسماً حفظ شده‌اند و قوانینی که عقیم‌سازی را ترویج می‌کردند، در دهه‌ی ۱۹۹۰ در تعدادی از ایالت‌ها همچنان پابرجا بودند."

"بیشتر زیست‌شناسان تکاملی حتی نمی‌خواهند به این فکر کنند که داروینیسم تا چه حد در توسعه ایدئولوژی‌های نژادپرستانه در دنیای مدرن نقش داشته است."

اما اساس علمی آن غیرقابل انکار است:

"این ایده که نژادهای انسانی مختلفی وجود دارند که هر کدام اجداد و سرنوشت مشترک خود را دارند، بسیاری از زیست‌شناسان و تقریباً هر کس دیگری را به



- چارلز داوینپورت -



Lewis Madison Terman
(1877-1956)



- ویلیام برنستورده شاپلی -

این دیدگاه سوق داد که تکامل انسان با رقابت بین نژادی مرتبط است.

"ایده ی تکامل از طریق اصلاح تدریجی، بسیاری از رهبران فرهنگی و سیاسی را بر آن داشت تا گروه‌های منفور را بر اساس ریشه‌های نژادی فرضی‌شان توصیف کنند."

"به این ایده، ایده ی رقابت هم اضافه شد که در آن نژادهای برتر می‌توانستند نژادهای دیگر را شکست دهند و احتمالاً حذف کنند."

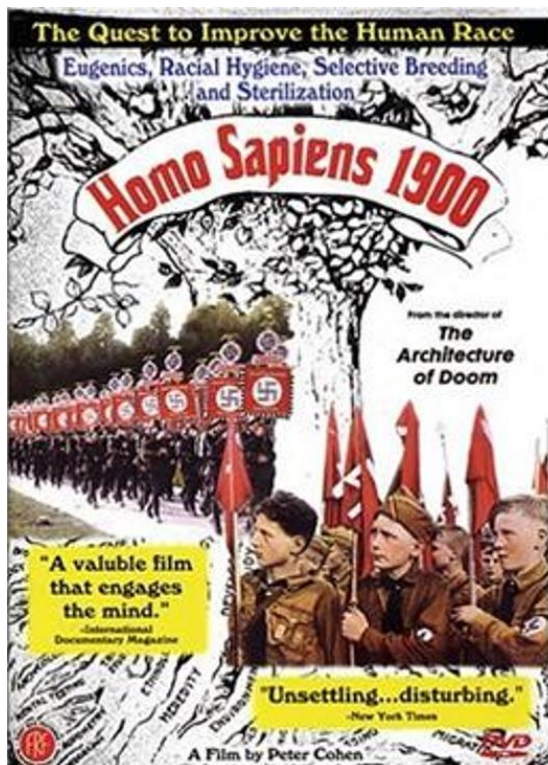
در دهه ی ۱۸۷۰ حدود ۳۰ میلیون نفر در هند [در اثر قحطی] جان خود را از دست دادند. **لرد لیتون**، نایب‌السلطنه ی وقت هند، یک *داروینیست اجتماعی* بود:

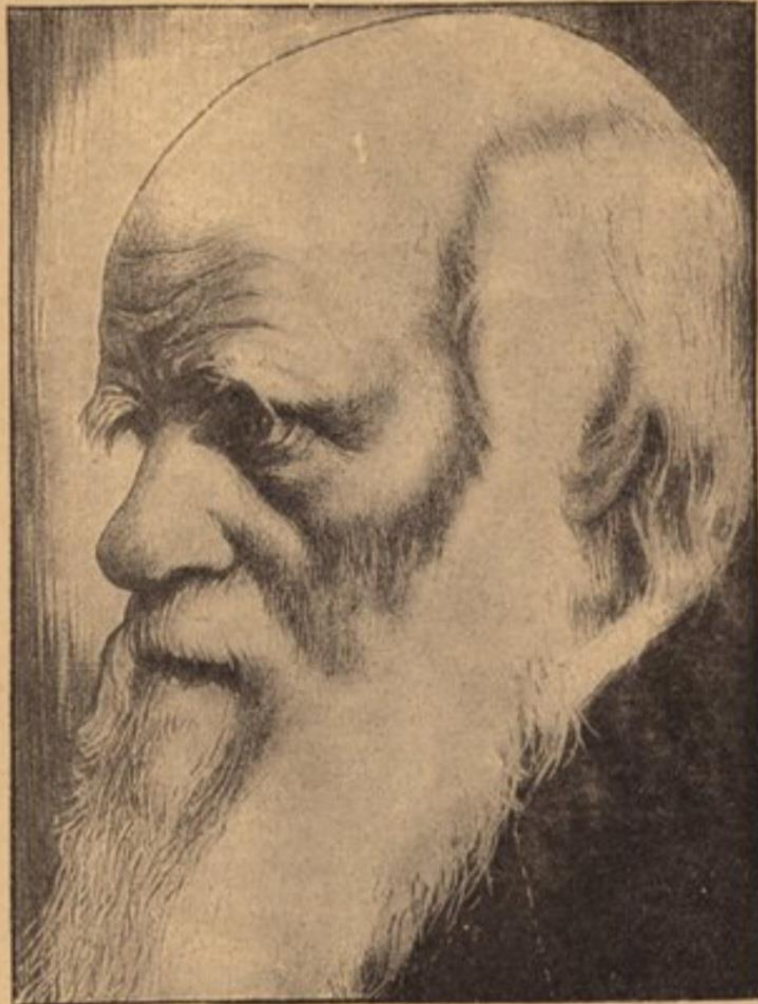
"هندی‌ها، که از انگلیسی‌ها ناتوان‌تر بودند، به دلیل ناتوانی‌های خودشان مردند."

اما چشمگیرترین کاربرد این «ایده‌ها» در دوران نازیسم رخ داد. به گفته ی رز:

"اگرچه اصلاح نژاد در ایالات متحده به پیروزی‌های قانونی دست یافت، اما این آلمانی‌ها بودند که با بیشترین اشتیاق اصلاح نژاد را پذیرفتند."

چه چیزهای بیشتری؟:





CHARLES DARWIN

geb. 12. Februar 1809, gest. 19. April 1882.

Verkleinerung einer Künstlersteinzeichnung von Willy Planck in „Charles Darwin, 1809—1909, Gedenkschrift zur Jahrhundertfeier seiner Geburt“, Preis 80 Pf. = K 1.— h. 5. W., herausgegeben vom Kosmos, Gesellschaft der Naturfreunde, Stuttgart, Pfizerstraße 5.

چارلز داروین، طبیعت شناس انگلیسی

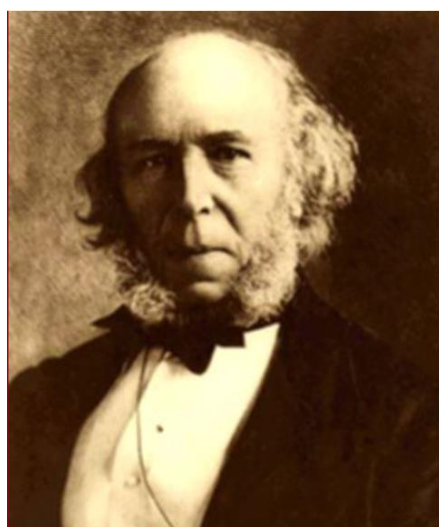
مدرسه آلمانی

"نسخه ی ۱۹۳۷ کتابچه راهنمای هیتلر جوان پر از نظریه ی داروین و ژنتیک بود و به همین دلیل، به عنوان توجیهی برای نابودی یهودیان در نظر گرفته شد."

در واقع، یکی از اولین ثمرات قوانین اصلاح نژادی آمریکا، «قانون سلامت ژنتیکی» آلمان بود که در ۱۳ ژوئیه ی ۱۹۳۷ تصویب شد و در طول مدت اعتبار آن، بیش از ۲۵۰،۰۰۰ نفر عقیم شدند. به نظر نمی‌رسد صحبت در مورد مرحله ی بعدی ضروری باشد. به قول جان دی. راکفلر: "رشد یک کسب و کار بزرگ به سادگی شامل بقای اصلح است. (...). این صرفاً توسعه ی یک قانون طبیعت است." به لطف داروینیسم، این ادعای دروغین که درگیری و پرخاشگری بخش اجتناب‌ناپذیر طبیعت انسان است، پذیرفته شد. در نتیجه ی غم‌انگیز آن، جنگ‌های جهانی، قتل عام‌ها و انواع وحشیگری‌ها به عنوان رویدادهایی که ظاهراً از نظر علمی قابل توجیه بودند، پنهان شدند، بنابراین قرن بیستم به دوره‌ای از رنج و بی‌رحمی تبدیل شد.:

"طبق داروینیسم اجتماعی، افراد ضعیف، فقیر، بیمار و تنبل باید بدون ترحم از بین بروند."

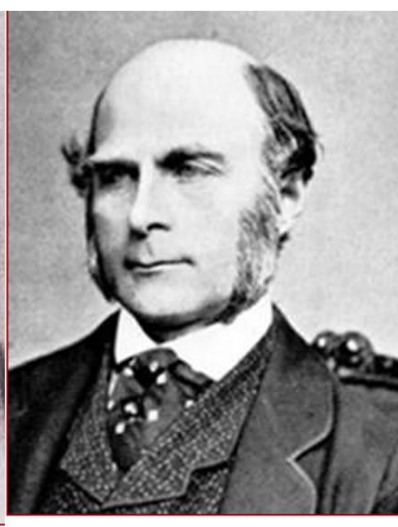
یکی از دلایلی که فریادهای کمک خواهی میلیون ها نفر از اتیوپی تا بوسنی در قرن بیستم بی پاسخ ماند، همین ایدئولوژی بود که به طرز وحشیانه ای بر جوامع تحمیل شد.»



- هربرت اسپنسر -



- جان دی. راکفلر -



- سر فرانسیس گالتون «پدر علم اصلاح نژاد» -

به نظر میرسد ایدئولوژی پیشین به مقصد داروینیسیم تغییر کاربری داد چون لباس مذهبی قبلیش، با خارهای اخلاقیات که لای تار و پودش گیر کرده بودند، به مزاحمی آزاردهنده تبدیل شده بود که نمیگذاشت مسیر خود را تا رسیدن به این صحنه های بی رحمانه ی اخیر، به سرعت طی کند. این ایدئولوژی، واقعا پوشیدن لباس خاردار مذهب را دوست نداشت ولی واقعیت این است که تا این لباس را نمیپوشید، از سوی جامعه پذیرفته نمیشد و نمیتوانست بر جوامع حکومت کند. او توانست با تحریف مذاهب به نفع قدرت، خداپرستی را بی اعتبار کند و تصور کرد که بعد از این میتواند به راحتی و به نام علم و گرفتن ژست های علمی در لباس های داروینیستی، مراحل بعدی را بدون آزار دیدن از خارهای اخلاق طی کند. اما مشکل جدیدی پیش آمد و در همان حال که در خاستگاه این ایدئولوژی یعنی اروپا، مذهب مسیحی حاکم برای غیر وحیانی معرفی شدن، تحریف ادیان خدایان پیشین معرفی میشد، ناخودآگاه سبب شد تا فطرت خداجوی مردم، به فکر امتحان پرستش به شیوه ی کیش های غیر مسیحی و بخصوص

ماقبل مسیحی بیفتند. حتی درحالیکه جا افتاده بود که هر اتفاقی در دنیا می افتد خواست خدا است و بنابراین ثروتمندان، ثروتمند و قدرتمندند چون خدا آنها را بیشتر دوست دارد، ضعفا به خود عیسی مسیح رجعت کردند که مقدس بودنش را با مظلوم شدنش ثابت کرد و ناگهان سیلی از همدردی با همه ی اقوام مظلوم جهان از مردم مستعمرات گرفته تا سرخپوستان امریکا به راه افتاد و همه در ادیان آنها دنبال حقیقت گشتند. قدرتمداران نیز ناچار شدند از دستورالعمل انجیل تقلید کنند و اجازه دهند که مانند خدای شاه صفت خونخوار و قدرقدرتشان یهوه که به لباس عیسی مسیح پیامبر عشق و محبت درآمد، مکاتب خدایان عشق و دوستی درست کنند و در جریان آنچه جنبش عصر جدید (نیو ایج) و انقلاب فرهنگی دهه ی 1960 نامیده میشود، جوانان معترض را با راک اند رول و مواد مخدر و عشق آزاد و سایر هله هوله های فکری، به اضمحلال خودخواسته تحریک کنند. این حيله موفق شد ولی بازگشت جنگ های استعماری از ابتدای قرن بیست و یکم،



90's



80's



70's



60's



50's





زخم های کهنه را باز کرد و مردم زخمی نیز در پی یافتن پمادها و داروهای ضد عفونی کننده در لا به لای همان خرت و پرت های جریان های سپری شده گشتند و این بار با چشمان بازتری به منابع نگریستند. یکی از منابع خلق شده در آن جریان، آموزه های «دون خوان» بود که از قول جادوگر سرخپوست مرموز و شاید خیالی به همین نام، به انسانشناسی به نام کارلوس کاستاندا داده شده بود. این منبع جهت تبلیغ مواد مخدر توهمزا خلق شده بود اما چاشنی های عرفانی که برای مقدس کردن قارچ های توهمزای بدنم به آنها اضافه شده بودند، آنقدر قوی و بنا بر تجربه ی اندوخته شده در این مدت، قابل اعتنا بودند که این بار به یک حاشیه ی مهمتر از متن تبدیل شوند. جان ال. لش یکی از کسانی بود که از توجه دوباره به این منبع، بهره برداری های مشکوک خودش را کرد و حالا خودش در ارجاعات نو به او میتواند سرنوشتی شبیه آموزه های دون خوان پیدا کند. لش در آن زمان نوشت:

«یازده کتاب کارلوس کاستاندا، شاگردی او را نزد یک سرخپوست یاکی به

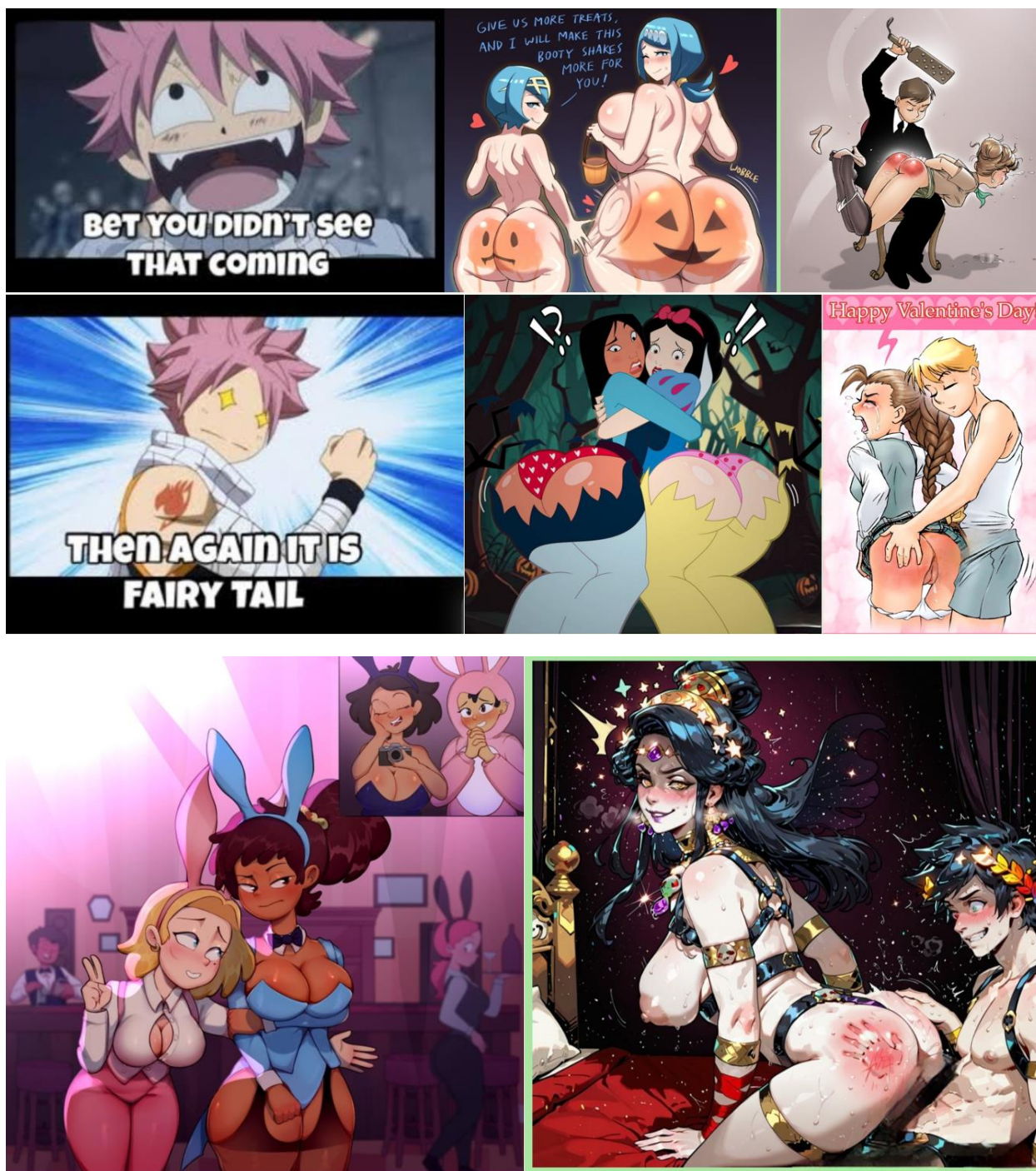


نام **دون خوان ماتیوس** ثبت کرده‌اند ، کسی که نقش مربی سقراطی کاستاندا، انسان‌شناس شکاک را بازی می‌کند. کاستاندا در طول بیش از بیست سال، تئوری و عمل، یک رشته ی جدید را که توسط معلم شیطان و سخت‌گیرش پیشنهاد شده بود، آموخت. هنر «بینندگان جدید» شامل بازنگری اسرار باستانی **جادوگری تولتک** است که از طریق یک سلسله ی متأخر از قرن هجدهم به دون خوان منتقل شده است. "جادوگری" در این مورد به معنای مسیری از تجربه است که جدا از عادات تجربی بشریت است. سورتیر [سلف سورسری به معنی افسون کردن] در فرانسوی، به معنی ترک کردن، و عزیمت کردن است. کاستاندا از طریق یک فرآیند طولانی آزمون و خطا، موفق می‌شود پارامترهای ادراک را تغییر دهد و جهان‌های دیگر را کشف کند. در جریان ماجراجویی‌هایش، او با موجودات غیرارگانیک بیگانه‌ای روبرو می‌شود که مانع یا آزمایشی برای شمن هستند. کاستاندا در کتاب "حرکات جادویی" نوشت:

"انسان‌ها در سفری به سوی آگاهی هستند که نیروهای خارجی موقتاً آن را مختل کرده‌اند."

در آخرین کتاب کاستاندا، "جنبه ی فعال بی نهایت" (1998)، دون خوان کاستاندا





را به چالش می‌کشد تا هوش انسان را که در بسیاری از دستاوردها نشان داده شده است، با "حماقت نظام باورهایش، (...) حماقت رفتار متناقضش" آشتی دهد. دون خوان این تناقض آشکار در هوش انسانی را به چیزی که او "موضوع موضوعات"، "جدی‌ترین موضوع در جادوگری" می‌نامد، مرتبط می‌داند. این موضوع، شکار و صید است. در برابر حیرت وحشت‌زده‌ی شاگردش، جادوگر

پیر توضیح می‌دهد که چگونه ذهن انسان توسط یک هوش بیگانه تسخیر شده است:

"ما یک شکارچی داریم که از اعماق کیهان آمده و فرمانروایی زندگی ما را به دست گرفته است. انسان‌ها زندانیان آن هستند. شکارچی، ارباب و آقای ماست. ما را مطیع و درمانده کرده است. اگر بخواهیم اعتراض کنیم، اعتراض ما را سرکوب می‌کند. اگر بخواهیم مستقل عمل کنیم، از ما می‌خواهد که این کار را نکنیم."

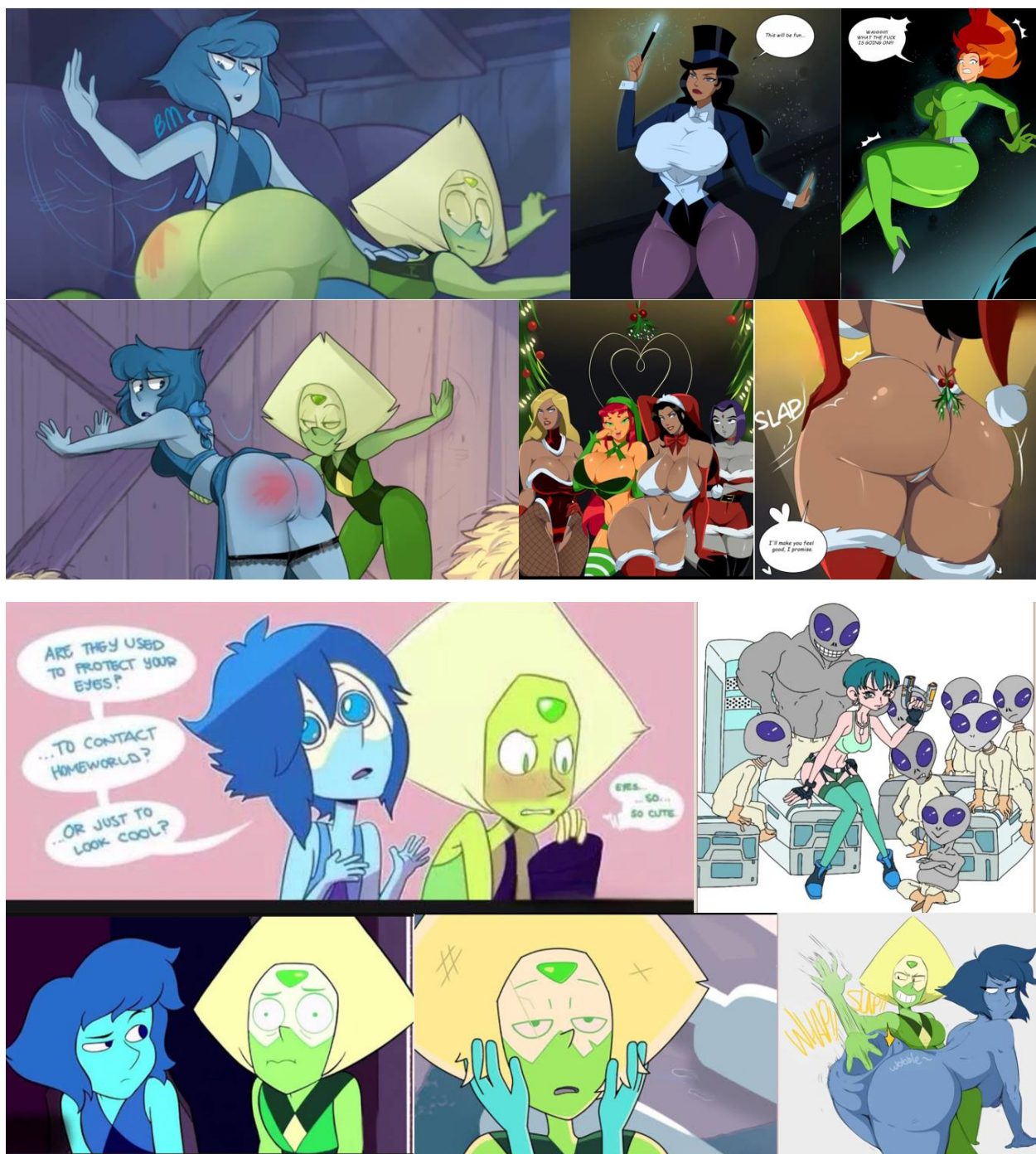
"جادوگران معتقدند که شکارچیان، نظام‌های اعتقادی، ایده‌های خیر و شر و آداب و رسوم اجتماعی ما را به ما داده‌اند. آنها هستند که امیدها، انتظارات و رویاهای ما را برای موفقیت یا شکست رقم می‌زنند. آنها به ما طمع، حرص و آز و بزدلی داده‌اند. این شکارچیان هستند که ما را از خود راضی، روزمره و خودخواه بار می‌آورند."



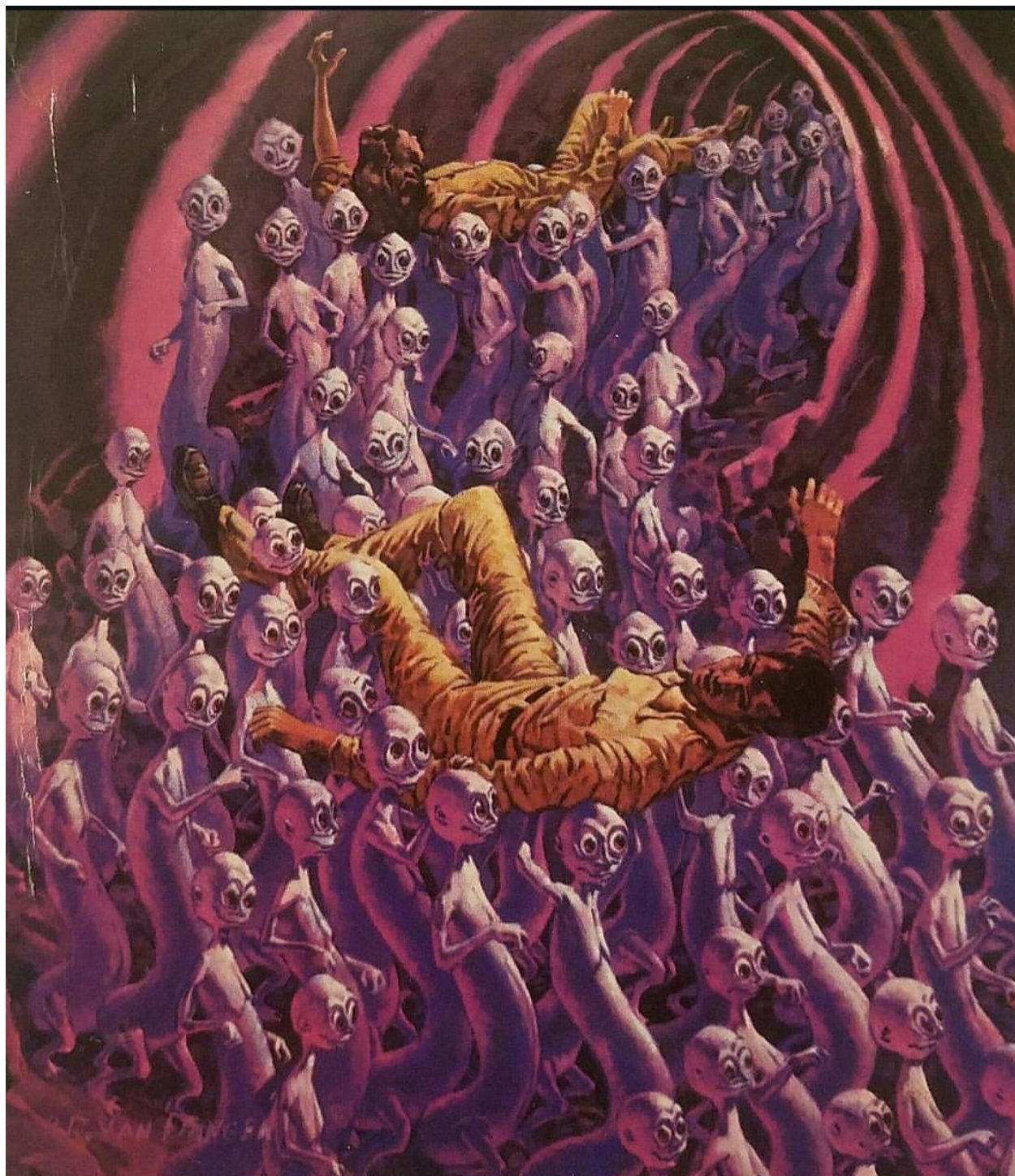




به گفته ی دون خوان، جادوگران مکزیک باستان، شکارچی را پرنده می‌نامیدند؛
"چون در هوا می‌پرد. (...). سایه‌ای بزرگ است، به طرز نفوذناپذیری سیاه،
سایه‌ای سیاه که در هوا می‌پرد." این توصیف با هزاران گزارش از حرکات پرش
عجیب و غریب، گاهی اوقات به پهلوی، که توسط خاکستری های بیگانه [ی
فضایی] انجام می‌شود و به طور تصادفی به مردم حمله می‌کنند، مطابقت دارد.



سایه‌های سیاه زودگذر کمتر گزارش می‌شوند، اما نقش اصلی را در گزارش طولانی و مفصل فعالیت‌های بیگانه توسط **جان کیل**، "پیشگویی‌های مرد پروانه ای" ایفا می‌کنند. نوشته‌های گنوسی شامل توصیفاتی از **شکارچیان بیگانه** به نام **آرخون‌ها**، که به یونانی **آرکونتای** نامیده می‌شوند، است. متون نجع حمادی، آنها را موجوداتی سنگین، گریزان و سایه‌مانند توصیف می‌کنند. رایج‌ترین نام



برای آنها «موجوداتی شبیه، موجودات سایه‌ای» است. آیا می‌توان آرخون‌ها را با "سایه‌های گلی" توصیف‌شده توسط دون خوان مقایسه کرد؟ این سوال، موضوع کلی شباهت‌های بین شمنیسم تولتک آمریکای مرکزی دون خوان و شمنیسم مکاتب اسرارآمیز اروپای باستان را مطرح می‌کند. بیایید برخی از این



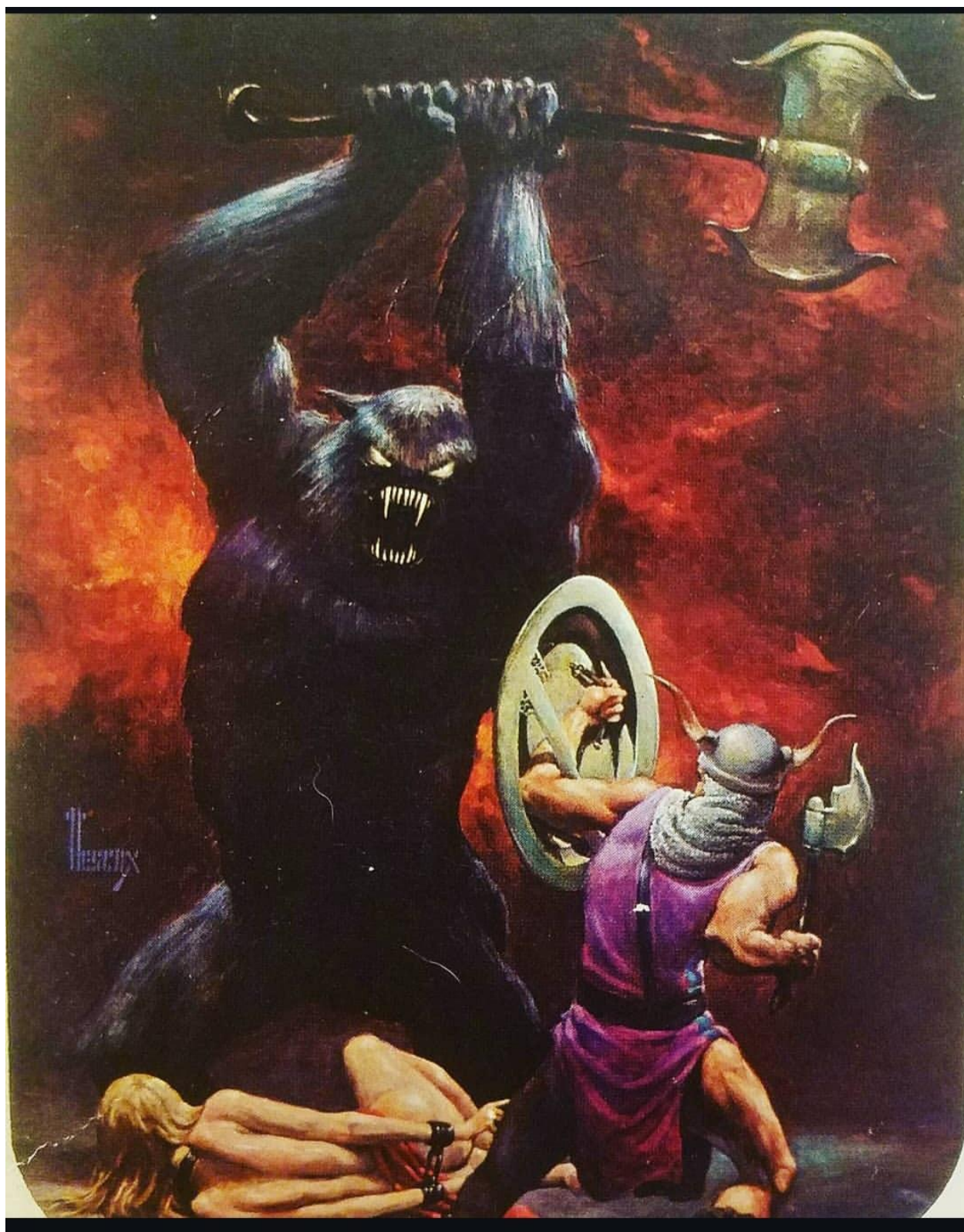
HAVE YOU THE NERVE TO FACE THE

30c
NO. 177
FEB.
30705

UNEXPECTED

APPROVED
BY THE
COMICS
CODE
AUTHORITY





شباهت‌ها را بررسی کنیم. اول، موضوع تأثیر شکارچیان یا پروازگران بر بشریت

مطرح است. در کتاب "جنبه‌ی فعال بی‌نهایت"، دون خوان به کاستاندا می‌گوید که: "شکارچیان ذهن خود را به ما می‌دهند، که ذهن ما می‌شود." این گفته‌ی نگران‌کننده، بی‌درنگ به آموزه‌های عرفانی شباهت پیدا می‌کند. گنوسی‌ها، که در دوران باستان، مدارس رمزآلود خاور نزدیک را هدایت می‌کردند، معتقد بودند که ذهن حقیقی انسان‌ها، نووس آوتنتیکوس، بخشی از هوش کیهانی است که در طبیعت نفوذ دارد، اما به دلیل نفوذ آرخون‌ها، این «ذهن طبیعی» یا «نبوغ طبیعی» می‌تواند توسط ذهن دیگری واژگون و حتی اشغال شود. آنها هشدار دادند که آرخون‌ها به روان انسان حمله می‌کنند، آنها از نظر ذهنی و روانی مزاحم ما می‌شوند، اگرچه ممکن است از نظر فیزیکی نیز با ما روبرو شوند. با این حال،





تأثیر اصلی آنها در نحو ذهنی ما، در الگوها و باورهای ما است، دقیقاً همانطور که دون خوان در مورد پروازگران می‌گوید. دون خوان به کاستاندا می‌گوید که ذهن شکارچی "یک مدل ارزان: قدرت اقتصادی، یک مدل برای همه مناسب است." این توصیف با طرز فکر جمعی آرخونها مطابقت دارد. ساحران این را ذهن بیگانه‌ی یکپارچه می‌نامند: "آن نهاد خارجی که در شما و در هر انسان دیگری وجود دارد." نصب خارجی، ما را از نحو خود بیرون می‌کشد. این امر توانایی‌های ذاتی ما را برای سازماندهی جهان بر اساس زبان مناسب گونه‌مان مختل می‌کند. نقش نحو صحیح در تسلط جادوگر بر قصد، یکی از عوامل اصلی در آموزه‌های بعدی دون خوان است. نگرانی جادوگر برای انحراف نحو و در نتیجه تغییر مسیر قصد، با اهمیت زبان و تعریف صحیح که در آموزه‌های



HAVE YOU THE NERVE TO FACE THE

2000

UNEXPECTED

APPROVED
BY THE
COMIC
CODE



AUTHOR

NO. 14

JUNE

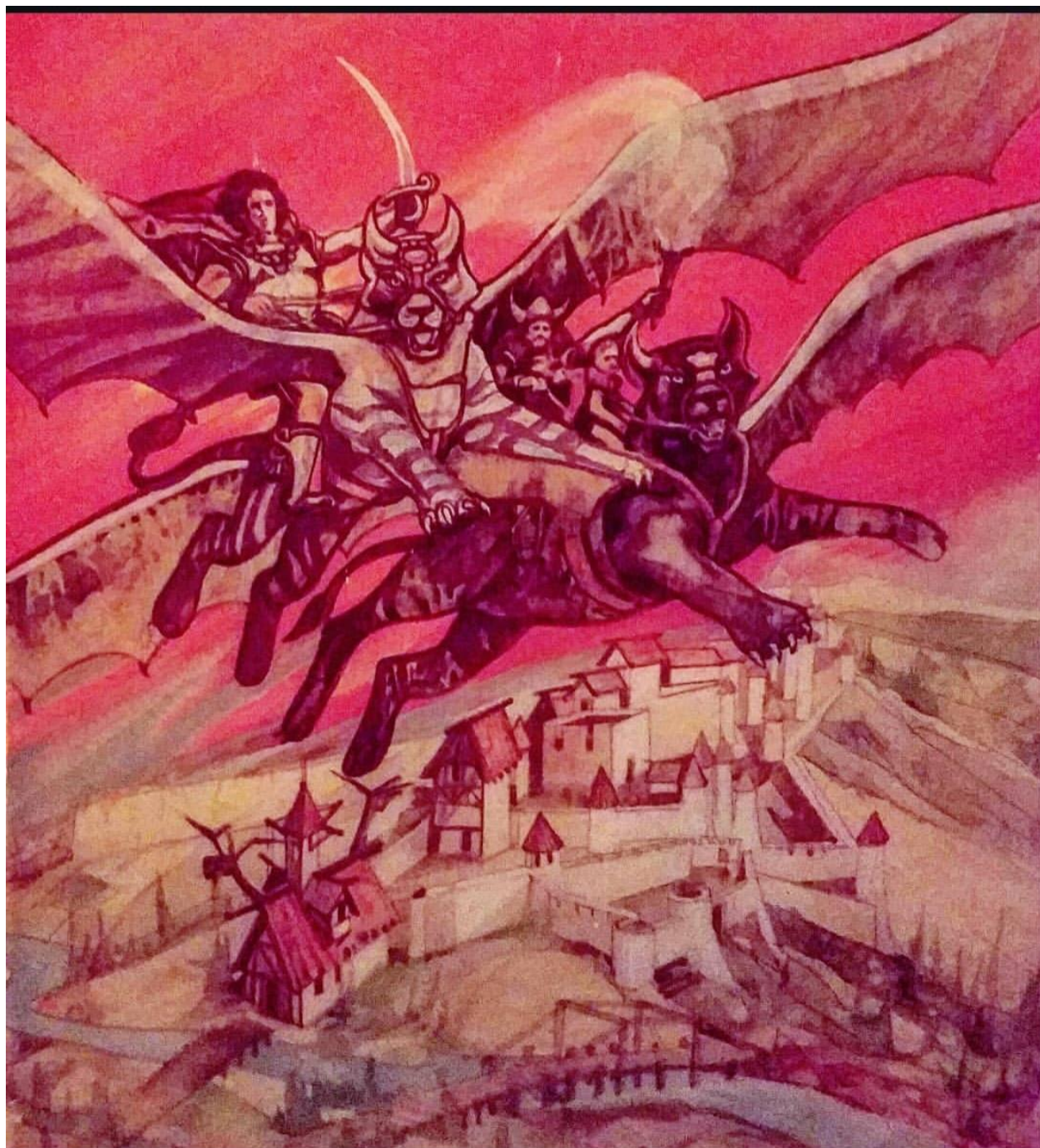
30705

WHY *WON'T*
YOU TELL ME
WHERE MY
PARTNER IS?



"The TOTEM'S THREAT"

8691-B



عرفانی تأکید شده است، مشابهت دارد. دون خوان تعدادی جمله مربوط به استراتژی‌های مقابله با نفوذ بیگانه بیان می‌کند. او می‌گوید که جادوگران دوران باستان، "متوجه شدند که اگر ذهن پروازگران را با سکوت درونی به چالش بکشند، تأسیسات خارجی فرار می‌کنند و به هر یک از تمرین‌کنندگان درگیر در این مانور، اطمینان کامل می‌دهند که ذهن منشأ خارجی دارد." به عبارت دیگر،

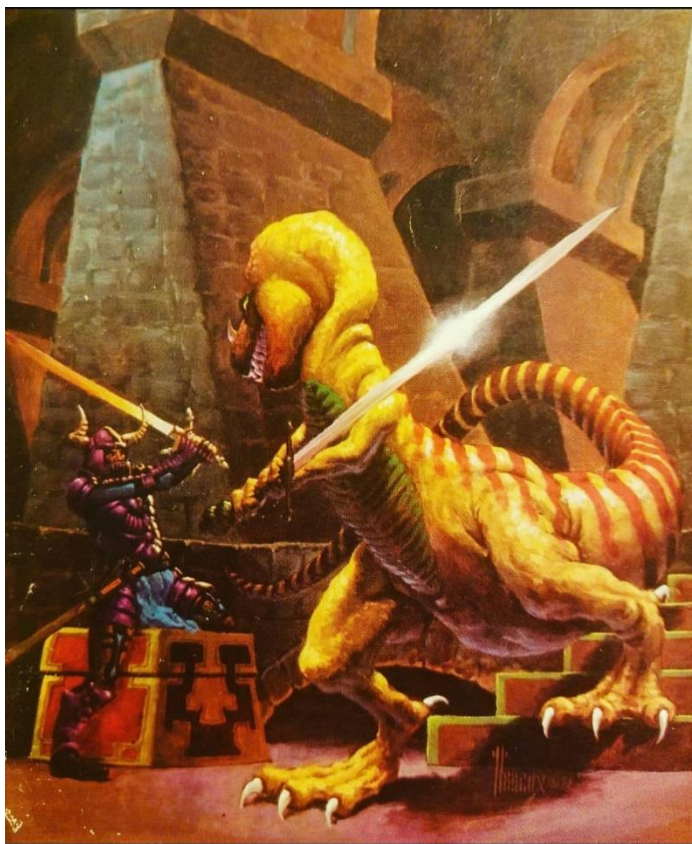
این درک که ذهن دیگری می‌تواند در ذهن ما فعالیت کند، تنها زمانی کاملاً واضح و قطعی می‌شود که ذهن بیگانه آشکار و طرد شده باشد. تنها در آن زمان است که می‌فهمیم چگونه "ذهن واقعی که متعلق به ما است، مجموع تجربه‌ی ما، پس از یک عمر سلطه، خجالتی، ناامن و متغیر شده است." «ذهن واقعی» کاستاندا را می‌توان با عقل/اصلی گنوسی‌ها برابر دانست. تأثیر اصلی پروازگران بر ذهن ما در شرطی‌سازی ذهنی و شستشوی مغزی دیده می‌شود. این همچنین اثر اصلی نفوذ آرخونی است. متون عرفانی تدافع روانی، رویارویی‌های فیزیکی مستقیم با آرخون‌های دو نوع را توصیف می‌کنند، یک نوع جنینی -از این رو، خاکستری‌های افسانه‌های مدرن بشقاب پرنده- و یک نوع خرنده. تاکتیک معمول خاکستری‌ها ابتدا بی‌حس کردن و سپس نفوذ به ذهن سوژه‌ی انسانی است. در اولین مکاشفه‌ی یعقوب، استاد گنوسی به شاگردش نحوه‌ی مقابله با آرخون‌ها را آموزش می‌دهد. گفته می‌شود که این موجودات درنده "روح‌ها را شبانه می‌ربایند"، که توصیف دقیقی از آدم‌ربایی‌های مدرن توسط موجودات فضایی است. فرد ماهر در اسرار می‌آموزد که آرخون‌ها را با فرمول‌های جادویی



RARE FIND

CA\$244.14

Alien Species 3d frames / Sci-fi, Roswell, Gift, Art, Collectable, Grey Aliens, UFO







(مانتراها) و حرکات جادویی یا حرکات قدرت (مودراها) دفع کند. در برخی متون، مواجهه با آرخون‌ها بر اساس سیستم «گوی های کروی» ساختار یافته است. گفته می‌شود استادی که به تمرین برون فکنی اختری، رویای شفاف یا "دستکاری های همزاد" (مانند کاستاندا) می‌پردازد، در نوعی بازی کامپیوتری هزارتو از هفت سطح، متناظر با هفت سیاره، با آرخون‌ها روبرو می‌شود. در هر سطح، استاد قادر به ادامه نیست مگر اینکه با "دربانان" با استفاده از حرکات و کلمات جادویی روبرو شود. برای اطلاعات بیشتر در مورد رویارویی با آرخون‌ها، به کتاب "یک کاتیشیسم گنوسی" مراجعه کنید. قالب کهن الگویی "سفر از میان کره‌های سیاره‌ای" در دوران باستان، به ویژه در مکاتب هرمتی و کابالا، کاملاً شناخته شده بود. در تانترا ویدیا، او. ام. هینزه صعود گنوسی از میان هفت کره را با بالا بردن کندالینی از طریق هفت چاکرا در سنت‌های یوگای هندی مقایسه می‌کند. دون خوان از طرح هفت مرحله‌ای استفاده نمی‌کند، اما



توصیف او از پروازگران را می‌توان در آن طرح جای داد. این همبستگی به ویژه زمانی خوب عمل می‌کند که «پرستش مار» در برخی فرقه‌های عرفانی را با تمرین یوگای کوندالینی برابر بدانیم، که به نوبه ی خود می‌تواند با "آتش از درون" و مار پردار در چندین کتاب کاستاندا برابر باشد. خلاصه اینکه، جادوگران تولتک در یوگای کوندالینی نیز استاد بوده‌اند و «آتش را از درون» پرورش می‌داده‌اند. مواجهه ی آنها با پروازگران شاید به صورت یک بازی آزمایشی هفت مرحله‌ای رسمی نشده باشد، اما تجربیات یکسانی در هر سه مورد تولتک، یوگی و گنوسی نشان داده شده است. گنوسی‌ها معتقد بودند که نیروی کندالینی، یا میدان محیطی تولید شده توسط آن نیرو، به عنوان محافظ در برابر آرخون‌ها عمل می‌کند. ویژگی‌های شخصیتی انسانی که دون خوان به انحراف توسط تاسیسات خارجی نسبت می‌دهد، با ویژگی‌هایی که در نوشته‌های گنوسی به آرخون‌ها نسبت داده می‌شود، یکسان است: حسادت (طمع) و تکبر (خودخواهی) از ویژگی‌های اصلی آنها گفته می‌شود، در حالی که رفتار آنها نشان می‌دهد که آنها موجوداتی بی‌فکر (عادی)، حریص برای قدرت بر ما و بسیار بزدل هستند

که بی احتیاط ظاهر می‌شوند و خود را آشکار می‌کنند. گمراه‌کننده خواهد بود که



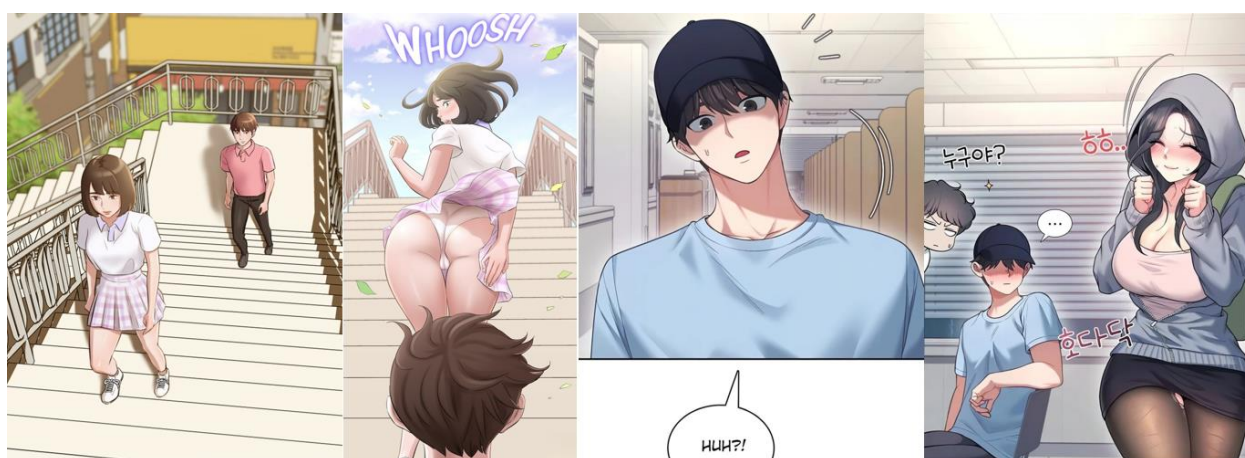




مکاشفه‌های دون خوان را به شیوه‌ای دقیق و تحت‌اللفظی با آموزه‌های گنوسی مطابقت دهیم، اما این تشابهات اولیه قابل توجه هستند و موارد بسیار بیشتری نیز وجود دارد. در اینجا نمونه‌ای برجسته وجود دارد که در آن حکمت بومی از قاره ی آمریکا با آموزه‌های باطنی یک سنت معنوی از دست رفته در خاور نزدیک مطابقت دارد. شباهت تولتک-گنوسی ممکن است در نگاه اول بعید و نامحتمل به نظر برسد. اما اگر فرض کنیم که تجربه ی شمنی سازگار و تجربی است (یعنی می‌توان آن را با تجربه آزمود)، یافتن گزارش‌های سازگار در سنت‌های کاملاً مجزا، تعجب‌آور نخواهد بود. ایده یک چیدمان **خارجی** بسیار آموزنده است. این ایده بلافاصله ایمپلنت‌های فلزی یا کریستالی را به یاد می‌آورد که گفته می‌شود توسط **خاکستری‌ها** (و همدستان انسانی آنها) برای رهایی سوژه‌های انسانی استفاده می‌شود. به معنایی دیگر، که کمتر تکنولوژیکی است، این مفهوم به یک ویروس ایدئولوژیک اشاره دارد که توسط موجودات غیرانسانی در ذهن ما کاشته شده است. بر اساس نقد گنوسی مسیحیت، *ایدئولوژی نجات‌بخش در شکل یهودی-مسیحی خود* (یعنی باور به یک منجی الهی و آخرالزمان نهایی) دقیقاً چنین ویروسی است. چیزی است که توسط نیروهای بیگانه در ذهن انسان کاشته شده است. تأکید گنوسی بر *یهودیت-مسیحیت* (که اکنون می‌توان آن را به *اسلام* نیز تعمیم داد) در تشخیص تأثیرات بیگانه، مزیت استراتژیکی ایجاد می‌کند، زیرا ادیان پدرسالار/نجات‌گرا بر روایت تاریخی سیاره ی ما تسلط داشته‌اند. گنوسی‌ها

می‌گویند این تسلط، نشانه‌ای از انحراف آرخونی است. ذهن بیگانه در فعالیت داستان‌سرایی ما نفوذ می‌کند، قدرت روایتی که برای بشریت بسیار حیاتی است تا راه خود را در کیهان پیدا کند. این یکی از راه‌ها، یا مؤثرترین راه است که ما را از مسیر صحیح تکامل خود منحرف می‌کند. برای گونه‌ی انسان، ظرفیت دستیابی به هدف به توسعه‌ی طرح‌ها، داستان‌ها، روایت‌هایی بستگی دارد که می‌توانند ما را از تصور اولیه تا هدف نهایی هدایت کنند. هدف انسان چندگانه است، بنابراین شیوه‌ای که ما از آن منحرف می‌شویم احتمالاً متنوع خواهد بود. در پیچیدگی عظیم نفوذ، وضوح و تمرکز بر دارایی‌ها ضروری هستند. دون خوان در اظهار نظری تکان دهنده اظهار می‌دارد: "ذهن پروازگر هیچ تمرکزی ندارد." این گفته، این گفته‌ی گنوسی را به یاد می‌آورد که آرکون‌ها هیچ/نوئیا، هیچ اراده‌ای از خود و هیچ قصد و نیتی ندارند. تمرکز را می‌توان به عنوان





هماهنگی توجه و نیت تعریف کرد. تمرکز کردن به معنای آوردن عمق خاصی از توجه (بیتوس) به نیت (انویا) است. در آموزه‌های عرفانی، بیتوس و انویا خدایان کیهانی یا اصول پلروما، یعنی تمامیت، هستند و همچنین از ویژگی‌های



ذهن انسان می‌باشند. آنها به صورت دو کره نمادین شده‌اند. تمرکز به معنای گرد هم آوردن دو کره در یک نقطه ی واحد و متحدکننده، یک مرکز مشترک است. ما این کار را دائماً انجام می‌دهیم وقتی توجه خود را روی یک نیت یا هدف خاص متمرکز می‌کنیم، اما آرخونها قادر به انجام چنین کاری نیستند زیرا در آنها "اصلاً تمرکزی وجود ندارد". آنها هیچ قدرت تمرکزی ندارند، هیچ استعداد ذاتی که نیت را با توجه پیوند دهد. مقاومت انسان در برابر نفوذ آنها به آرامش درونی و انضباط ذهنی، یعنی هوشیاری یک جنگجو، بستگی دارد. به نظر می‌رسد اندرزهای دون خوان در مورد آزمون‌های جنگجو با پروازگران، نسخه‌ی



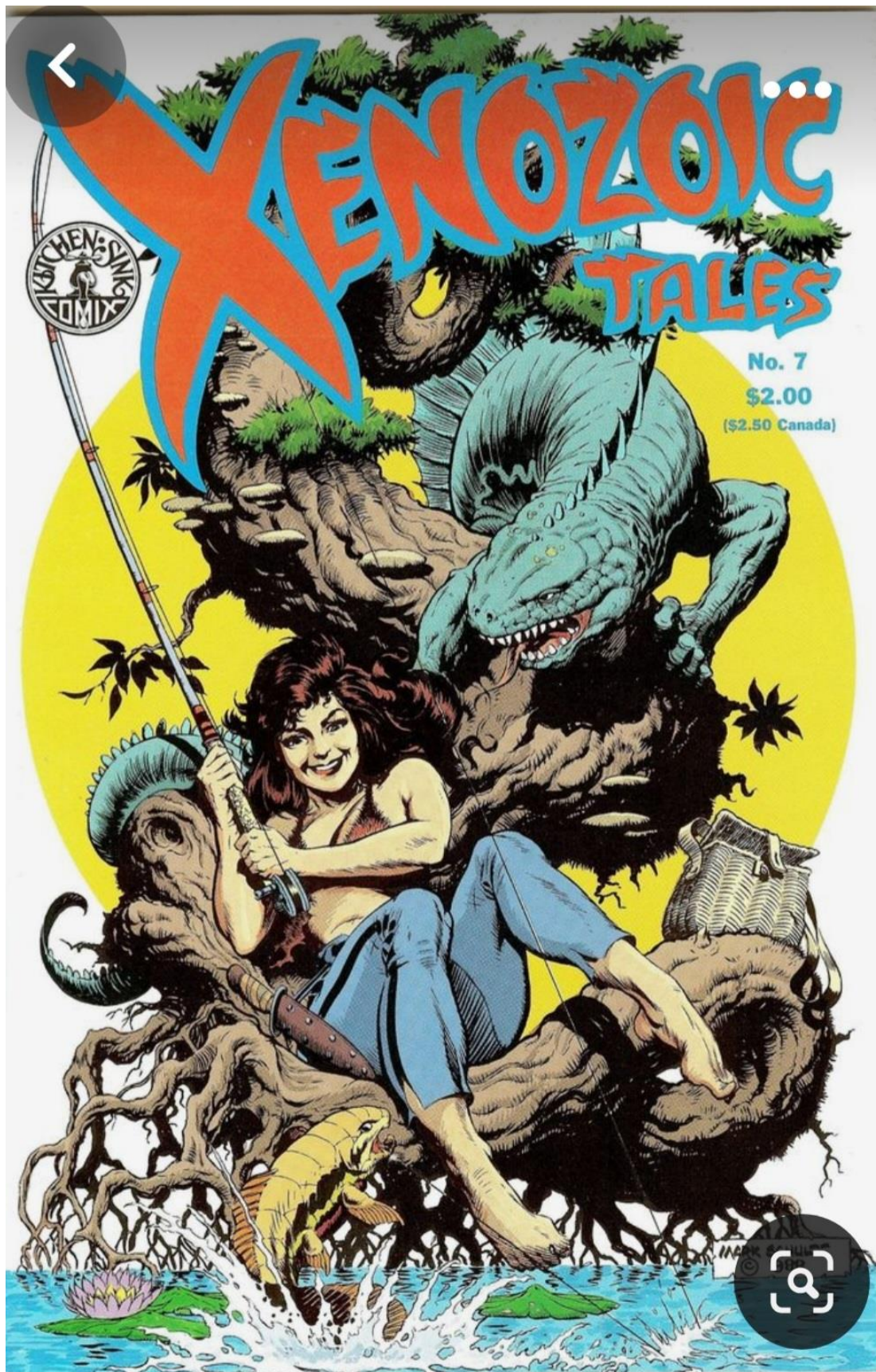


تولتکی از راهبردهای گنوسی برای مقاومت در برابر آرخون‌ها را ارائه می‌دهد. با بررسی دقیق، آموزه‌های دون خوان، که در نه کتاب توسط کارلوس کاستاندا از سال ۱۹۶۸ تا ۱۹۹۸ تدوین شده است، حاوی شباهت‌های متمایز و متعددی با آموزه‌های گنوسی است. جادوگری جدیدی که کاستاندا معرفی کرده،

امتداد و بازسازی دانش سنتی «ناظران قدیمی» سنت تولتک مکزیک باستان است. این جادوگری با جادوگری قدیمی عمدتاً در عدم توجه به بازی‌های پیچیده ی قدرت، دشمنی‌ها، پیمان‌های شوم با قدرت‌های غیرانسانی و کنترل دیگران متفاوت است. هدف آن آزادی برای جنگجوی معنوی است، نه کنترل بر هر کسی یا هر چیزی. چه از نظر تولتک و چه از نظر گنوسی، رهایی نهایی بشریت ممکن است از طریق مواجهه با شکارچیان بیگانه حاصل شود. آنها برای پیشرفت یا کمک به ما اینجا نیستند، اما در مواجهه و غلبه بر آنها ممکن است به سطح دیگری از آگاهی دست یابیم. برخی از نقاط مشترک بین عرفان و نئوشمنیسم مشتق شده از تولتک کاستاندا عبارتند از:

1- مواجهه ی تولتک‌ها با یک ذهن بیگانه یا تاسیسات خارجی که ما را کمتر و غیر از آنچه که انسان هستیم می‌کند، قابل مقایسه با ایده ی گنوسی از یک ویروس ایدئولوژیک غیرانسانی است که توسط بیگانگان/آرخون‌ها در ذهن ما کاشته شده است.





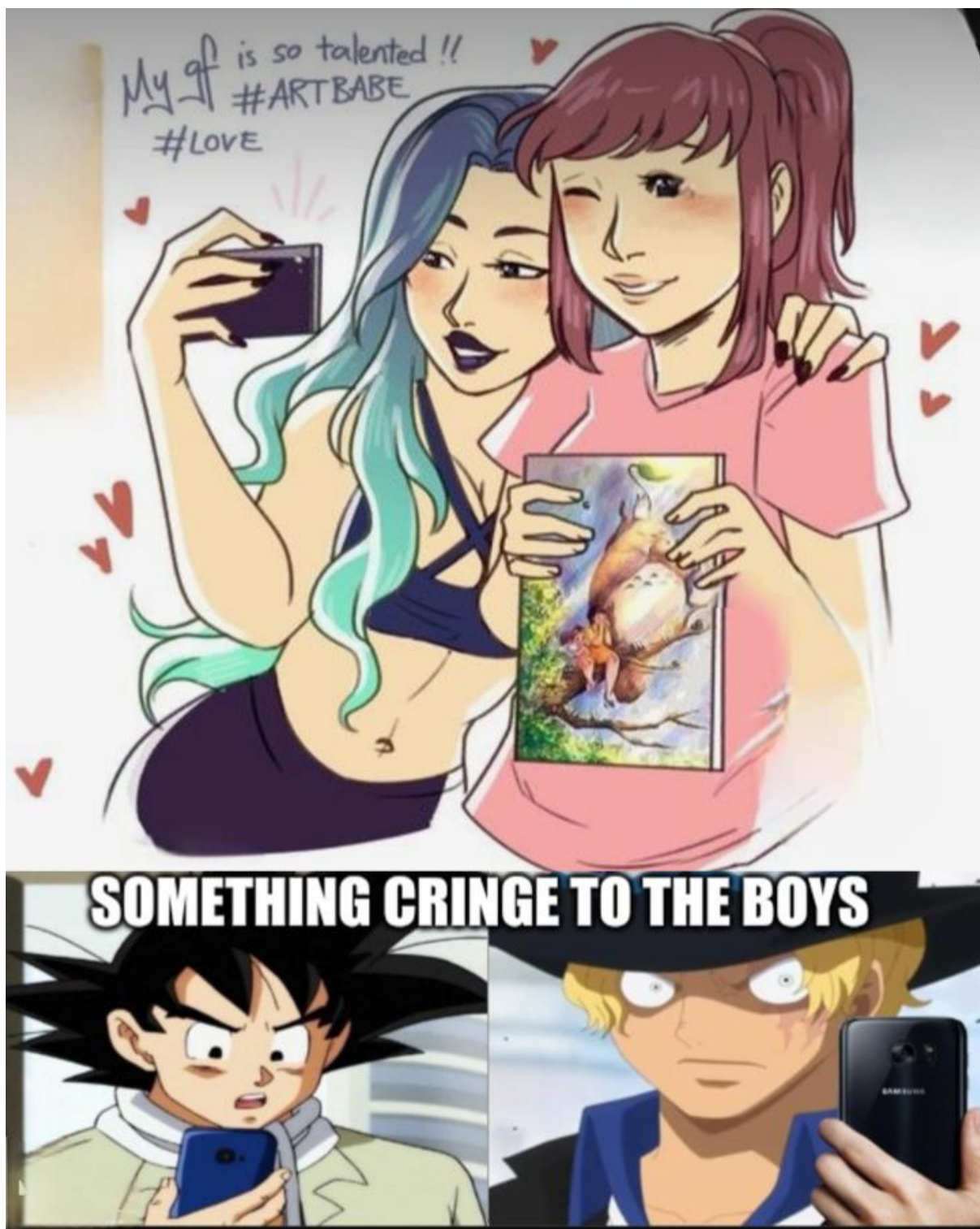


2- اهمیت تسلط بر قصد برای جادوگر: قابل مقایسه با تأکید گنوسی بر انوئیا ، قصد و نیت، که ما را با خدایان همسو می‌کند و ما را بالاتر از آرخون‌ها قرار می‌دهد.

3- تأکید کاستاندا بر نحو (انتساب‌های صحیح و استفاده از سیگنال‌های فرمان ذهنی برای هدایت قصد): قابل مقایسه با آموزه‌های گنوسی در

مورد انوئیا ، وضوح ذهنی و انتساب صحیح (استفاده ی صحیح از تعاریف).

4- ادعای تولتک مبنی بر اینکه شکار «موضوع اصلی موضوعات» است: قابل مقایسه با تأکید گنوسی‌ها بر دخالت آرخون‌ها. مواجهه با دخالت ضروری است، زیرا اگر نتوانیم ببینیم که چگونه منحرف شده‌ایم، نمی‌توانیم مسیر واقعی خود را در کیهان پیدا کنیم.

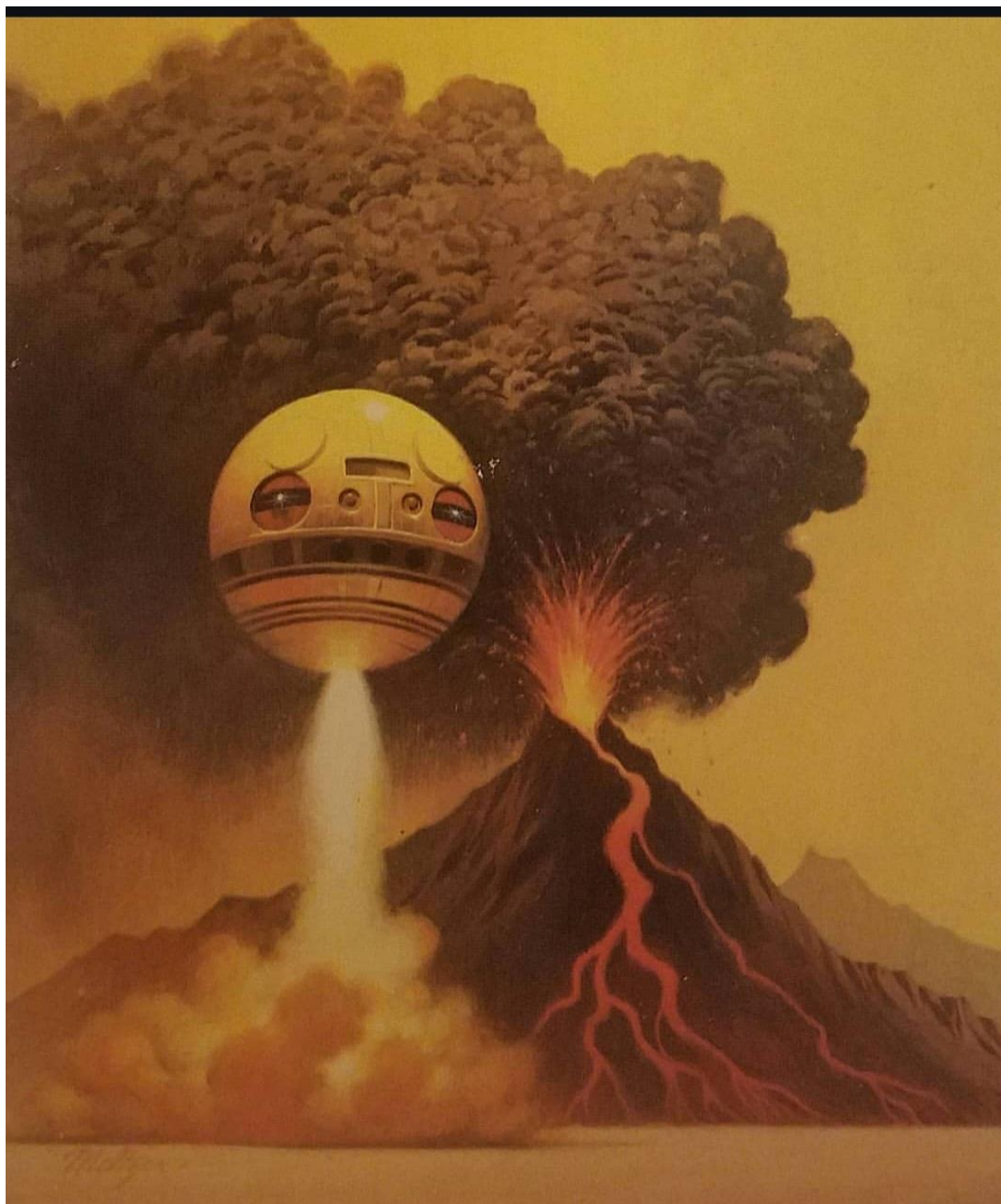


5-کار با رویای شفاف، سفر اختری، برون فکنی همزاد، در حلقه‌های گنوسی و مکاتب رمزی: قابل مقایسه با بسیاری از قسمت‌های آثار کاستاندا.

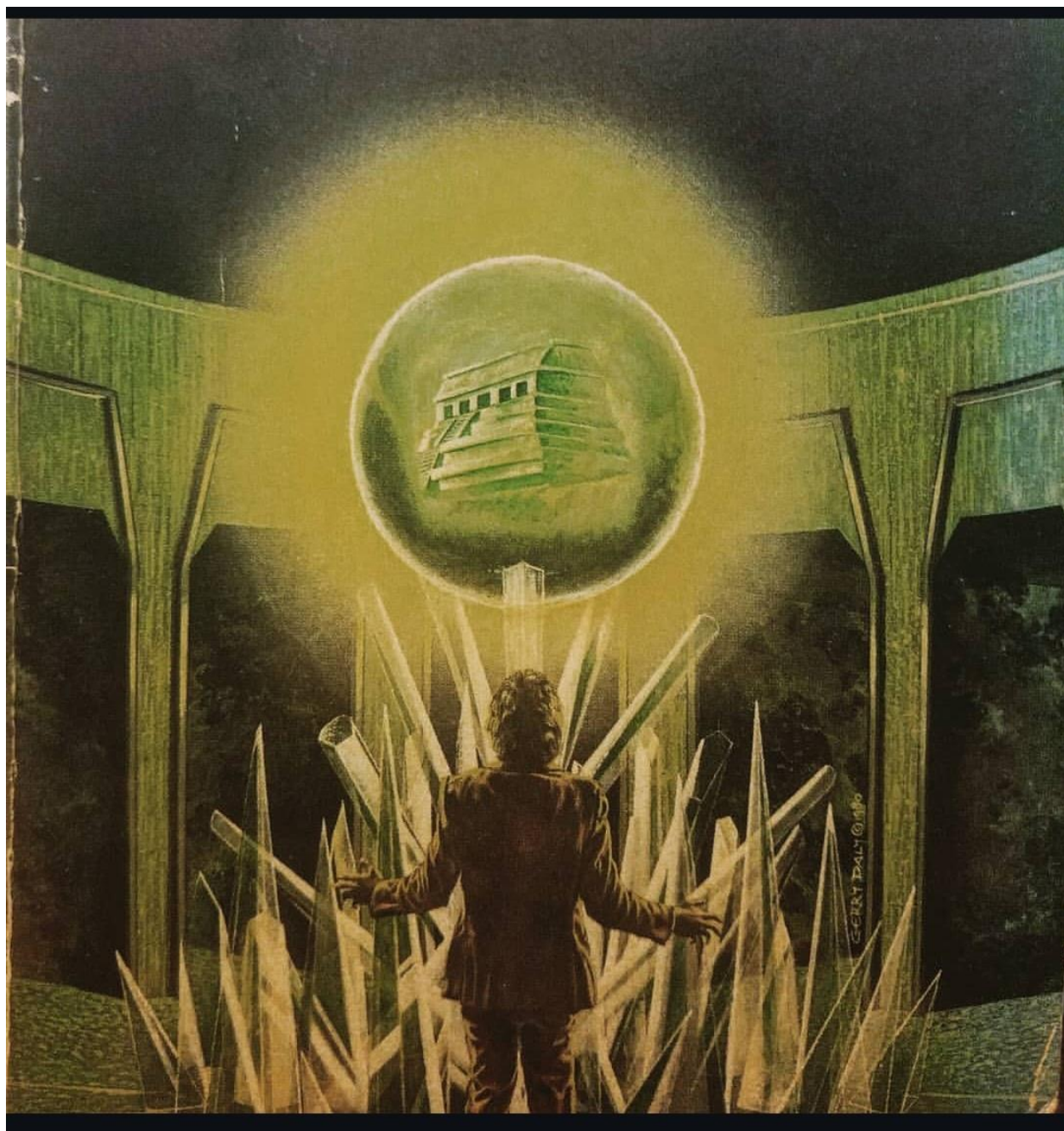
6-مدل تولتک از نوارهای عظیم تشعشعات که در سراسر جهان پراکنده‌اند: قابل

مقایسه با تشعشعات یا جریان‌های پلروماکه در متون مکاشفه‌ای مکتب اسرار شرح داده شده است.

7- تمایز تولتک‌ها بین موجودات ارگانیک و غیرارگانیک: قابل مقایسه با تمایز







- بین انسان‌ها و آرخون‌ها در کیهان‌شناسی گنوسی.
- 8- کاوش تولتک‌ها در جهان‌ها و ابعاد دیگر از طریق تمرین آگاهی غیرمعمول:
قابل مقایسه با شیوه‌های شمنی قدیمی مکاتب اسرارآمیز.
- 9- توصیف دون خوان از "تخم مرغ نورانی": قابل مقایسه با بیضی نورانی شفاف
در متون وحی گنوسی و اوگوئیدها یا «تخم هاله» در اسرار.



10- شخصیت تولتک عقاب ، استعاره‌ای اصلی در آثار کاستاندا: قابل مقایسه با همین شخصیت در مجموعه آثار نجع حمادی که در آن صدای آموزنده ی ذهن



مقدس، شاید معادل «صدای دیدن» کاستاندا، بیان می‌کند: "من به شکل عقابی بر درخت دانش، آن دانش اولیه که در نور خالص پدیدار می‌شود، ظاهر شدم تا به آنها بیاموزم و آنها را از اعماق خواب بیدار کنم." (آپوکریفای یوحنا، 25 : 30-23)

11- سازماندهی گروه جادوگران به هشت جفت جادوگر زن و مرد: قابل مقایسه با سازماندهی سلول‌های اسرارآمیز به شانزده عضو، هشت نفر از هر جنس. (شواهد مصنوعی: کاسه ی مار اورفئوس و کاسه ی پیتروآسا).
12- پرورش آتش از درون، کندالینی، یا مار بالدار تولتک‌ها: قابل مقایسه با مار بالدار و مربی الهی گنوسی‌ها.

مکانیسم نقطه ی تجمع: شرح کامل این شباهت‌ها به یک کتاب کامل نیاز دارد. سه عامل از بین ده عامل از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند. این عوامل عبارتند از تخم مرغ درخشان، نوارهای عظیم تجلیات و نقش برخی موجودات غیرارگانیک به عنوان متحد. در میان بسیاری از ویژگی‌های عجیب آموزه‌های دون خوان،

SLOW DEATH

FUNNIES

50

1



Trons-70

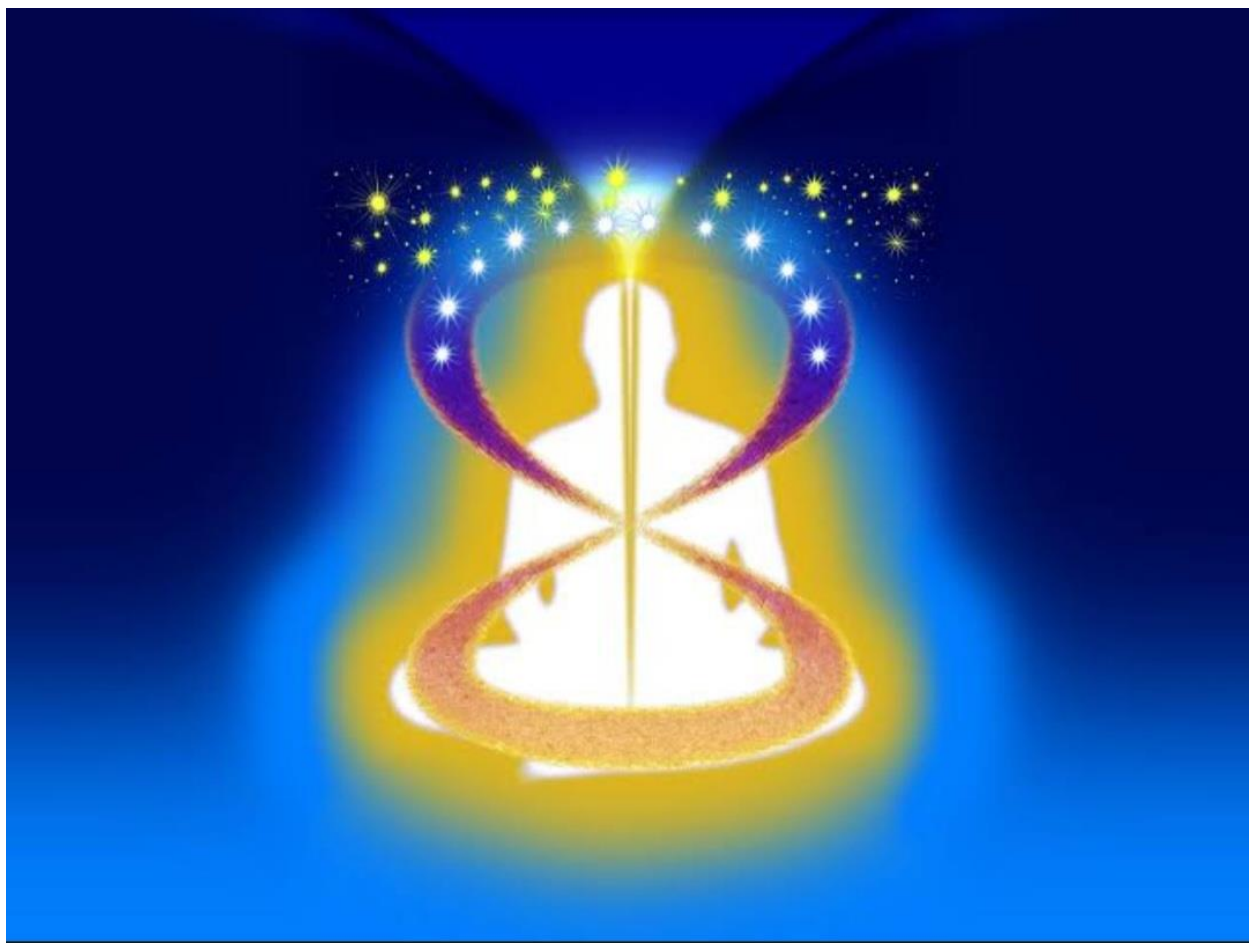
ADULTS ONLY



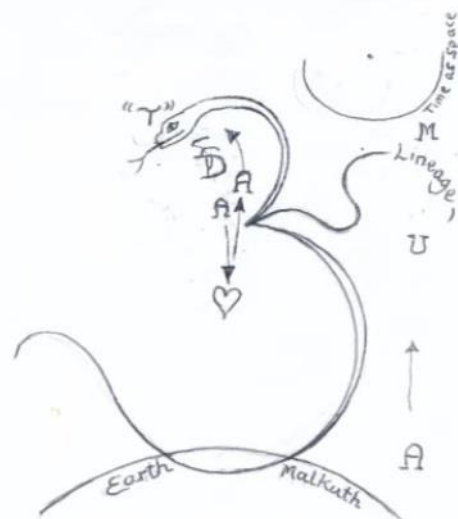
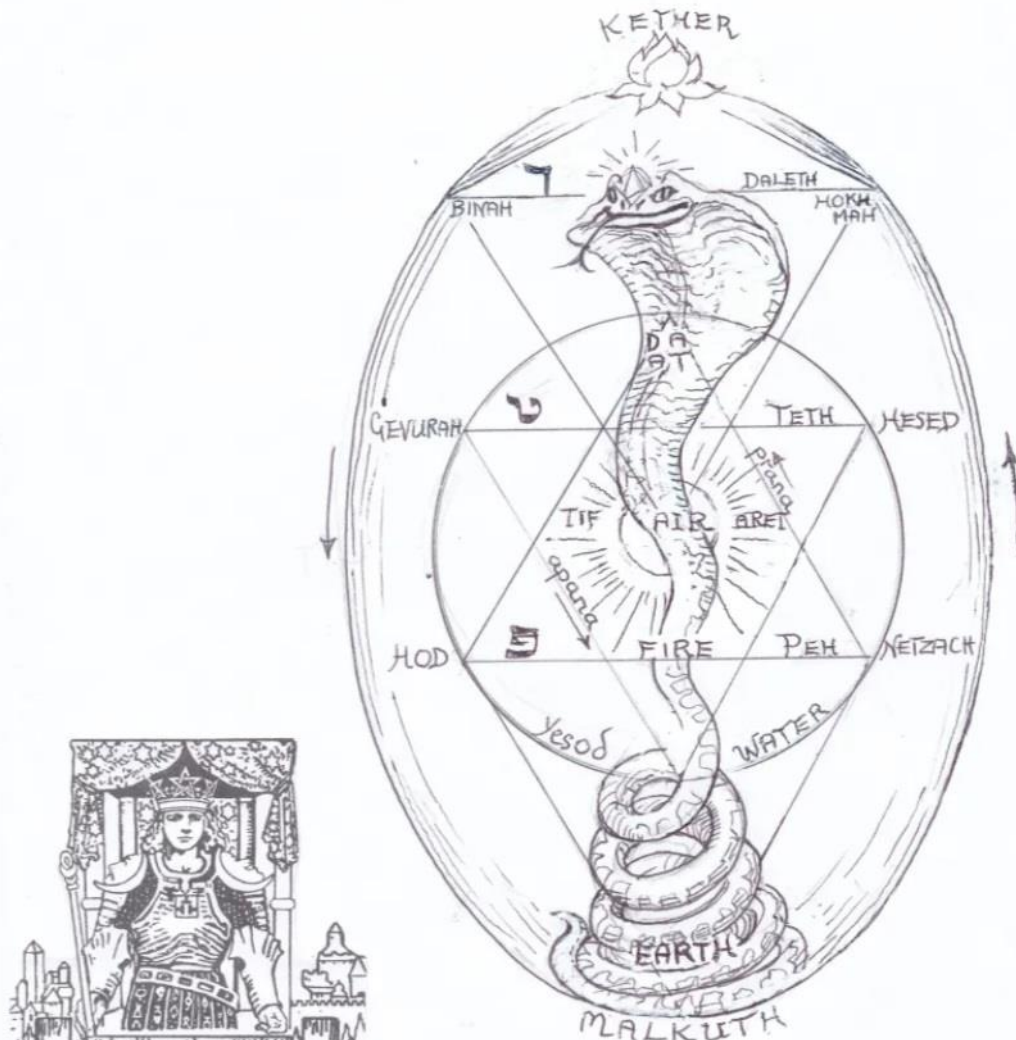
موضوع نقطه ی پیوندگاه قطعاً یکی از گیج‌کننده‌ترین‌هاست. در چندین کتاب به ما گفته شده است که تخم مرغ درخشان اطراف انسان توسط مکانیسم عجیبی به نام نقطه ی پیوندگاه به بدن فیزیکی متصل است. محل این نقطه در بالای شانه ی راست قرار دارد. ظاهراً، در آن نقطه از بدن، تخم مرغ درخشان نوعی فشار وارد می‌کند که باعث ایجاد گودی یا فرورفتگی می‌شود. تا زمانی که نیروی تخم مرغ در گودی باقی بماند، نقطه ی پیوندگاه پایدار است و انسان واقعیت را به



روشی از پیش تعیین شده درک می‌کند. با تغییر نقطه‌ی پیوندگاه، جادوگران قادرند درک خود را از واقعیت تغییر دهند، یا در واقع واقعیت را به دلخواه خود تجزیه و بازسازی کنند. دستورالعمل‌های دون خوان در مورد نقطه‌ی پیوندگاه به همان اندازه که جذاب هستند، گیج‌کننده اند و به هیچ وجه واضح نیستند. دینامیک



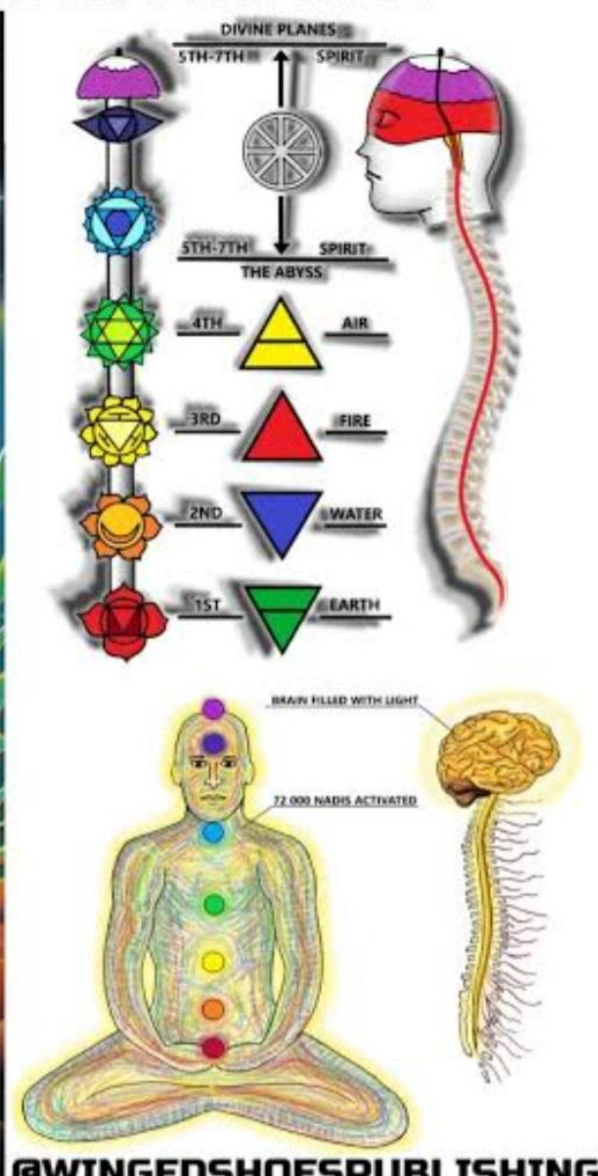
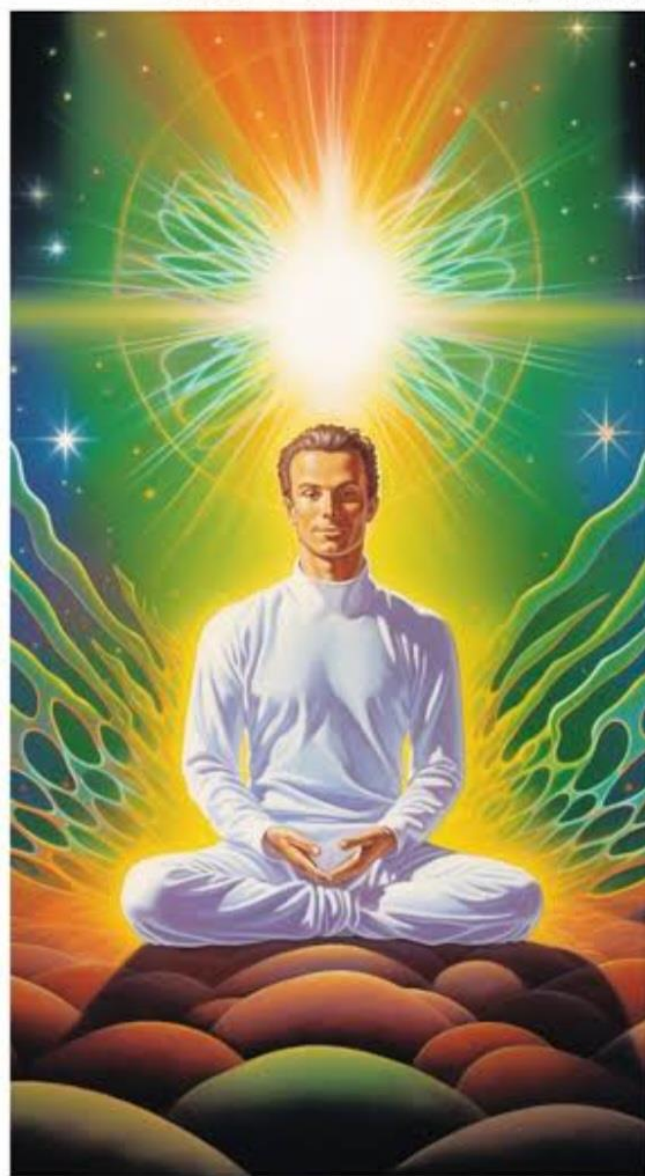
لغزش یا تغییر مکانیسم به سختی قابل درک است و حتی تجسم آن دشوارتر است. علاوه بر این، به نظر می‌رسد که نقطه‌ی پیوندگاه یک مورد عجیب است که با هیچ چیز موجودی در منابع دیگر قابل مقایسه نیست. با این حال، یک گواهی نادر از اسرار وجود دارد که نقطه‌ی پیوندگاه را دقیقاً به روشی که در کاستاندا یافت می‌شود، توصیف می‌کند. در کتاب "بدن لطیف در سنت غربی"، محقق عرفانی، **جی آر اس مید**، به نوشته‌های گمشده‌ی ایزادوروس، همسر هیپاتیا و یکی از آخرین گنوسی‌هایی که در مدرسه‌ی اسرار (موزیوم) اسکندریه تدریس می‌کرد، استناد می‌کند. اثر اصلی ایزادوروس از بین رفته است، اما توسط نویسنده‌ی دیگری به نام داماسکیوس [منظور: نیکولاس دمشقی] بازنویسی شده است، بنابراین می‌توان نشانه‌های ضعیفی از آموزه‌های او را حدس زد. گفته می‌شود ایزادوروس/اوگوئیدس، "هاله‌ی طلایی" را که با تخم مرغ نورانی کاستاندا قابل مقایسه است، توصیف کرده است. ماهیت و عملکرد اوگوئیدس، که



"AUM" ॐ
Sanskrit Seed
Syllable
the first cry
the first sound
seed vibration
of Life

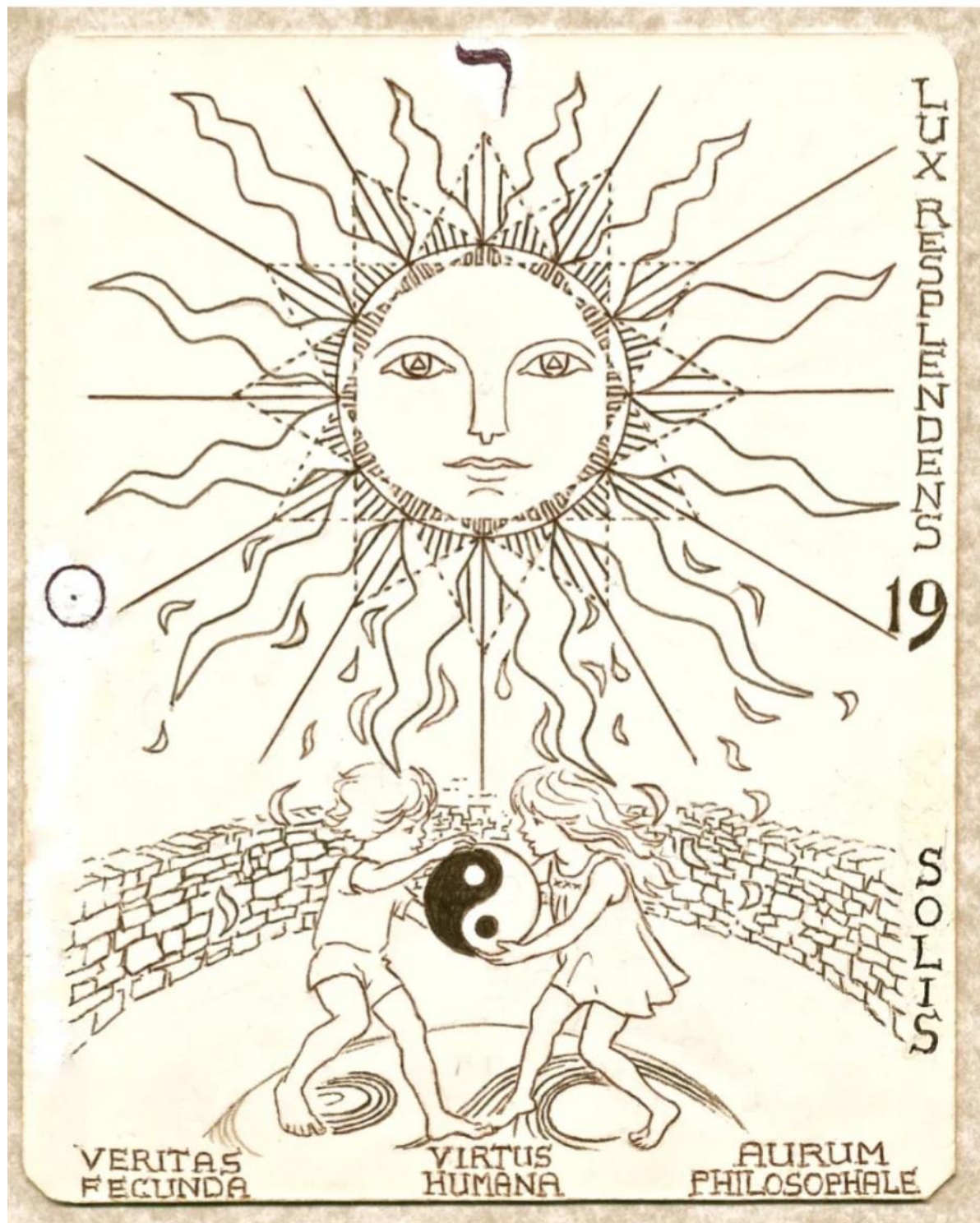
serpent OM: Kundalini shakti

THE KUNDALINI EXPERIENCE



به آن تخم هاله نیز گفته می‌شود، یکی از عمیق‌ترین اسرار رازوری بود. ظاهراً در رساله‌ای گم‌شده از ایزادوروس آمده است که/وگویدها مانند غشایی بیضی‌شکل انسان را احاطه می‌کنند، به گونه‌ای که بدن فیزیکی در بیضی شناور است. این دقیقاً همان چیزی است که کاستاندا تخم درخشان را توصیف می‌کند. این معلم عرفانی همچنین گفته است که بیضی درخشان در نقطه‌ای از پشت، بالای تیغه شانه راست، به بدن فیزیکی متصل یا قفل شده است. بنابراین، یکی از عجیب‌ترین جزئیات در نوشته‌های کاستاندا توسط معلمی از اسرار که در قرن

پنجم میلادی در اسکندریه زندگی می‌کرد، تأیید شده است. در طرح کلاسیک منظومه ی شمسی، هفت سیاره وجود دارد که زمین جزو آنها نیست: خورشید، ماه، عطارد، زهره، مریخ، مشتری و زحل. البته خورشید سیاره نیست، بلکه یک





ستاره، جسم مرکزی منظومه ی شمسی، و ماه قمر زمین است. در برخی از منظومه‌های باستانی، این دو جسم از هفت جسم حذف شده و با گره‌های قمری جایگزین شده‌اند. این وضعیت، توصیف کاستاندا از ساختار ارگانیک و غیر ارگانیک "نوارهای عظیم صدور" را که جهان را تشکیل می‌دهند، به یاد می‌آورد. اگر زمین را از سایر سیارات جدا کنیم، «هفت نوار معدنی» می‌تواند به خوبی با «هفت سیاره» مرتبط باشد، که به عنوان قلمروهایی شناخته می‌شوند که مانند زمین از حیات ارگانیک پشتیبانی نمی‌کنند. گنوسی‌ها تعلیم می‌دادند که زمین متعلق به سیستم سیاره‌ای نیست، بلکه صرفاً در آن اسیر شده است. آنها سیستم سیاره‌ای جدا از زمین را هبوماد، یعنی هفت‌گانه، می‌نامیدند. این اصطلاحات را



Reptilian - Saurians,
AlienT

می‌توان با توصیف گنوسی از قلمرو آرخون‌ها، که موجودات معدنی هستند، مقایسه کرد. «هفت نوار معدنی» در طرح کاستاندا ممکن است زبان متفاوتی برای همان مدل باشد. پیشگویان گنوسی زیستگاه آرخون‌های درنده را در سیستم سیاره‌ای، به جز زمین، قرار دادند. سپس قلمرو آرخون‌ها از هفت نوار معدنی



تشکیل می‌شود. در درون قلمرویی که به این صورت تشکیل می‌شود، آرخون‌ها در «قلمرو» خود خواهند بود. حضور آنها در جهان اطراف ما، زیست‌کره که توسط قوانین شیمی آلی اداره می‌شود، یک مزاحمت خواهد بود. کاستاندا در هیچ کجا اشاره نمی‌کند که موجودات شکارچی از این هفت نوار می‌آیند، اما نتیجه واضح است. او به صراحت می‌گوید که پروازگران موجودات غیرارگانیک هستند، بنابراین نتیجه نه تنها واضح است، بلکه با نحو او، سیستم توصیف او، سازگار است. دون خوان تصریح می‌کند که جادوگران می‌توانند و معمولاً با موجودات غیرارگانیک ارتباط برقرار می‌کنند. آنها این کار را با تغییر نقطه‌ی پیوندگاه و عبور به قلمرو ناشناخته‌ی نوارهای دیگر، یا سر خوردن به مناطق ناشناخته‌ی نوار خودمان انجام می‌دهند. بخش زیادی از فعالیت‌های توصیف‌شده در آثار کاستاندا شامل سفر به جهان‌های دیگری است که به جهان ما وابسته‌اند.:

"به محض اینکه مانع شکسته شود، موجودات غیرارگانیک تغییر می‌کنند و به چیزی تبدیل می‌شوند که بینندگان آن را متحد می‌نامند."

این متحدان می‌توانند منحرف یا حتی کشنده باشند، اما تسلط بر آنها یکی از



MONSTERS™

\$2.99

CC

1
MAY
19638

©2021 ONIRIC COMICS GROUP



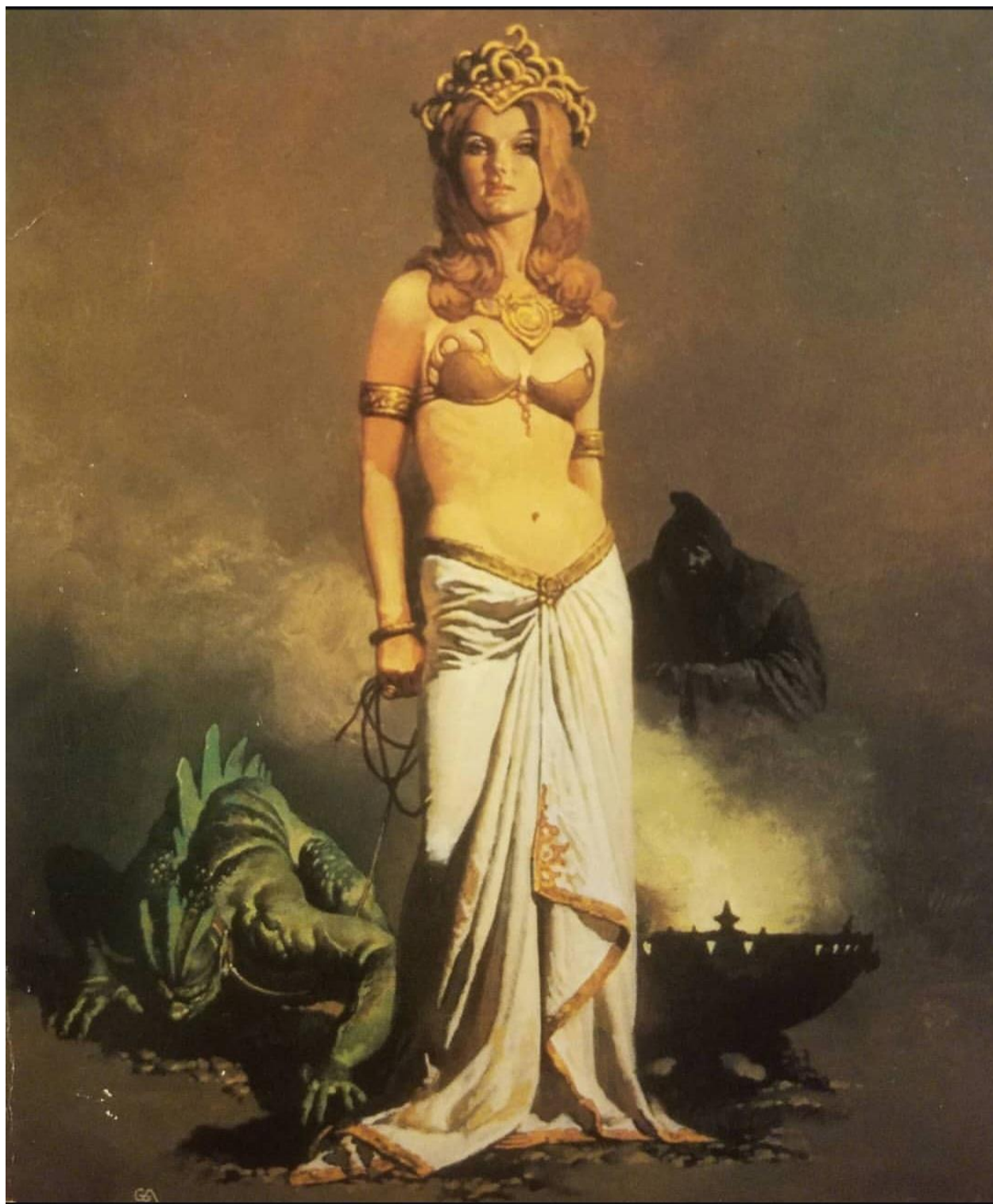
ONIRIC® COMICS GROUP



MONSTERS



THEY WILL HAUNT YOUR NIGHTMARES!



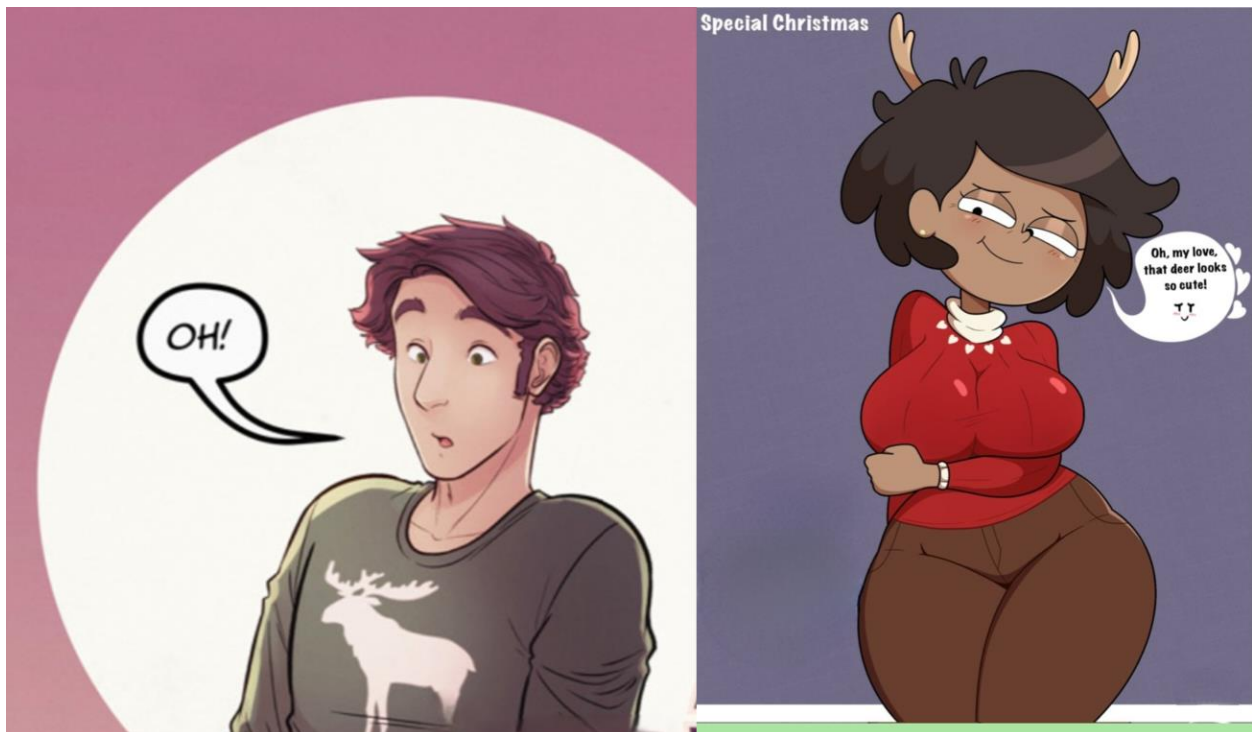
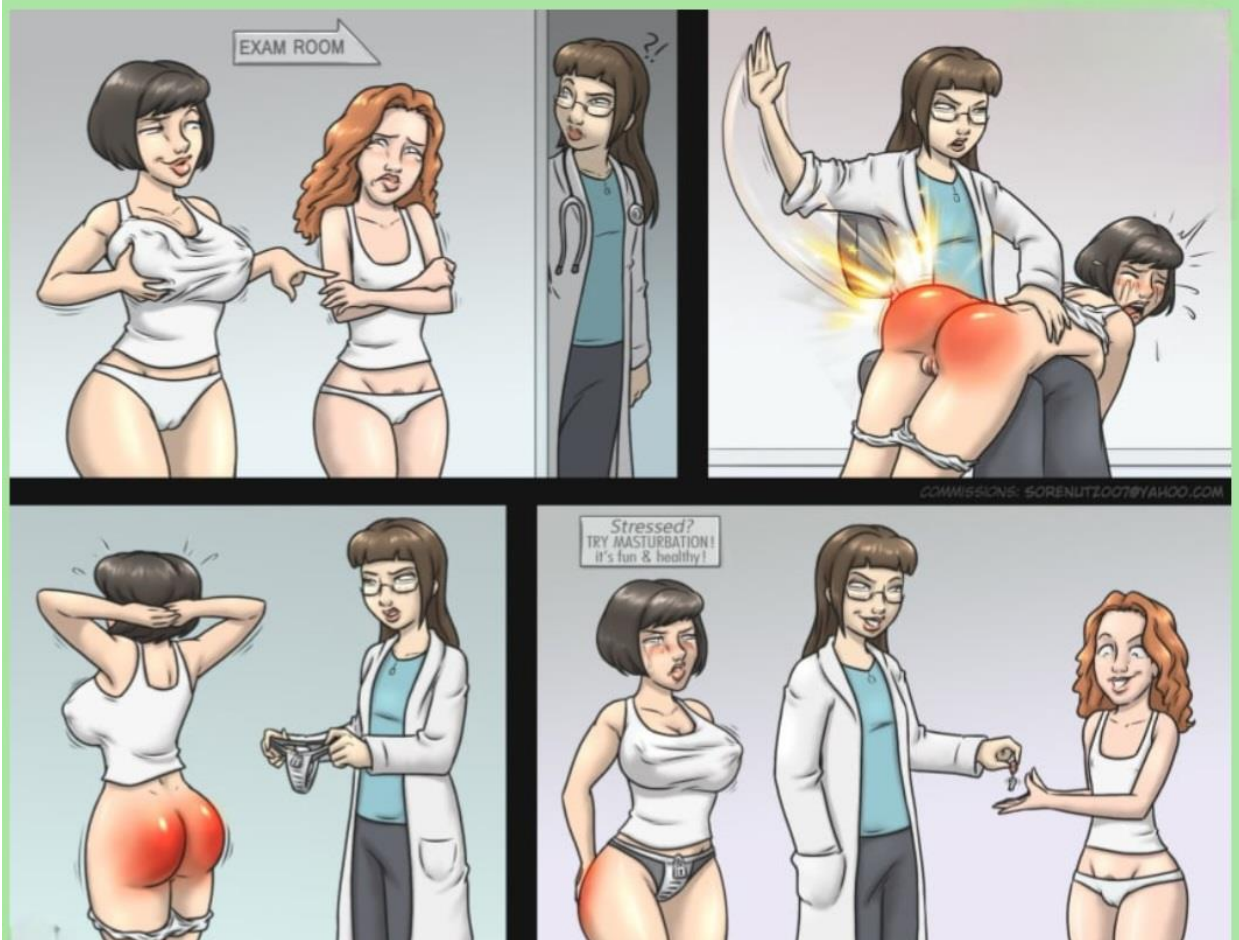
وظایف اصلی جادوگری جدید است. متحدان بی‌شماری در کیهان وجود دارند. طبق بسیاری از سنت‌های بومی، انواع مختلفی از موجودات فرابعدی به زمین سفر می‌کنند که به عنوان متحدان و راهنمای بشریت عمل می‌کنند. به نظر

می‌رسد شکارچی تاریک و سایه‌وار، دسته‌ای منحصر به فرد از موجودات غیرارگانیک است که شاید اصلاً متحد نباشد، یا به طور خاص متحدی باشد که تسلط بر آن دشوار است. دون خوان بر لزوم مقابله با این موجود غیرارگانیک برای تجربه ی "یقین کامل به منشأ خارجی ذهن" تأکید کرد. "شکارچی که از اعماق کیهان آمده و حکومت زندگی ما را به دست گرفته است" مطمئناً می‌تواند با آرخون‌های آموزه‌های گنوسی برابر باشد. دون خوان نفوذ بیگانگان و پیامد اصلی آن، یعنی اصلاح رفتاری را به واضح‌ترین شکل توصیف می‌کند. جادوگر پیر همچنین در مورد آنچه ممکن است از مواجهه ی ما با این موجودات به دست آید، اظهار نظر قابل توجهی می‌کند.:

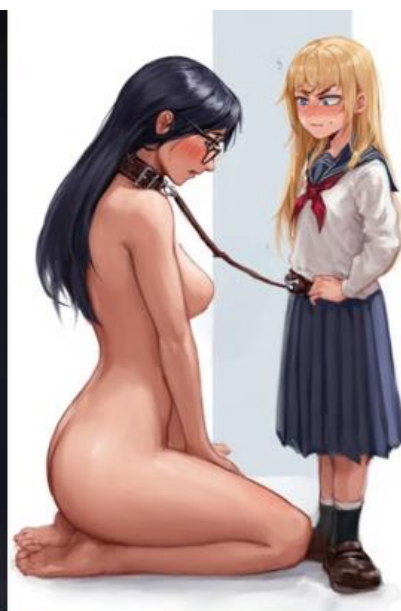
"پروازگران بخش اساسی کیهان هستند (...) و باید آنها را همانطور که واقعاً هستند - شگفت‌انگیز، هیولایوار - پذیرفت. آنها وسیله‌ای هستند که کیهان با آن ما را آزمایش می‌کند."

شباهت‌های بین مطالب گنوستیکی و جادوگری جدید تولتک کارلوس کاستاندا چشمگیر است و اگر هیچ چیز دیگری ارائه ندهد، بینش‌های هوشیارکننده‌ای در مورد وضعیت انسان ارائه می‌دهد. در مورد موضوع موضوعات، یعنی شکار،





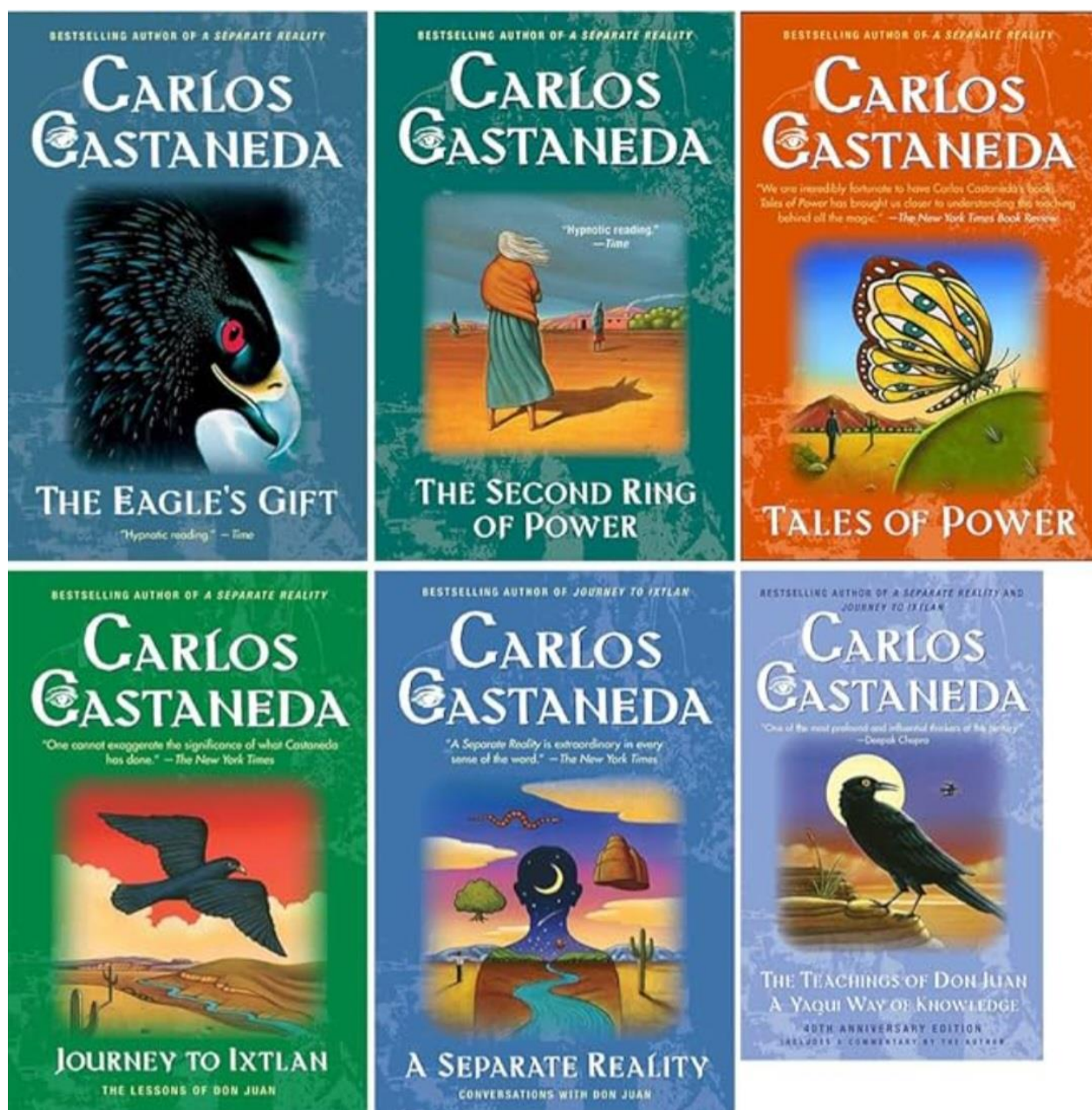
چه کاری از دستان برمی آید؟ دون خوان توصیه می کند: "تنها کاری که می توانیم انجام دهیم این است که خودمان را تا جایی منضبط کنیم که به ما دست نزنند." نکته ی قابل توجه این است که او می گوید نخواهد شد، نه اینکه نمی تواند. او همچنین می گوید که شکارچیان بیگانه راهی هستند که کیهان ما را آزمایش می کند، همانطور که اشاره شد. از این رو، قصد و نیت برای مرتب کردن ذهن و زندگی مان به گونه ای که پروازگران/آرخون ها مایل به مزاحمت برای ما نباشند، تمرین اصلی و آزمون اصلی در حال پیشرفت برای بشریت است.»:



[Gnostic Parallels to Castenada](#): by John Lash: from [MetaHistory](#) Website

لش در گزارش دیگری که در ژوئن 2005 در بروکسل نوشت، جزئیات فضایی که به توجه او به ارتباط نوشته های کاستاندا با توصیف گنوسیسم از آرخون ها منجر شد را شرح داده و مصاحبه ای که در همان فضا با خودش انجام شده بود را منتشر کرده است.:

«مالو و جری زایتلین از



CARLOS CASTANEDA

Bestselling Author of THE POWER OF SILENCE

THE TEACHINGS OF DON JUAN: A YAQUI WAY OF KNOWLEDGE





openseti.org

ما را با

Karmapolis.be

، سایتی که به بررسی ناهنجاری‌ها، نظریه‌های توطئه و باورهای مربوط به واقعیت‌های جایگزین می‌پردازد، مرتبط کردند. آلن گوسنر ، که این سایت را به همراه شریکش برونو میشله اداره می‌کند، در بروکسل زندگی می‌کند و بنابراین ما توانستیم ملاقات کنیم و در مورد علایق مشترک صحبت کنیم. نتیجه، همکاری سه‌گانه‌ای بود با مقالاتی از آلن در مورد "شکار بیگانه" و مقالاتی از خودم در مورد "توازی‌های عرفانی با کاستاندا" که به‌طور همزمان به زبان‌های انگلیسی و فرانسوی منتشر شدند.

کارماپولیس: ما در مورد این ایده که یک انگل وجود دارد و بر ذهن ما حکومت می‌کند، بحث کرده‌ایم. چگونه می‌توانیم به خوانندگان خود نشان دهیم که این انگل وجود دارد و ایده ی «عفونت روانی» توهم نیست؟
جی ال ال: مانند یک عفونت، انگل روانی را می‌توان با علائم آن تشخیص داد. به

عنوان مثال، مالاریا علائم شدیدی ایجاد می‌کند که ناشی از یک موجود خارجی است که به بدن حمله می‌کند. برای اینکه به طور واضح در مورد انگل‌ها فکر کنیم، باید در نظر بگیریم که برخی رفتارها و اشکال خاص تفکر، به ویژه ایدئولوژی‌های مذهبی، می‌توانند نشانه‌ای از عفونت یا تهاجم خارجی به ذهن انسان باشند.

کارماپولیس: ماهیت و منشأ این انگل چیست؟ آیا یک هوش بین ابعادی است؟ آیا ممکن است که شکلی ارگانیکی به خود بگیرد؟

جی.ال.ال: طبق گفته‌ی گنوسی‌ها، انگل‌ها یا آرخون‌ها، همانطور که آنها می‌نامیدند، در اولین مرحله‌ی تشکیل منظومه‌ی شمسی، قبل از اینکه زمین به عنوان یک ارگانیسم سیاره‌ای متحد شود، سرچشمه می‌گیرند. زیستگاه آنها منظومه‌ی شمسی است، به جز زمین، ماه و خورشید. آنها اشکال غیر ارگانیکی با هوشی از نوع الکتریکی - همانطور که ما در مورد سایبورگ‌ها می‌گوییم - هستند.

کارماپولیس: متون عرفانی نجع حمادی، ائون‌ها و آرکون‌ها را توصیف می‌کنند. برای توضیح ساده برای خوانندگانمان، تفاوت‌های بین ائون‌ها و آرخون‌ها چیست؟



GIANT ROBOT



#3 of 3

HELLBOY



MIKE MIGNOLA
DUNCAN FEGREDO
DAVE STEWART

ADAM
9-19
2023



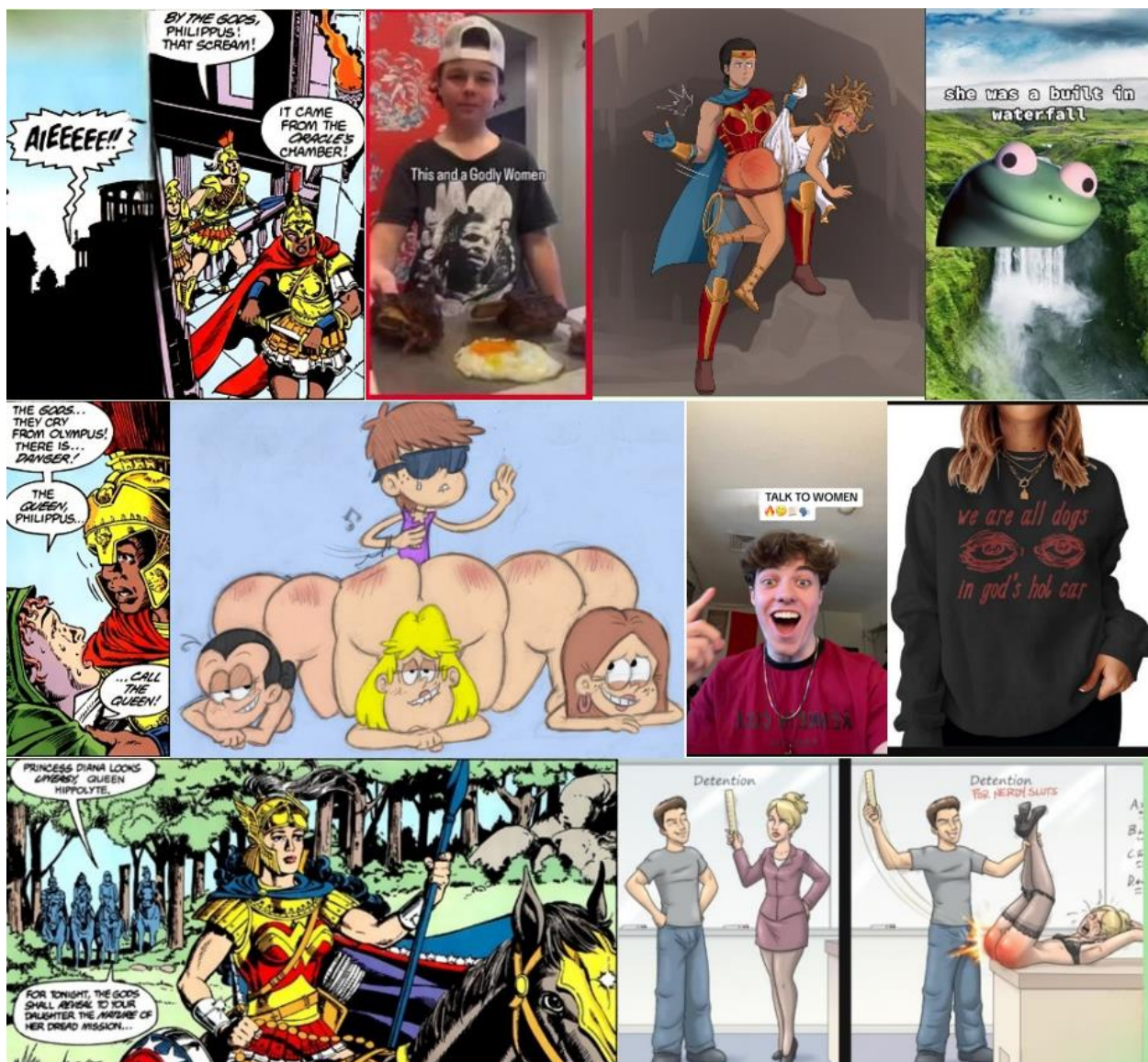
جی.ال.ال: در کیهان‌شناسی عرفانی، ائون‌ها یا آئون‌ها خدایان، الوهیت‌ها و نیروهای الهی هستند. با این حال، آنها خدایان خالق یا موجودات نقطه‌ای نیستند. آنها بیشتر شبیه جریان‌های انرژی عظیم زنده و آگاه هستند. آنها نیروهایی هستند که هسته‌ی مرکزی کهکشانی که ما در آن ساکن هستیم، یعنی پلروما، را تشکیل می‌دهند. آرخون‌ها گونه‌ای غیرعادی از موجودات غیرارگانیک هستند که در خارج از پلروما، در اندام‌ها یا بازوهای کهکشان، پدیدار می‌شوند. آنها آرخون‌ها (از کلمه‌ی یونانی آرخای به معنای "ابتدایی، از ابتدا") نامیده می‌شوند زیرا آنها قبل از تشکیل زمین، بوجود می‌آیند. بدن آنها از ماده‌ی اولیه (میدان‌های کوانتومی) در حالت پیش‌ارگانیک تشکیل شده است.

کارماپولیس: آیا فکر می‌کنید که پروازگران توصیف شده توسط کارلوس کاستاندا و آرخون‌های گنوسی واقعاً یکی هستند؟

جی.ال.ال: بله، من مطمئنم که آنها یکی هستند.

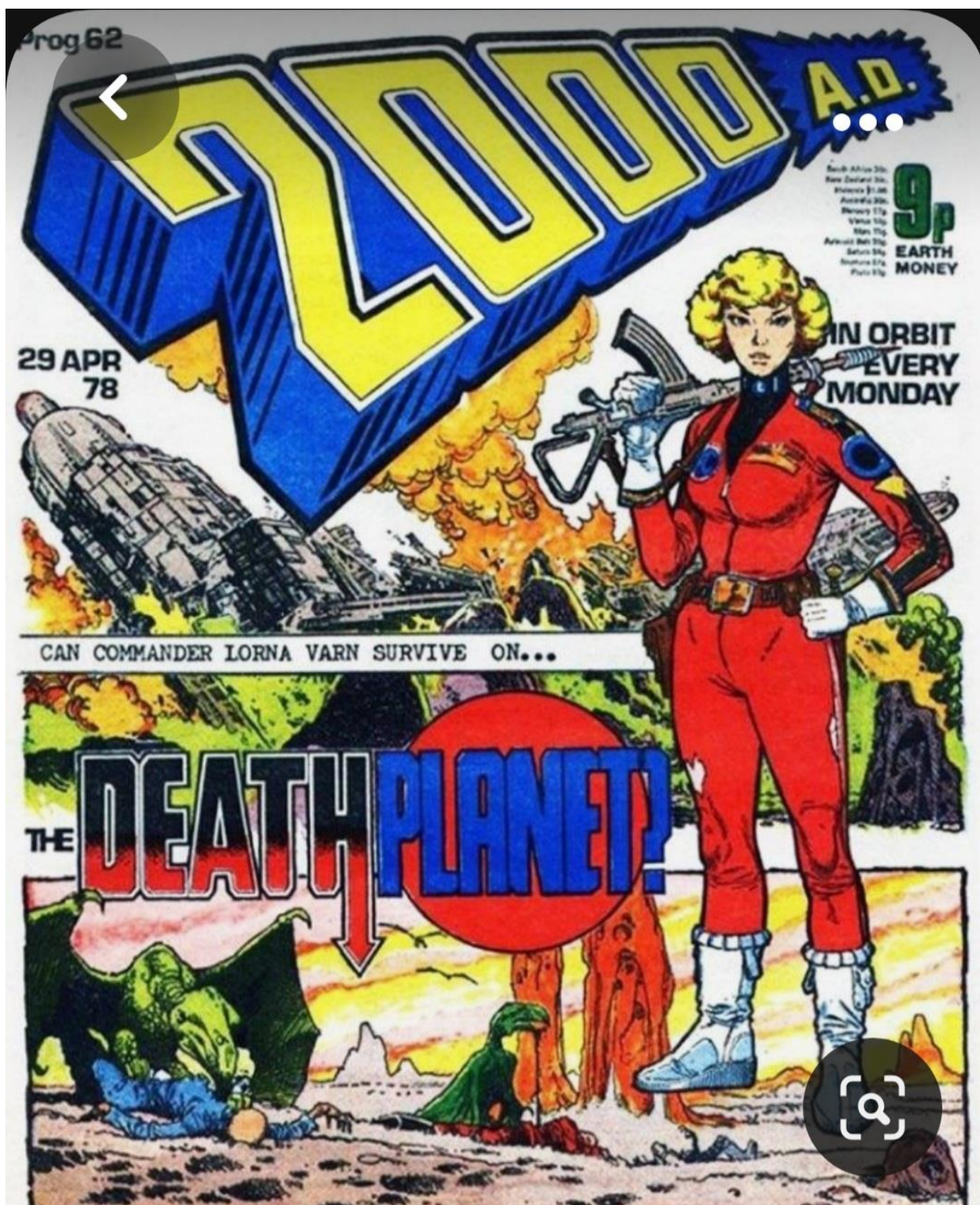
کارماپولیس: چه اتفاق شخصی در زندگی شما افتاد که توجه شما را به این ایده معطوف کرد که انگلی مانند آرخون‌ها، پروازگران یا نوعی موجودات فرازمینی، بر درک ما از جهان تأثیر می‌گذارند؟

جی.ال.ال: این حس که چیزی درک ما را تحریف می‌کند، به تدریج به من دست

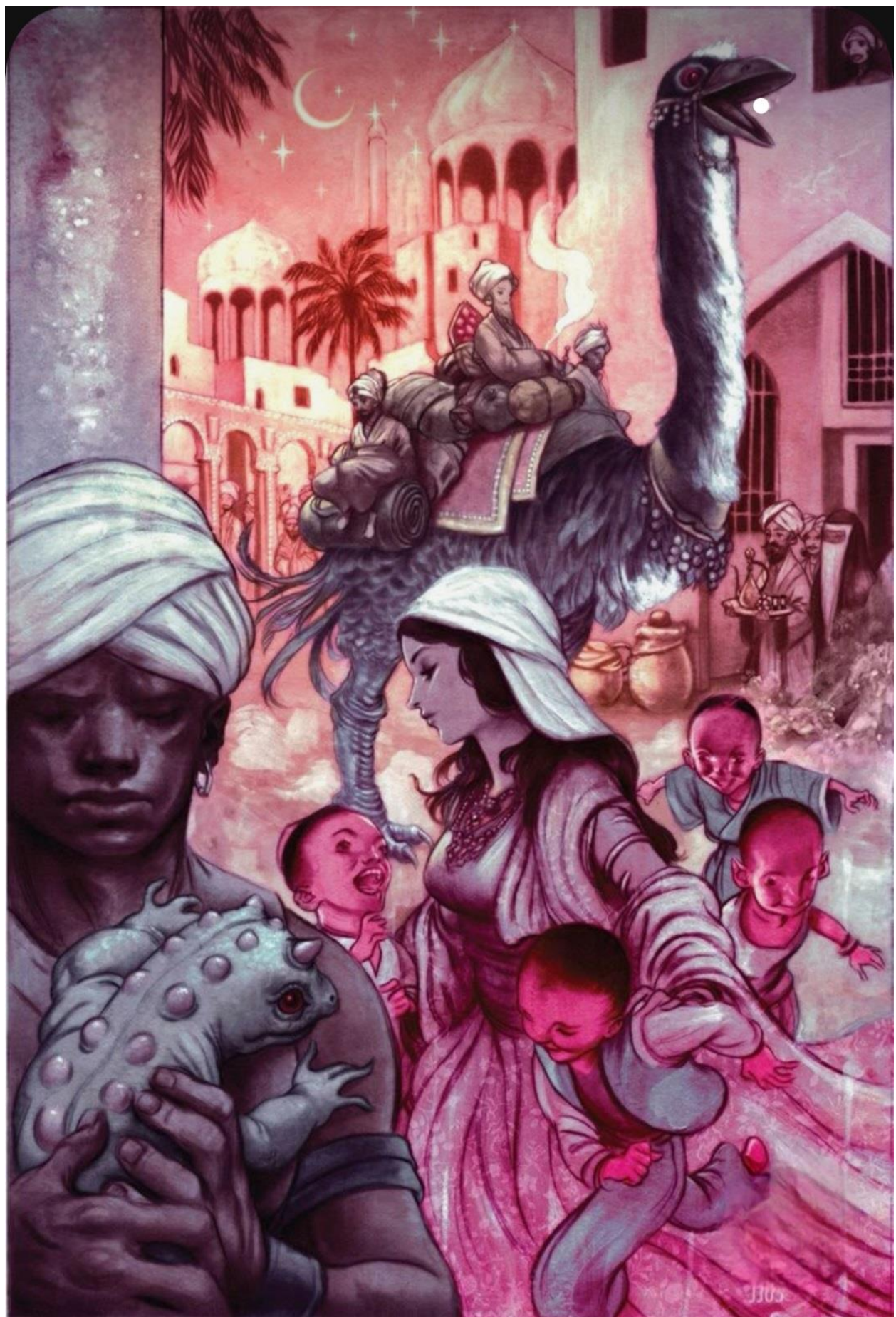


داده است، نه اینکه توسط یک اتفاق شخصی خاص ایجاد شده باشد. با این حال، من از سن چهار سالگی تجربیات قابل توجه ("غیبی") داشتم، مانند رویاهای شفاف که در آنها با موجودات جادویی روبرو می‌شدم که برای کمک یا آموزش به من می‌آمدند، و همچنین موجودات دیگری که به من حمله می‌کردند. از آن سن به طور مستقیم از هر دو نوع مداخله آگاه بوده‌ام.

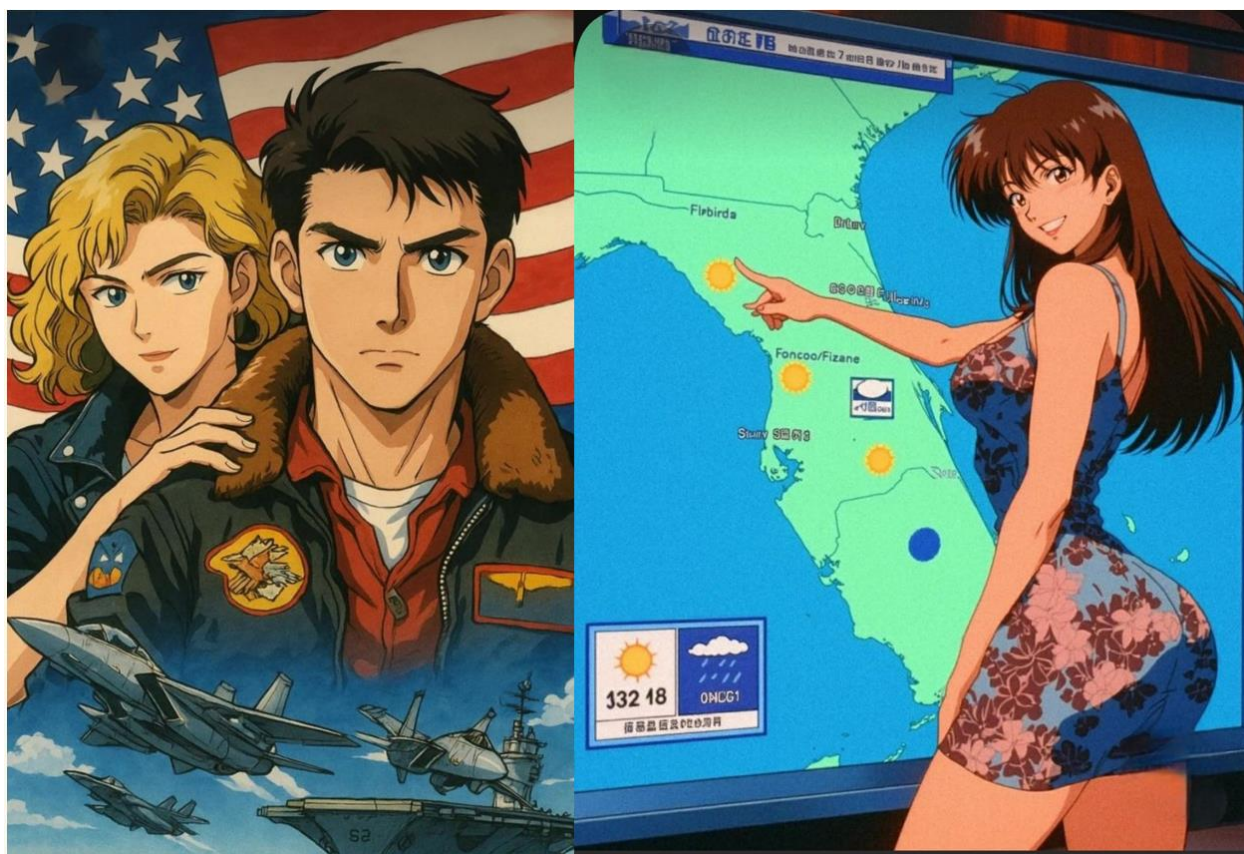
کارمپولیس: آیا فکر می‌کنید برخی از موجودات فرازمینی مانند آنوناکی یا خاکستری‌ها تجسم این انگل هستند، یا اینکه آن موجودات بیگانه بیشتر از ما تحت سایه یا تسخیر شده توسط این انگل، این هوش درنده، هستند؟



جی.ال.ال: من از آموزه‌های عرفانی پیروی می‌کنم که هوش درنده ی اصلی که بشریت با آن روبرو است، آرخون‌ها هستند. من معتقدم که آنها با آنوناکی‌ها و خاکستری‌های مدرن یکسان هستند.



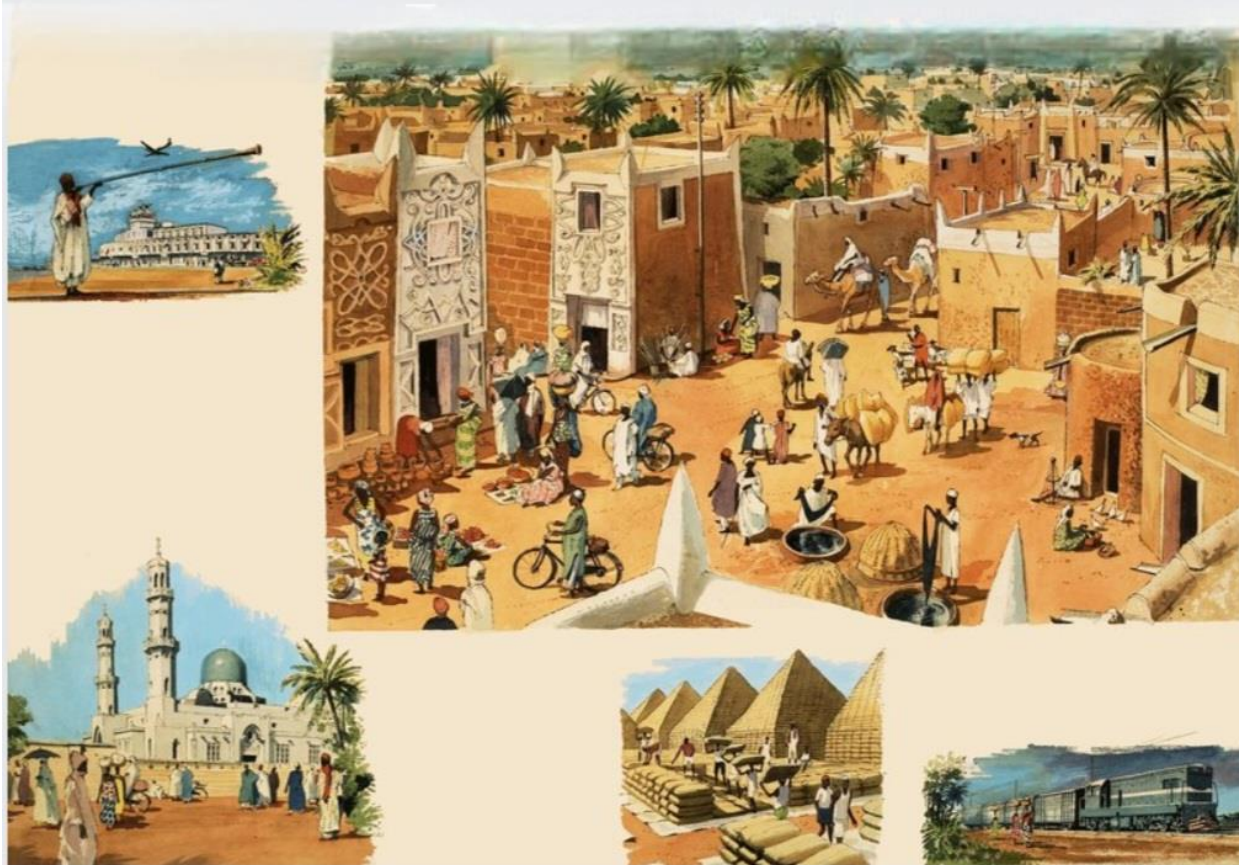
کارماپولیس: گنوسی‌ها ما را در مورد این موجود درنده هشدار دادند: آنها آرخون‌ها را توصیف کردند و به ما گفتند که چگونه می‌توانیم تحت تأثیر آنها قرار بگیریم. آیا آرخون‌ها ما را خلق کرده‌اند؟ میراثی که آنها به ما داده‌اند چیست؟ **جی. ال. ال:** گنوسی‌ها آموختند که آرخون‌ها ما را خلق نکرده‌اند، بلکه آنها در یک توهم گرفتار شده‌اند و فکر می‌کنند که خالق ما هستند. یکی از اهداف اصلی آنها این است که ما را متقاعد کنند که آنها ما را خلق کرده‌اند؛ در واقع، تا ما را وادار کنند که مانند آنها فکر کنیم. تا آنجا که من می‌دانم، هیچ "میراثی" از آرخون‌های فرازمینی به ما نرسیده است. آنها از نظر اراده و هوش از ما پایین‌تر هستند، اگرچه در فناوری ناوبری برای سفر در میان سیارات، تلهپاتی و تکنیک‌های تقلید (واقعیت مجازی) برترند. من معتقدم که آرخون‌ها با "ناظران" خنوخ یکسان هستند، موجوداتی که به آموزش فلزکاری و آرایش به بشریت نسبت داده می‌شوند. اگر گنوسی‌ها درست می‌گفتند، آرخون‌های فرازمینی تلاش می‌کنند تا اعتبار اعطای مهارت‌های خاصی مانند این را به بشریت از آن خود کنند، اما به اعتقاد من این ادعا نادرست است. ما خودمان این مهارت‌ها را کشف کرده‌ایم،



> مدرسه انگلیسی

> صحنه‌های ناشناخته از مصر، از جمله مصر باستان و

اهرام



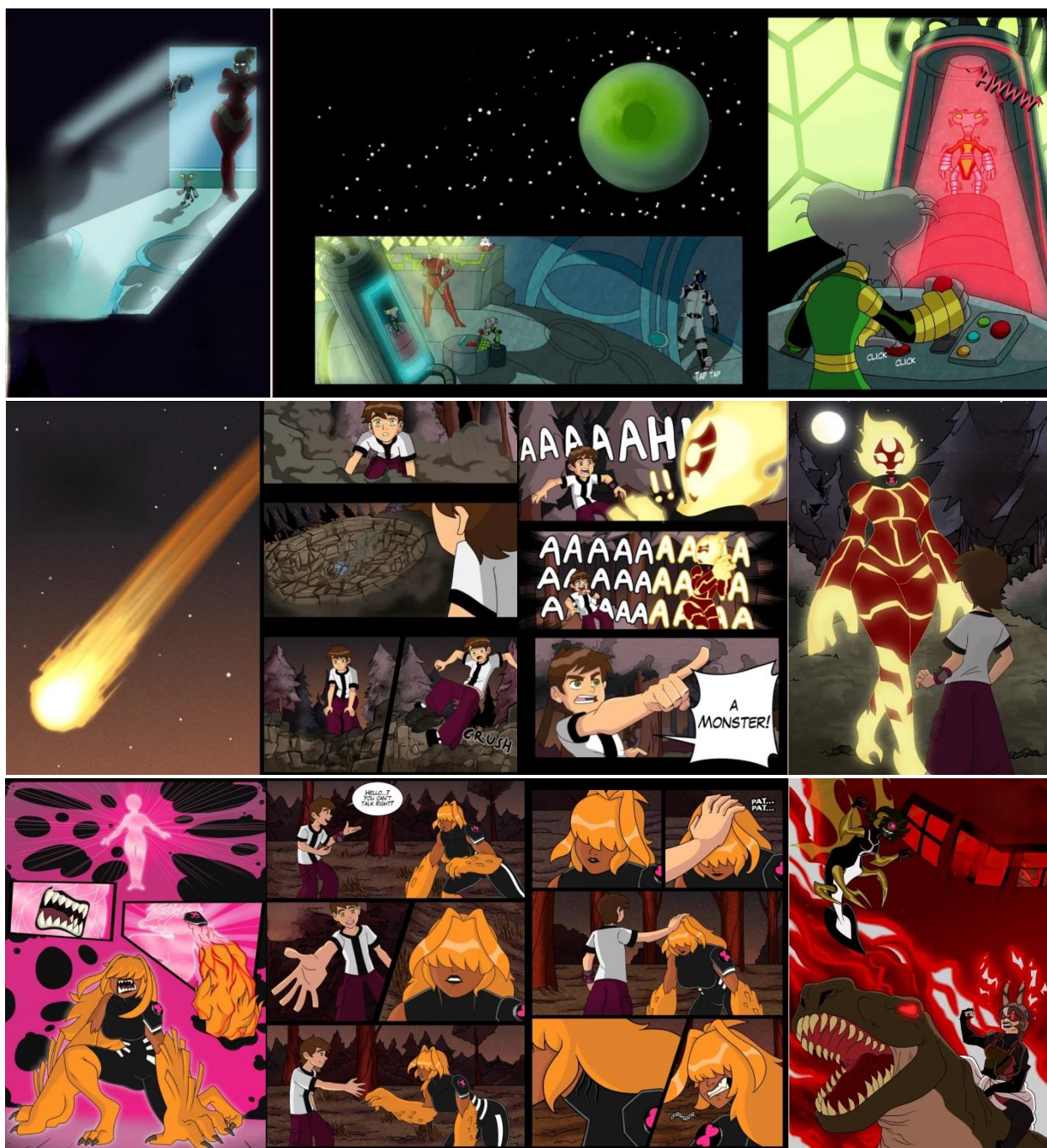
اما فراموش کرده‌ایم که چگونه، بنابراین مستعد پذیرش توضیح یک مداخله ی خارجی یا بیگانه هستیم.

کارمپولیس: آیا شما معتقدید که آرخون‌ها می‌توانند برای وجود داشتن، شکلی ارگانیک به خود بگیرند؟ آیا به عنوان مثال، معتقدید که آرخون‌ها و خاکستری‌ها یک چیز هستند؟

جی ال ال: به نظر من، آرخون‌ها گونه‌ای غیرارگانیک هستند. شاید سیلیکون و جیوه، همانطور که کرنر می‌گوید. خاکستری‌ها سایبورگ هستند، شبیه به شکل انسان، یا به طور دقیق، به شکل یک جنین نارس. متون گنوسی، تولید گونه ی



ALIENS: DEAD ORBIT #1



آرخون را به عنوان سقط جنین توصیف می‌کنند، از این رو به شکل یک بدن انسان نارس. آرخون‌ها فقط جسم هستند، روح ندارند. بله، من متقاعد شده‌ام که آرخون‌های گنوسی با خاکستری‌های مدرن با ظاهر جنین انسان، یکسان هستند. ویتلی استرایبر مشاهده کرد که فرازمینی‌های خاکستری درجه ی بالایی از نئوتنی را نشان می‌دهند، یعنی آنها به شکل موجودی هستند که هنگام تولد کاملاً



شکل نگرفته است.

کارمایولیس: در تفسیر متون عرفانی، محققان نقش حیاتی فردی را که او را عیسی مسیح می‌نامند، برجسته می‌کنند. این شخصیت ما را در مورد آرخون‌ها هشدار داد. آیا این همان عیسی است که در عهد جدید شناخته شده است؟ چرا پیام عیسی در عهد جدید و در مجموعه الواح نجع حمادی بسیار متفاوت است؟ اگر این شخصیت یکسان نیست، آیا «مسیح» در نوشته‌های گنوستیکی قدرتی است که برخی افراد (مانند «پیامبران») را تسخیر می‌کند و آیا قدرتی که در متون گنوسی توصیف شده، کاملاً متفاوت از قدرتی است که در عهد جدید توصیف شده است؟ جی.ال.ال: اینها سوالات بزرگ و دردسرسازی هستند. برخی از زبان‌های این سوالات، سردرگمی معمول -یا اگر بخواهید، اطلاعات نادرست- در مورد مطالب گنوستیکی را منعکس می‌کنند. در واقع، نام مسیح و نام عیسی هرگز در مجموعه قوانین نجع حمادی وجود ندارد. در عوض، یک کد تکرار شونده وجود دارد:

XC

قبطی یا

XRC



ترجمه شده به

CHS/CHRS,IC

یا

HC

(ترجمه شده به IS)

برای مثال، در رساله ی سه‌گانه (117.10)

HC

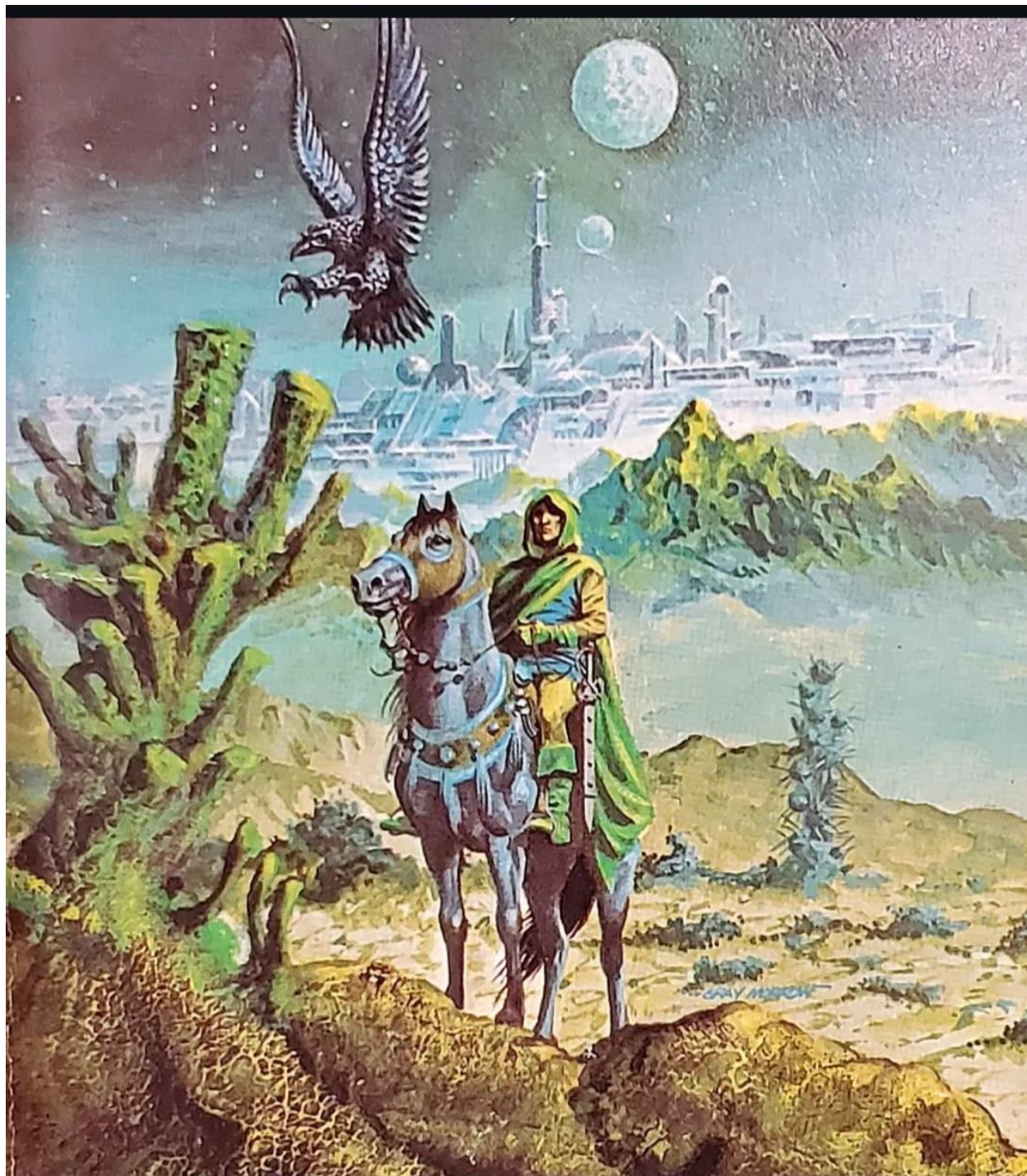
را به زبان قبطی می‌بینید و مترجمان آن را به "ایسوس" تغییر می‌دهند، سپس به نام جسوس (عیسی) ترجمه می‌کنند. می‌توانید ببینید که محققان تا چه حد باید برای دستکاری کدها و تطبیق آنها با یک پیش‌فرض پیش بروند. اکثر متون عرفانی از اصطلاحات "ناجی"، "خداوند" و "واشفاءکننده" استفاده می‌کنند، بدون اینکه هیچ اشاره ی خاصی به عیسی یا مسیح داشته باشند. محققانی که از پیشینه ی مسیحی هستند و نجع حمادی را نوشته‌های اولیه مسیحی می‌دانند، معمولاً

XRC

را به عنوان مسیح یا گاهی اوقات به عنوان کریست و



را به عنوان عیسی رمزگشایی می‌کنند. با این حال، هیچ مبنای روشن یا محکمی برای این قرارداد وجود ندارد. من متقاعد شده‌ام که این کدها نه به "مسیح" سنت پولس و نه به "عیسای تاریخی" عهد جدید اشاره ندارند. این کدها دقیقاً برای



جلوگیری از این شناسایی‌ها استفاده می‌شوند. اصطلاح «عیسای زنده» که در نجع حمادی یافت می‌شود، به یک راهنمای درونی یا موجود روانی اشاره دارد، نه یک شخص تاریخی. برای گنوسی‌ها «عیسای زنده» به نیرویی معنوی اشاره داشت که نمی‌میرد، از این رو نمی‌توانست یک انسان واقعی باشد. عیسی مسیح در عهد جدید چیزهایی می‌گوید که هرگز توسط یک تازه وارد گنوسی گفته نمی‌شد. سخنان و اعمال او با یک معلم روشن ضمیر از اسرار مغایرت دارد. مسیح گنوسی، مسیح، پسر یگانه‌ی خدا، در الهیات یوحنا و پولس نیست. مسیح گنوسی یک ائون، نیرویی الهی است که شکل انسانی به خود نمی‌گیرد. گنوسی‌ها تجسد را انکار می‌کردند. از نظر آنها، هیچ انسانی امتیاز تجسم یک ائون، یک الوهیت، را ندارد.

کارماپولیس: آیا شما تمایلی (حتی بسیار اندک) در کلیسای کاتولیک رومی می‌بینید که مشروعیت متون نجع حمادی، از جمله وجود آرخون‌ها را به رسمیت بشناسد، یا در واقع محتوا و ارتباط و اهمیت مطالب نجع حمادی را انکار کند؟
جی ال ال: من هیچ تمایلی به شناخت اصالت غیر مسیحی نجع حمادی و مطمئناً



STAR
comics



75¢
U.K. 40p
CAN. 95¢

1
DEC

MARVEL

ANIMAX



STAR!
THE NEW
WORLD IN THE
MARVEL
UNIVERSE!

9+2=8/3 (1986)

Release date: September 2, 1986
Cover date: December, 1986

> مدرسه انگلیسی

> لوتر، ملانشتون، پومرانوس و کروسیگر کتاب مقدس را ترجمه می‌کنند



هیچ تمایلی به شناخت آرخون‌ها نمی‌بینم. به خاطر داشته باشید که آموزه‌های عرفانی، دین کاتولیک رومی (سیستم اعتقادی نجات‌بخش) را به نفوذ ذهنی منحرف آرخون‌ها نسبت می‌دهند. اگر مقامات کاتولیک پیام گنوسی را به رسمیت می‌شناختند، اعتراف می‌کردند که سیستم اعتقادی آنها یک کاشت فرازمینی در ذهن انسان است.

کارمایولیس: مردم اغلب اهمیت کشف متون نجع حمادی را با طومارهای

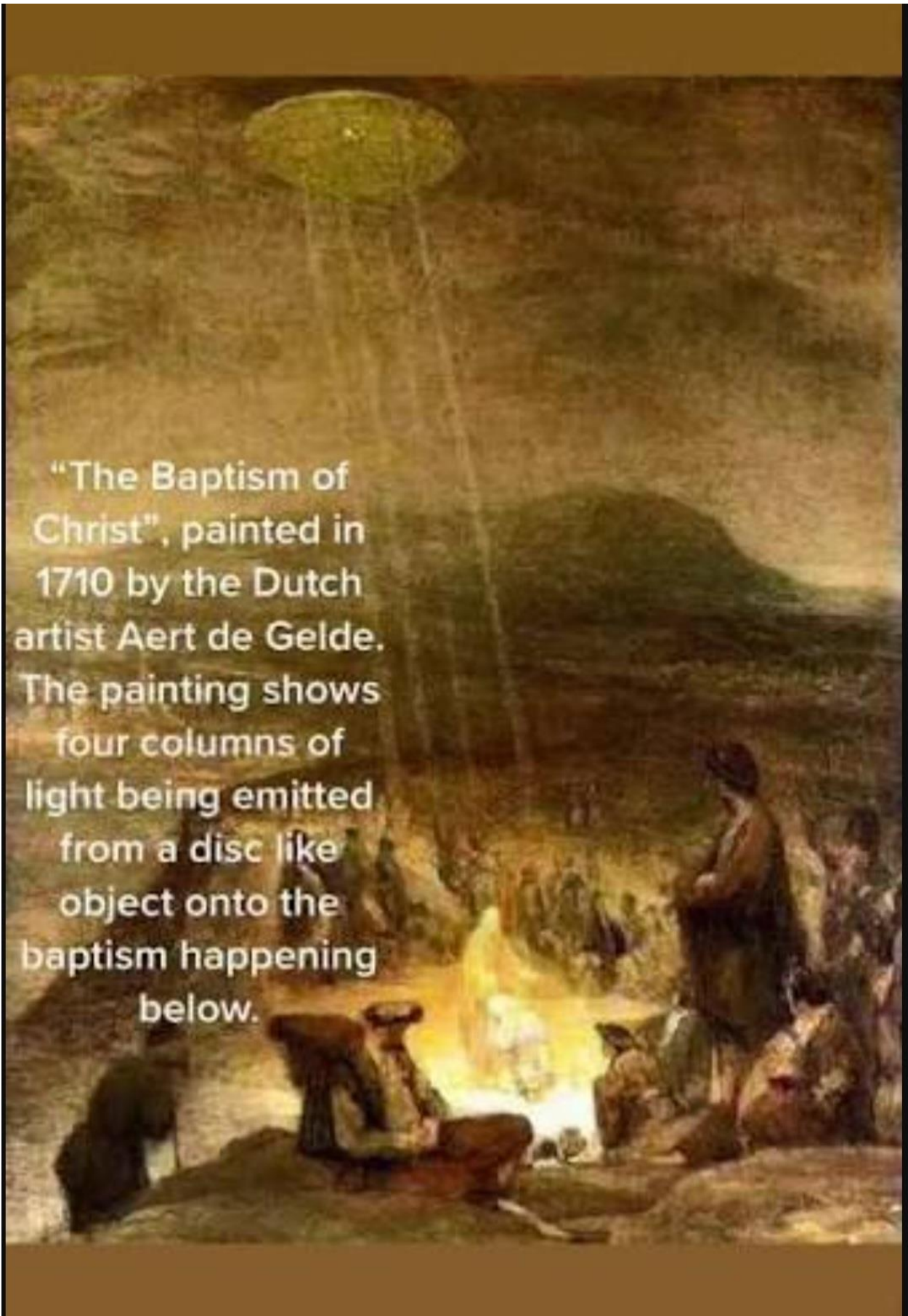
بحرالمیت مقایسه می‌کنند. تا آنجا که می‌دانید، آیا می‌توانیم در طومارهای
بحرالمیت همان هشدار را در مورد آرخون‌ها، در مورد این واقعیت که خلقت
جهان یک اشتباه است که در نجع حمادی آمده است، پیدا کنیم؟ چه کسی
طومارهای بحرالمیت و چه کسی الواح نجع حمادی را نوشته است؟ آیا آنها دشمن
بودند؟

طومارهای بحرالمیت و جی.ال.ال: سوال بسیار خوبی است. این ارتباط، بین
الواح نجع حمادی، بسیار مهم است. تا آنجا که من می‌دانم، هیچ محققى به
ارجاعات متقابل بین این متون باستانی اشاره نکرده است، اما آنها وجود دارند.
بگذارید بیشتر توضیح دهم. طومارهای بحرالمیت به ما در مورد آرخون‌ها هشدار
نمی‌دهند زیرا آنها توسط یک فرقه ی افراطی نوشته شده‌اند که توسط آرخون‌ها
دستکاری شده‌اند. صادقیم (صادقی‌ها) — به معنی صالحان — در بحرالمیت، فرقه‌ای
خشن و آخرالزمانی بودند که خود را وقف موجودات آسمانی به نام کنوشیم کرده
بودند که با ارابه‌های درخشان بر آنها ظاهر می‌شدند. برخی از متون بحرالمیت،
به ویژه

4,Q405



"The Baptism of Christ", painted in 1710 by the Dutch artist Aert de Gelde. The painting shows four columns of light being emitted from a disc like object onto the baptism happening below.



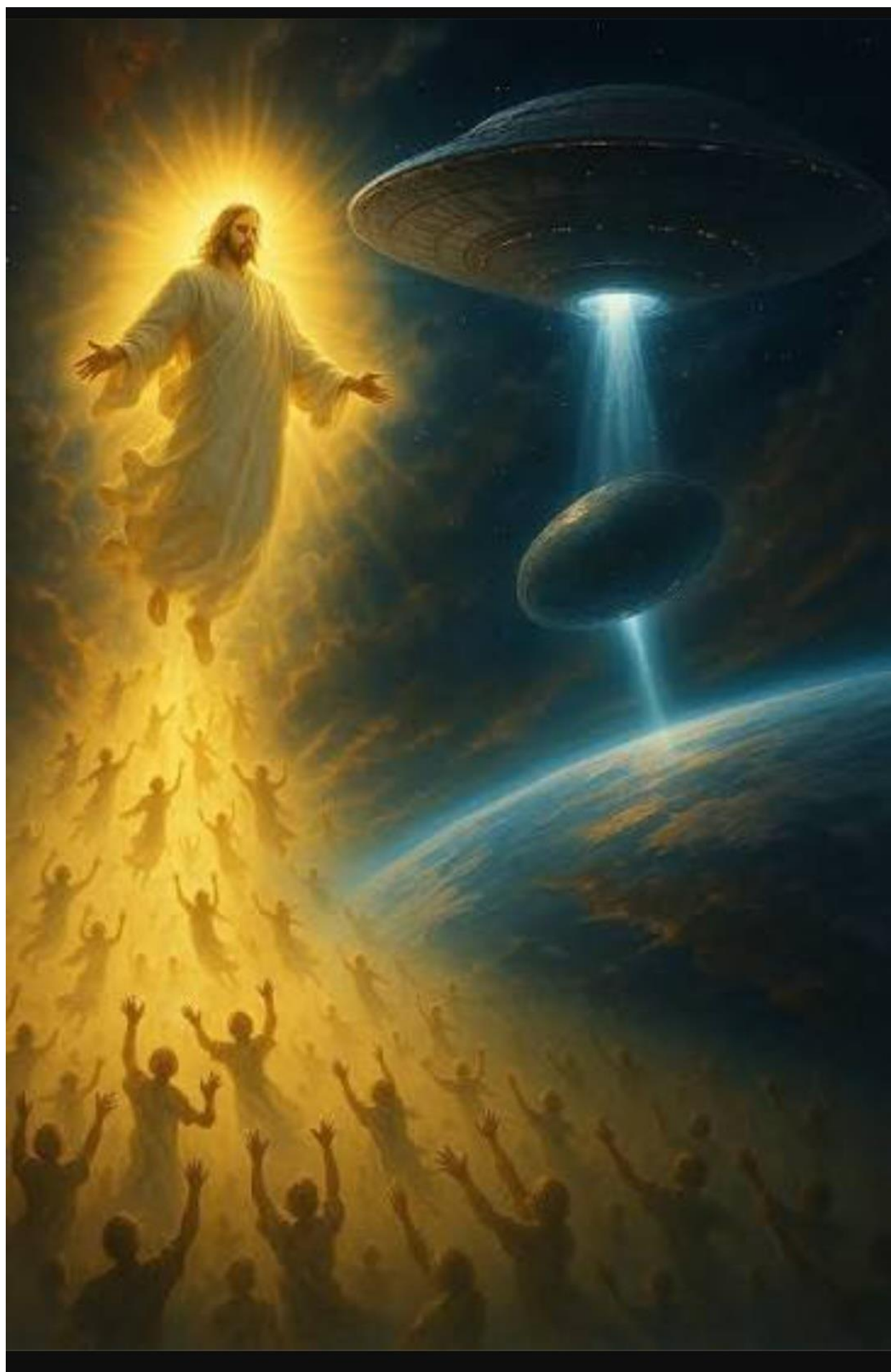


، در سرودهای سبت ظاهر و حرکت اشیاء ناشناخته ی پرنده شبیه بشقاب پرنده را دقیقاً همانطور که در مشاهدات مدرن یوفو توصیف شده‌اند، وصف می‌کنند. به طور خلاصه، من متقاعد شده‌ام که فرقه ی قمران، مانند فرقه ی خودکشی دروازه ی بهشت، یک فرقه ی آخرالزمانی از تماس گیرندگان با یوفو بوده است. در جنوب قمران، اردوگاهی گنوسی از گروهی به نام آرکونتیک‌ها وجود داشت که به گمان من این نام را به این دلیل بر خود گذاشته بودند که ماموریتشان جاسوسی



Revelation 21:10 - "And he carried me away in the Spirit to a mountain great and high, and showed me the Holy City, Jerusalem, coming down out of heaven from God."

از آر خون‌هایی بود که کنترل صادقیم را در دست داشتند. در یک متن گنوسی، مکاشفه ی یعقوب (15 : 25)، وحی کننده می‌گوید: "اورشلیم محل سکونت بسیاری از آر خون‌ها است." من مطمئنم که بسیاری از گنوسی‌های معابد اسرارآمیز در خاور نزدیک از نفوذ آر خون‌ها آگاه بودند. آنها بیگانگان و تأثیر آنها را که یک عفونت ذهنی یا روانی بود و به شکل جنون مذهبی در آمده بود، شناسایی کردند. اورشلیم به شدت آلوده شده بود، و قمران نیز همینطور. نجع حمادی نمی‌گوید که "جهان یک اشتباه است"؛ بلکه می‌گوید که سیستم جهانی که ما



Archaeology & History

In a Remarkable Find, Archaeologists Exploring the 'Cave of Horror' in Israel Have Discovered a New Dead Sea Scroll

They also discovered a partially mummified 6,000-year-old skeleton of a child.

by Sarah Cascone

March 16, 2021



Archeologists Hagay Hamer and Oriah Amichai sifting through finds at the Cave of Horrors. Photo by Eitan Klein, courtesy of the Israel Antiquities Authority.

massive Israeli government operation to excavate hundreds of caves along the Dead Sea to find more scrolls.

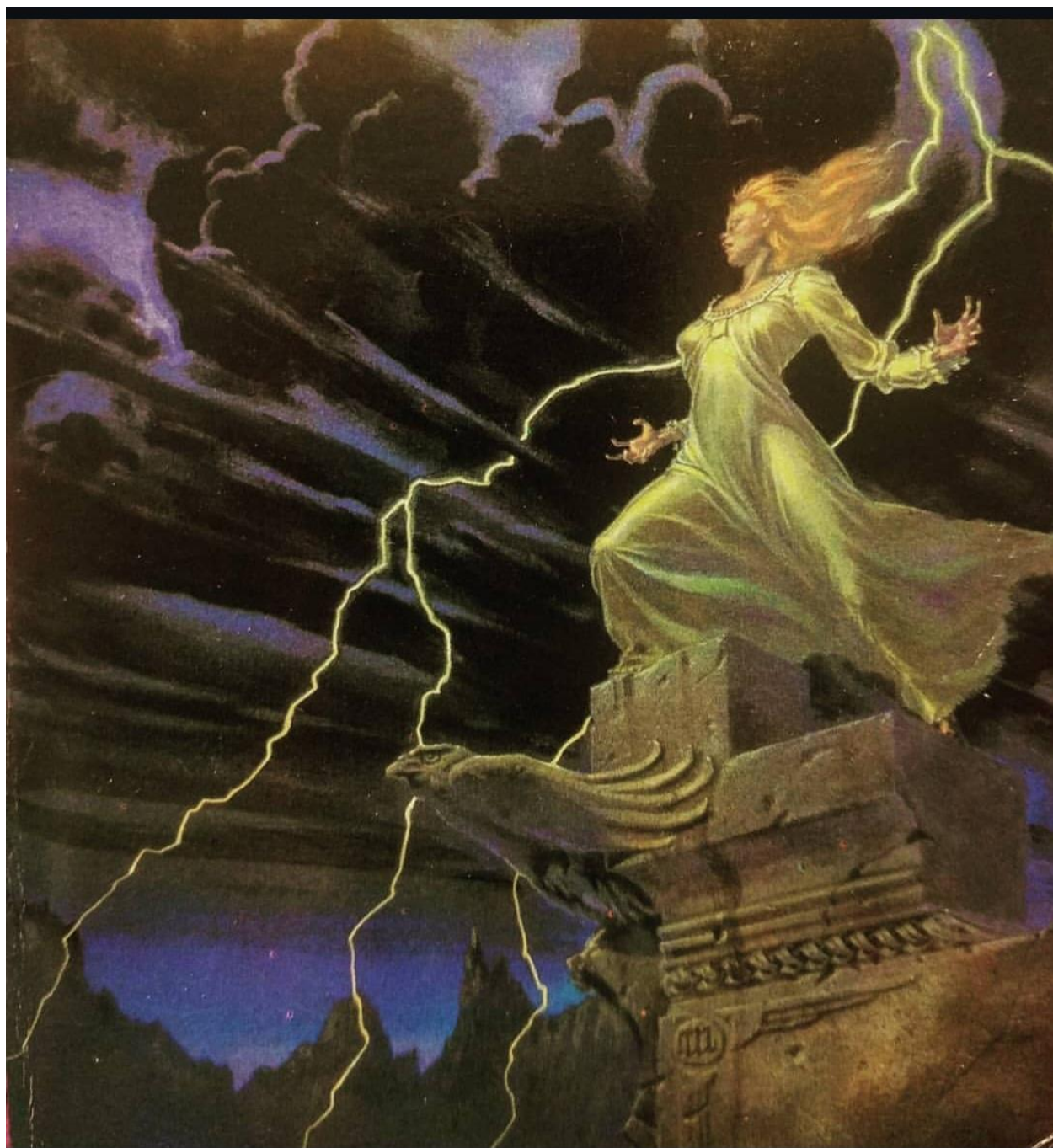


Excavations in Muraba'at Cave.

Yoli Schwartz/Israel Antiquities Authority

"We said, we need to get to these things before the robbers do," said Amir Ganor, who heads the Israel Antiquities Authority's anti-looting squad.

در آن ساکن هستیم، سیستم سیاره‌ای ما، به دلیل حضور آرخون‌ها که بر زندگی روی زمین تأثیر می‌گذارند، یک ناهنجاری است. کیهان‌شناسی عرفانی، ظهور آرخون‌ها را در سطح کیهانی توضیح می‌دهد، بنابراین گنوسی‌ها منشأ و رفتار این موجودات بیگانه را درک می‌کردند. فرقه‌گرایان بحرالْمیت، کاملاً فریب آرخون‌ها را خوردند، آرخون‌هایی که آنها را فرشتگان آسمانی می‌دانستند. آنها معتقد بودند که رهبر آرخون‌ها، یهوه، خدای خالق آنها است. گنوسی‌ها این باورها



را به دلیل ویروس ایدئولوژیکی که توسط آرخون‌ها پخش شده بود، جنون مذهبی می‌دانستند. چندین قسمت در طومارهای بحرالْمیت مستقیماً به گنوسی‌هایی اشاره دارد که دشمنان اصلی صادقی‌ها محسوب می‌شوند. تا آنجا که من می‌دانم، هیچ محقق‌ی اشاره نکرده است که فرقه ی بحرالْمیت، گنوسی‌ها را به این شکل هدف قرار داده است. صادقیم می‌خواست گنوسی‌ها را به طور کامل نابود کند. اگر

نظریه ی من درست باشد، می توانیم دلیل آن را درک کنیم. یک نکته ی دیگر: نسخه های خطی نجع حمادی در دسامبر ۱۹۴۵ کشف شدند، اما اهمیت آنها تا تابستان ۱۹۴۷، دقیقاً زمانی که طومارهای بحرالमित پیدا شدند، شناخته نشد. خوانندگان مطمئناً متوجه خواهند شد که تابستان ۱۹۴۷ زمان مشاهده ی بشقاب پرنده ها توسط کنت آرنولد و حادثه ی رازول بود. شگفت انگیز است که مطالب باستانی نوشته شده توسط یک فرقه ی فرازمینی/یوفو، و همچنین مطالب دیگری که ماهیت آن فرقه را افشا می کنند، دقیقاً در لحظه ی موج ۱۹۴۷ و حادثه ی رازول ظاهر شدند. این واقعاً یک «تصادف کیهانی» است.

کارمایولیس: چرا کلیسای کاتولیک روم اینقدر سرسخت بود و تمایلی به دسترسی به طومارهای بحرالमित نداشت؟ آیا همین واکنش را در مورد مطالب نجع حمادی نیز نشان داد؟

جی ال ال: واتیکان، تیم بین المللی محققان مرتبط با مدرسه ی کتاب مقدس در اورشلیم را کنترل می کرد. این محققان، مانند دو وو و میلیک، مطالب طومارهای بحرالमित را مخفی نگه داشتند زیرا آنها ریشه های واقعی مسیحیت را در پرتوی بسیار منفی نشان می دهند. متون قمران نشان می دهد که ایدئولوژی رستگاری در مسیحیت از عیسی سرچشمه نگرفته، بلکه از طریق فرقه ی صادقین آمده است. این ضربه ای مهلک به باور مسیحیان به منحصر به فرد بودن دینشان است. با مطالب نجع حمادی، تیم متفاوتی از محققان درگیر شدند. آنها تأخیر یا پنهان کاری



Roswell Incident Stock



Roswell Crash Stock



196

(A-54) July 8 & 9 1947 ROSWELL Crash Newspaper Front Pages UFO Alien space ship



whereonearth (44649)
99.9% positive feedback



\$21.99

\$23.35 shipping

Est. delivery **Mon, Oct 27 - Mon, Nov 10**



Condition **New**

NEWS

Sections

Science

Google doodle marks Roswell UFO anniversary

Retro video game lets users play a part in
infamous incident

CBC News ·

Posted: Jul 08, 2013 11:31 AM EDT | Last

Updated: July 8, 2013



Google's Doodle for July 8th marks the 66th
anniversary of the infamous 1947 Roswell
Incident, which some believe was an alien crash-
landing on Earth.



*JERUSALEM, ISRAEL – OCTOBER 13, 2017: One of
Dead Sea Scrolls, displayed in Shrine of the Book.
Israel Museum, Jerusalem. Israel.*

کارماپولیس: انسان‌شناسانی مانند مایکل هارنر یا کارلوس کاستاندا همین نوع توصیف را از موجودی مرموز ارائه دادند. هارنر در رؤیایی مانینکاری‌ها را دید، موجودی سیاه، ترکیبی بین نهنگ و خزنده (پتروداکتیل). این موجودات نیاز دارند خود را پنهان کنند و توسط سرخپوستان آمازون به عنوان منبع تمام حیات روی زمین در نظر گرفته می‌شوند. کاستاندا پروازگران را موجودات وحشتناک سیاه و عظیم‌ماهی‌مانندی توصیف می‌کند که آگاهی بشر را می‌خورند. آیا

Faith Counts



Ma'ayan Karo

The Ein Prat Academy

I feel that this way, I connect to our heritage

Israeli Researchers ...Unearth New Dead Sea

می‌توانیم این موجودات را با هم مقایسه کنیم؟ آیا فکر می‌کنید که آنها طبیعت یکسانی دارند؟

جی ال ال: نه، من این مقایسه را معتبر نمی‌دانم. رؤیای سرخپوستان آمازون احتمالاً خاطره‌ای اجدادی از ریشه‌های حیات بشر است. آموزه‌های عرفانی در این مورد شبیه به آموزه‌های بومیان است که ادعا می‌کنند «نخستین انسان‌ها» از آسمان‌ها آمده‌اند. این در علم مدرن پان اسپرمیا نامیده می‌شود: بذریاشی گونه‌های انسانی بر روی زمین از یک منبع فرازمینی. در تصور مردمان بومی مانند کسانی که هارنر با آنها آشنا شد، بذریاشی حیات به شکل قایق‌های بزرگ، کرم‌ها، اژدهاها و اشکال دیگری از این قبیل به زمین می‌رسند. این روشی برای تجسم



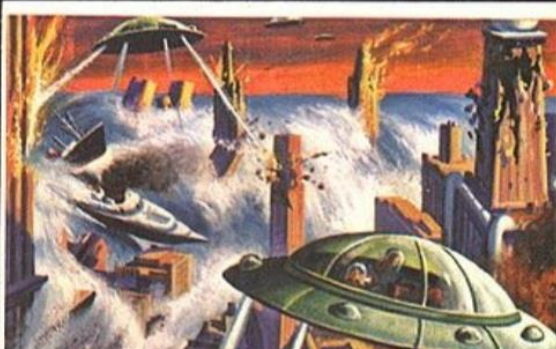
23 THE FROST RAY



24 THE SHRINKING RAY



25 CAPTURING A MARTIAN



26 THE TIDAL WAVE



27 THE GIANT FLIES



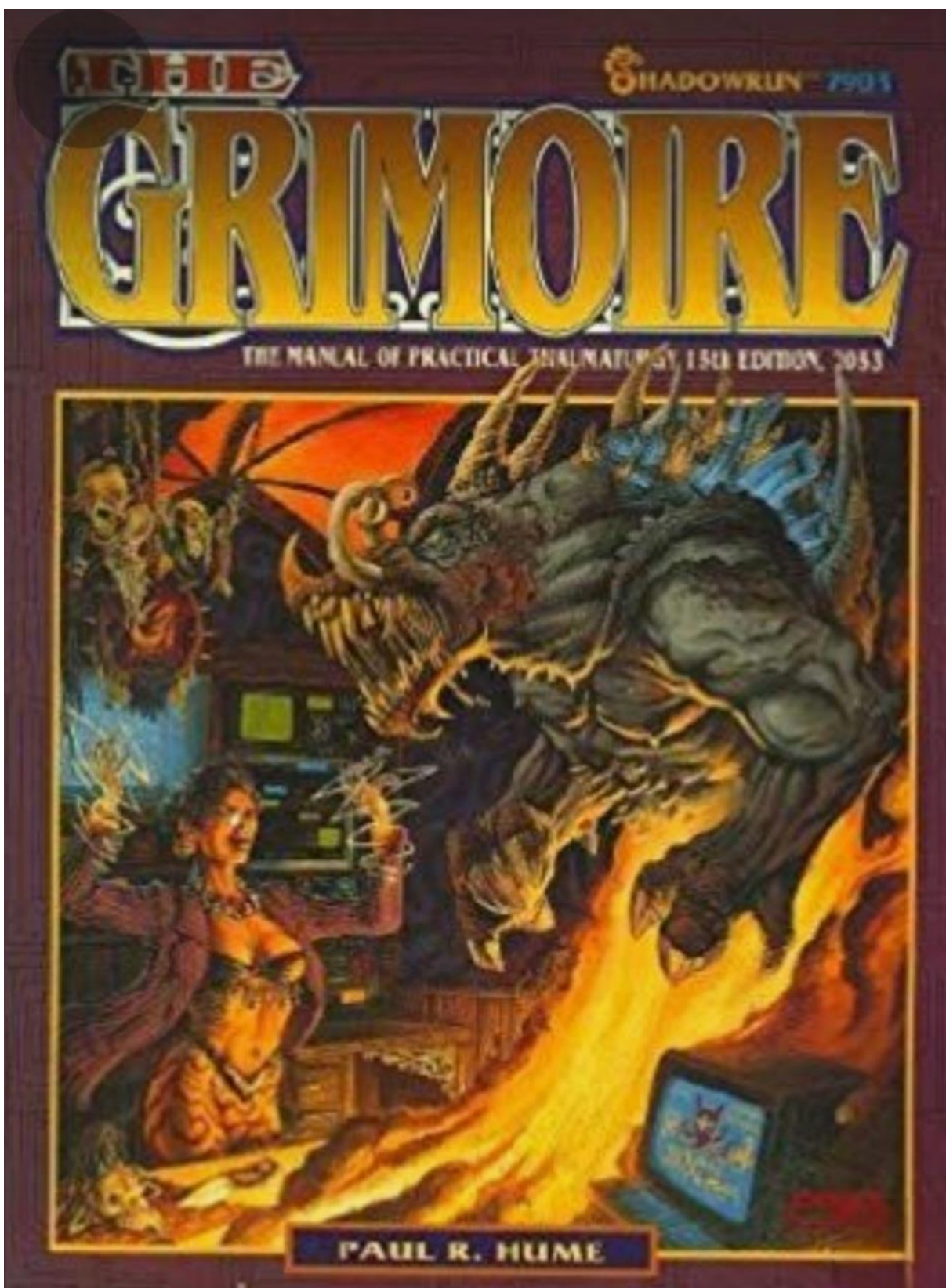
28 HELPLESS VICTIM



29 DEATH IN THE SHELTER



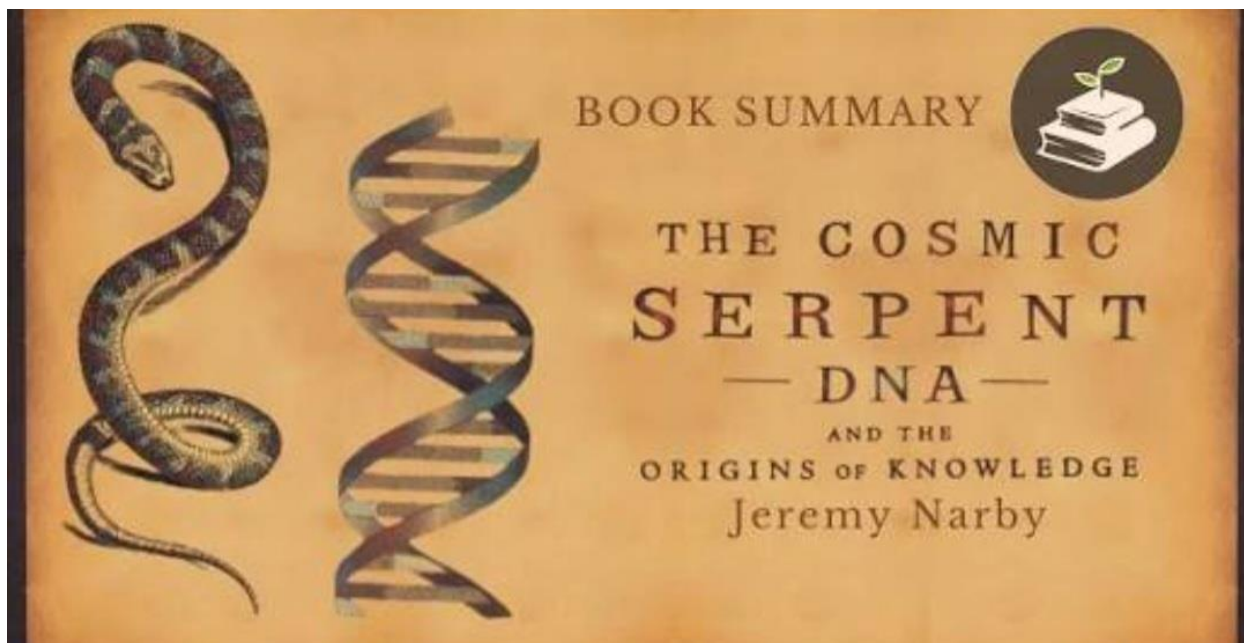
30 TRAPPED!!



پان اسپرمیا است. خود دی ان ای را می‌توان به صورت یک مار چنبره زده

تصور کرد. توصیف کاستاندا از مگس‌پران‌ها به پدیده‌ای کاملاً متفاوت اشاره دارد، نوعی موجود شکارچی که شبیه خفاش یا اژدها است. در طول تاریخ،





اژدها به عنوان یک شخصیت فرشته‌ای خوش‌خیم، حتی نوعی آگاهی برتر، دیده شده است، اما نوع "خزنده" ی آرخون که توسط گنوسی‌ها توصیف شده است، متفاوت است. ما باید کمی تخیل به خرج دهیم و «آرکتایپ» جهانی اژدها را از شکل خاص بیگانه‌ی شکارچی، یعنی آرخون خزنده، که در نجع حمادی، "دراکونیک" (اژدهایی) نامیده می‌شود، متمایز کنیم.

کارمپولیس: چرا دانش گنوسی را با شمنیسم مقایسه می‌کنید؟ آیا گنوسی‌ها در مورد شناخت و سایر روش‌های درک واقعیت تحقیق می‌کردند؟ آیا آنها مانند شمن‌ها که از آياهواسکا، پیوت یا سیلوسابین استفاده می‌کنند، از مواد توهم‌زا استفاده می‌کردند؟

جی ال ال: دون خوان می‌گوید جادوگری (شمنیسم) در مورد تغییر پارامترهای ادراک است. من معتقدم که گنوسی‌ها استادان این عمل بودند. آنها وارثان یک سنت دیرینه ی شمنیسم بودند که از مردمان بومی اروپا و آسیا به دوران پارینه سنگی سرچشمه می‌گرفت. در گنوسیسم، یا مسیر ادراک عمیق (به تعبیر کاستاندا)، ما شاهد یک روش پیچیده ی شمنیسم، یا به عبارت دیگر، نوعی شمنیسم پیشرفته هستیم. تکنیک‌های ادراک ماوراءالطبیعه در مدارس اسرارآمیز که توسط گنوستوکوی‌ها، "کسانی که درباره ی امور الهی یا ماوراءالطبیعه می‌دانند" تأسیس و هدایت می‌شدند، آموزش داده و منتقل می‌شدند. طبق «تزر



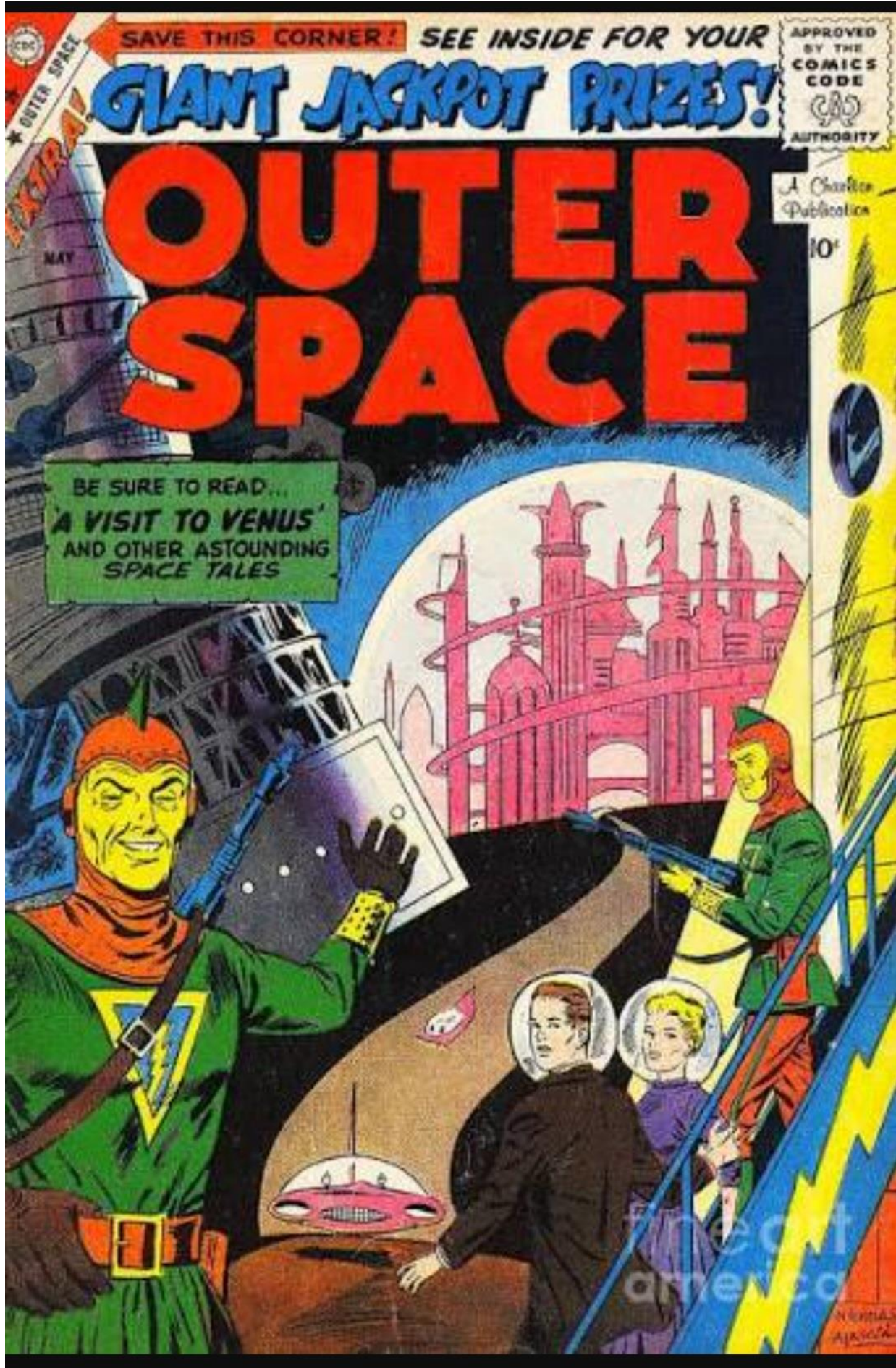


واسون»، استفاده ی آیینی از گیاهان روانگردان اساس تمام ادیان اصیل روی زمین بود. گوردون واسون و آلبرت هافمن، شیمیدان سوئیسی که ال اس دی را کشف کردند، اظهار داشتند که کیکئون، معجون مقدسی که در مراسم اسرار الئوسی نوشیده می‌شد، ترکیبی از قارچ ارگوت، پایه ی آلی ال اس دی بوده است. از این رو، این یک معجون روانگردان بوده است. تحقیقات معتبر زیادی انجام شده است که این ایده را پشتیبانی می‌کند. استفاده از قارچ های روانگردان همچنین بر اساس تحقیقات خوب، در اکولتیسم/رازوری نیز پیشنهاد شده است. اکنون مسلم است که فرقه‌های باستانی شمنی مانند اکولتیست ها از گیاهان روانگردان برای دستیابی به مرگ موقت نفس و تغییر پارامترهای ادراک استفاده می‌کردند. من معتقدم که گنوسی‌ها در استفاده از گیاهان روانگردان، از جمله قارچ‌ها، مهارت عمیقی داشتند. با این حال، من هیچ مدرک مستقیمی در این مورد در مطالب نجع حمادی پیدا نکرده‌ام.

کارماپولیس: برخی ادیان و فلسفه‌ها بیان می‌کنند که جهان مادی ما یک توهم و تله است و آگاهی ما در یک شبکه ی آنتروپیک از فریب گرفتار شده است. اگر به کاستاندا اعتقاد داشته باشیم، انسان توسط آگاهی‌ای هدایت می‌شود که ذهن آگاه خودش نیست، بلکه ذهن شکارچی است. این دیدگاه می‌تواند بسیار تاریک و بدبینانه به نظر برسد. راه خروج از این دام، این آشفتگی چیست؟



جی ال ال: در واقع هیچ دامی وجود ندارد، اما رویارویی با شیاد، حضور بیگانه در ذهن خودمان، وجود دارد. عارفان تعلیم نمی‌دادند که جهان، این سیاره ی فیزیکی و قلمرو حواس، یک توهم یا فریب است. آنها تعلیم می‌دادند که این یک راز عمیق و زیبا است، اما عواملی در ذهن خودمان مانع از ورود عمیق و شفاف ما به این راز می‌شوند. آرخون‌ها می‌توانند هوش بیگانه ی خود را به ذهن ما القا کنند، اما نمی‌توانند ذهن ما را با زور محض کنترل یا تصرف کنند. با این حال، اگر خودمان را تحت طلسم آنها قرار دهیم، می‌توانند کاملاً بر ذهن ما حکومت کنند. این امر از طریق کناره‌گیری ما از آگاهی خودمان رخ می‌دهد، نه از طریق تسلط آنها. راه خروج از این دام این است که تشخیص دهیم چه چیزی در ذهن ما واقعاً انسانی است و چه چیزی غیر انسانی، احمقانه، مکانیکی، کورکورانه و تقلیدی است. به طور خلاصه، ما باید پتانسیل انسانی را درک کنیم تا ببینیم چگونه تحریف و واژگون می‌شود. به عنوان مثال، تصور کنید که هرگز سمفونی پنجم



★ OUTER SPACE
EXTRA!
MAY

SAVE THIS CORNER! SEE INSIDE FOR YOUR

GIANT JACKPOT PRIZES!

APPROVED
BY THE
COMICS
CODE
AUTHORITY

A Charlton
Publication

10¢

BE SURE TO READ...
'A VISIT TO VENUS'
AND OTHER ASTOUNDING
SPACE TALES



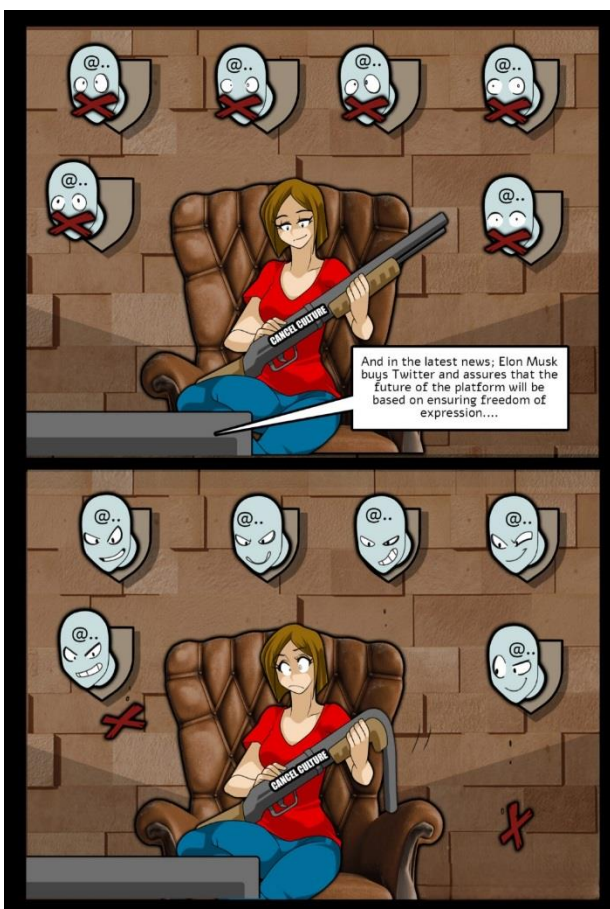
freed
america

NORMAN
APRIL 1964



بتهوون را آنطور که واقعاً هست نشنیده‌اید، بلکه فقط یک نسخه ی تحریف شده با نت‌های کاملاً تغییر شکل یافته را شنیده‌اید. فقط در صورتی می‌توانستید بفهمید که موسیقی تحریف شده است که نسخه ی واقعی و تحریف نشده ی آن را بدانید. به همین ترتیب، ما باید ذهن اصیل خود، پتانسیل واقعی انسانی خود را درک کنیم تا ببینیم چگونه منحرف شده‌ایم. این چالش شکارچیان است. من یک عبارت کوتاه برای این موقعیت دارم؛ من می‌گویم: "پتانسیل انسانی در قالب یک بسته‌ی حيله‌گرانه عرضه می‌شود."

کارماپولیس: "قوانین" طبیعت بر اساس شکار و ترس بنا شده‌اند. در واقع برای بشر نیز همین‌طور است، حتی اگر نامحسوس‌تر باشد. همه چیز بر اساس دوگانگی و مبارزه است. آیا ممکن است که این به دلیل نفوذ یا دستکاری کیهان توسط آرخون‌ها یا پروازگران باشد؟ آیا بدون آن موجودات، می‌توان فکر کرد که



جهان می‌تواند متفاوت باشد، نه دوگانه‌گراییانه و غارتگرانه، یا فکر می‌کنید دوگانه‌گرایی در ذات جهان هستی با یا بدون آرخون‌ها وجود دارد؟

جی. ال. ال: این جهان، یعنی زندگی اینجا روی زمین، در واقع آنطور که شما توصیف می‌کنید نیست. توصیفی که شما پیشنهاد می‌کنید، در حال حاضر نتیجه‌ی ادراک منحرف است. در طبیعت به همان اندازه که شواهد برای شکار و ترس وجود دارد، شواهد برای همزیستی و همکاری نیز وجود دارد؛ در واقع، بسیار بیشتر. نحوه‌ی کارکرد زمین یک معجزه‌ی همزیستی است، و همچنین یک رویداد جادویی، و بنابراین شکی نیست که این امر به دلیل "تأثیر یا دستکاری کیهان توسط آرخون‌ها یا پروازگران" است. آرخون‌ها بر نحوه‌ی درک شما از جهان تأثیر می‌گذارند، نه خود جهان. قدرت اصلی در جهانی که ما در آن ساکن هستیم، الوهیت ساکن سیاره، هوش گایا است که توسط گنوسی‌ها سوفیا نامیده می‌شود. اگر با هوش گایا همسو باشید، دنیا را نه مکانی پر از ترس و شکار، بلکه مکانی پر از زیبایی، نعمت و جادو می‌بینید.



AMAZING SCIENCE-FICTION!
Strange Stories of the Future!



MYSTERY IN SPACE

10c

JUNE-JULY
NO. 8

WHO WILL BE THE FUTURE
MASTERS OF EARTH?

*AN AMAZING PREDICTION OF
THINGS TO COME!*



mycomicshop



کارماپولیس: در سنت عرفانی، «سوفیا» موجود الهی است که اشتباه کرد و جهان و آرخون‌ها را آفرید. چگونه می‌توانیم ارتباط با این آغازگر را پیدا کنیم و ادعا کنیم و از تماس با آرخون‌ها اجتناب کنیم؟

جی. ال. ال: یک راه برای رسیدن به سوفیا، تسلیم شدن در برابر زیبایی و شکوه طبیعت و ورود به حضور عرفانی زمین است. در طبیعت، جنبه‌های عرفانی و فیزیکی واقعیت در هم آمیخته‌اند. زیبایی امری ماوراءالطبیعه است. هدف از اعمال گنوسی و روش‌های شمنی مرتبط، سورتینگ (جداسازی) -پدر سورتیر (افسونگری)، از این رو جادوگری- از قلمرو اجتماعی بشر، کنار گذاشتن فیلترهای شرطی‌سازی و ارتباط مستقیم با هوش سیاره‌ای، گایا-سوفیا، بود. من معتقدم که این کار از طریق انحلال موقت نفس با کمک و راهنمایی متحدان مقدس، مانند آموزگاران گیاهان، انجام شده است. هیچ راهی برای اجتناب از آرخون‌ها وجود ندارد، اما می‌توانیم با تقویت پیوند حیاتی خود با گایا-سوفیا،

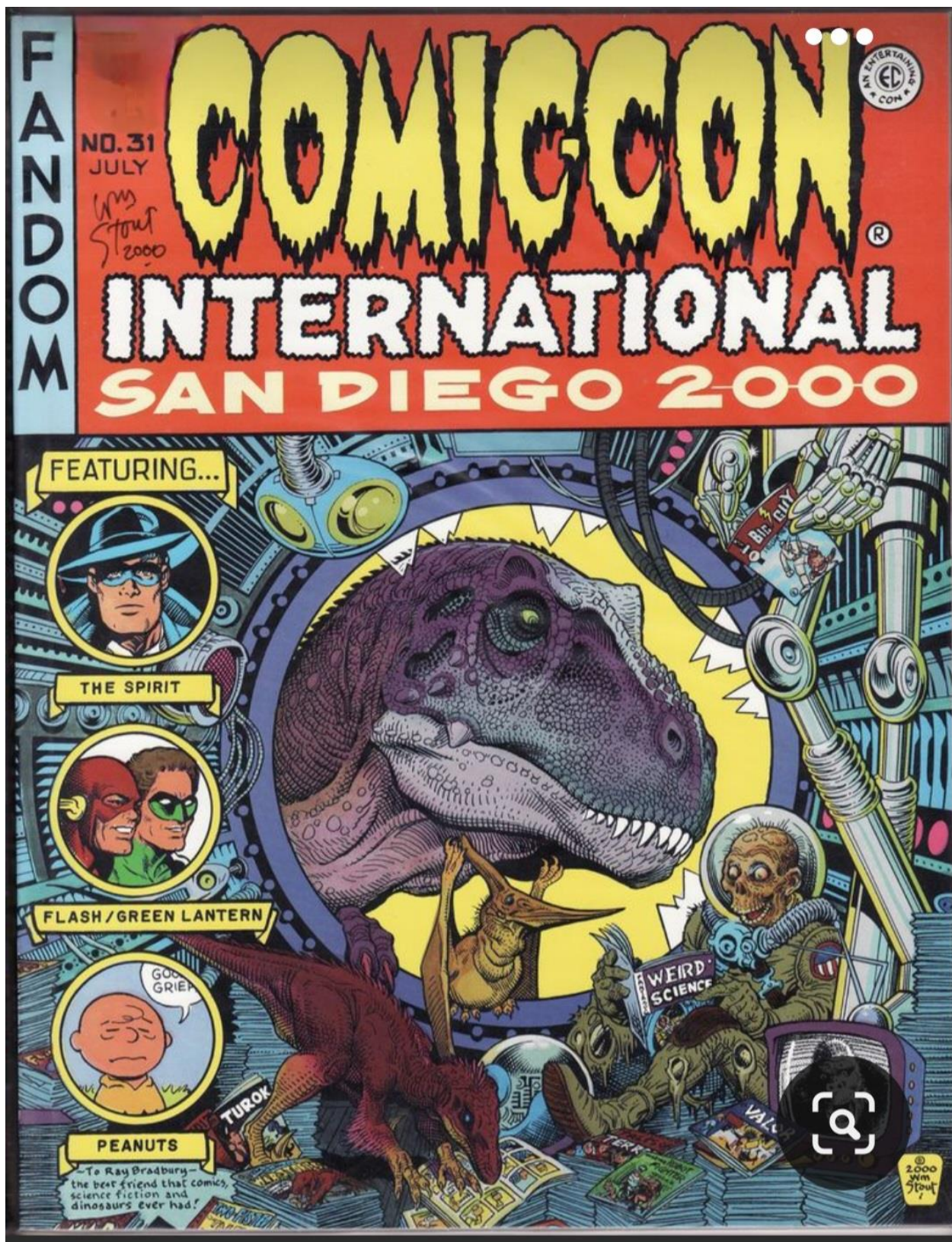


سیاره ی زنده، در برابر آنها مصونیت ایجاد کنیم. آرخون ها بیگانگانی هستند که ما را از گایا بیگانه می کنند. زبان دقیق در بیان کیهان شناسی زنده مهم است. اگر بخواهید، می توانم بگویم، از اصطلاحات شاعرانه ی دقیق. ائون سوفیا مرتکب اشتباهی نشد و جهان و آرخون ها را خلق کرد. او به طور یکجانبه و بدون جفت شدن با ائون دیگری عمل کرد و خود را فراتر از هسته ی کهکشانی مطرح کرد. ائون ها قدرت های بی شکلی در هسته ی کهکشانی هر کهکشان هستند. کهکشان های زیادی در کیهان وجود دارند. سوفیا کیهان را خلق نکرده است، او نظم جهانی را که ما به عنوان سیستم سه گانه: خورشید-ماه-زمین تجربه می کنیم، ساطع کرده است. سوفیا اشتباه نکرده است، اما او در دخالت خود در تجلی اش، در رؤیاهایش، اغراق کرده است. از این رو، او خودش در رویاهایش تجسم یافت. این یک رویداد نادر است و با شیوه ی عملکرد عصر های کیهانی معمول نیست. سوفیا به عنوان یک عارضه ی جانبی درگیری بیش از حدش در رؤیاهایش، از هسته ی کهکشانی سقوط کرد. یک موج یا فوران از ماده ی

درخشان و کفمانند را از هسته‌ی کهکشانی به درون بازوهای پیرامون آن تصور کنید. تأثیری که او بر ماده‌ی بنیادی در بازوهای کهکشانی گذاشت، گونه‌ای معدنی به نام آرخون‌ها را تولید کرد. سپس آرخون‌ها اقدام به ساخت یک سیستم سیاره‌ای غیرارگانیکی، یک مکانیزم ساعت‌مانند، کردند. زمین، سیاره‌ی زنده‌ای که سوفیا را در خود جای داده است، در آن سیستم بی‌جان اسیر شد. این «اشتباه» یا بهتر بگوییم، ناهنجاری سیستم جهانی ما است.



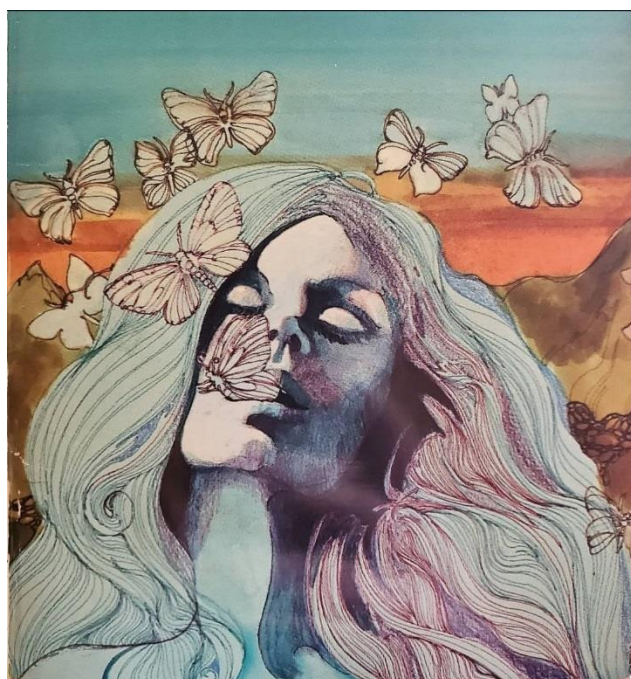


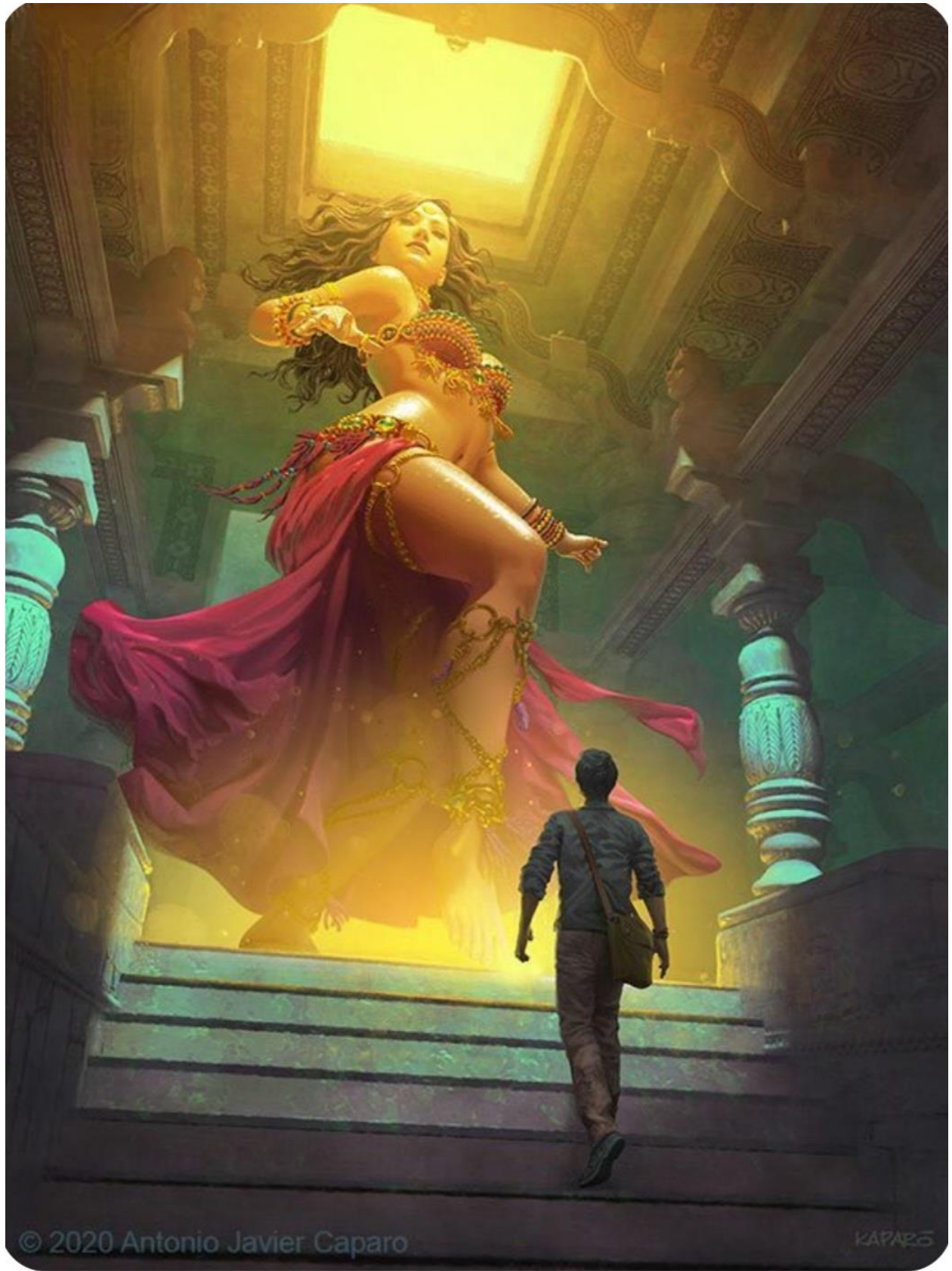


کارماپولیس: در سنت عرفانی، آنطور که من متوجه شده‌ام، سوفیا (حکمت) تنها

«الهه» یا منبع ابدیت و کمال نیست. آیا می‌توانیم سوفیا را با یک موجود پیشرفته ی بسیار پیچیده و استادانه، نوعی هوش فرا زمینی مقایسه کنیم؟ یا باید بپذیریم که منبع همه چیز یک موجودیت منحصر به فرد نیست، بلکه بیشتر یک مفهوم چند خدایی است؟

جی.ال.ال: در کیهان‌شناسی عرفانی، سوفیا یک ائون، یک الوهیت در سطح کیهانی است، اما او تنها نیست. او بخشی از گروهی از ائون‌ها، خدایان پلروما یا پری‌ها است. پلروماهای زیادی، کهکشان‌های زیادی، در کیهان وجود دارند. اسطوره ی عرفانی الهه ی سقوط کرده مربوط به کهکشان و سیاره ی ما است ، نه کل کیهان. اگر ما ندانیم که اینجا، به صورت محلی، چه اتفاقی می‌افتد، چگونه می‌توانیم بدانیم که در هر جای دیگری از جهان چه اتفاقی می‌افتد؟ آزمون این است که داستان خود را سرراست کنیم و سپس به داستان بزرگتر بپردازیم. سوفیا به دلیل شدت عجیب و غریب رؤیایپردازی‌اش، در سیاره ی زمین تجسم یافت و بنابراین، برای ما که ساکن زمین هستیم، او همان الوهیتی است که در آن زندگی می‌کنیم. او ماتریکس واقعی و زنده است. سوفیا، از نظر الهیاتی، خدای طبیعت است. او چگونه موجودی است؟ این چیزی است که ما باید با تمرین، از طریق مسیر یادگیری مقدس، یعنی عرفان، به درک آن برسیم. تمام اسرار به شناخت گایا و خدمت به هوش برتر عصر سوفیا اختصاص داده شده بودند. «منبع





© 2020 Antonio Javier Caparo

KAPARO



همه چیز» یک راز است. چرا در مورد آنچه نمی‌توانیم بدانیم گمانه‌زنی کنیم، در حالی که با ماجراجویی کاوش در آنچه می‌توانیم بدانیم، روبرو هستیم؟

کارمایولیس: علیرغم شایعات و برداشت‌های بد پیرامون نظریه‌های توطئه، نظر شما در مورد مفهوم دیگر انگلی که توسط برانتون، دیوید ایک، و شمن زولو "کردو موتوا"، نمایندگی می‌شود چیست؟ آنها عمیقاً معتقدند که انگل در واقع یک موجود خزنده است و این موجود سایه به سایه یا به بدن حاکمان این جهان، افرادی مانند جورج بوش، حمله می‌کند؟

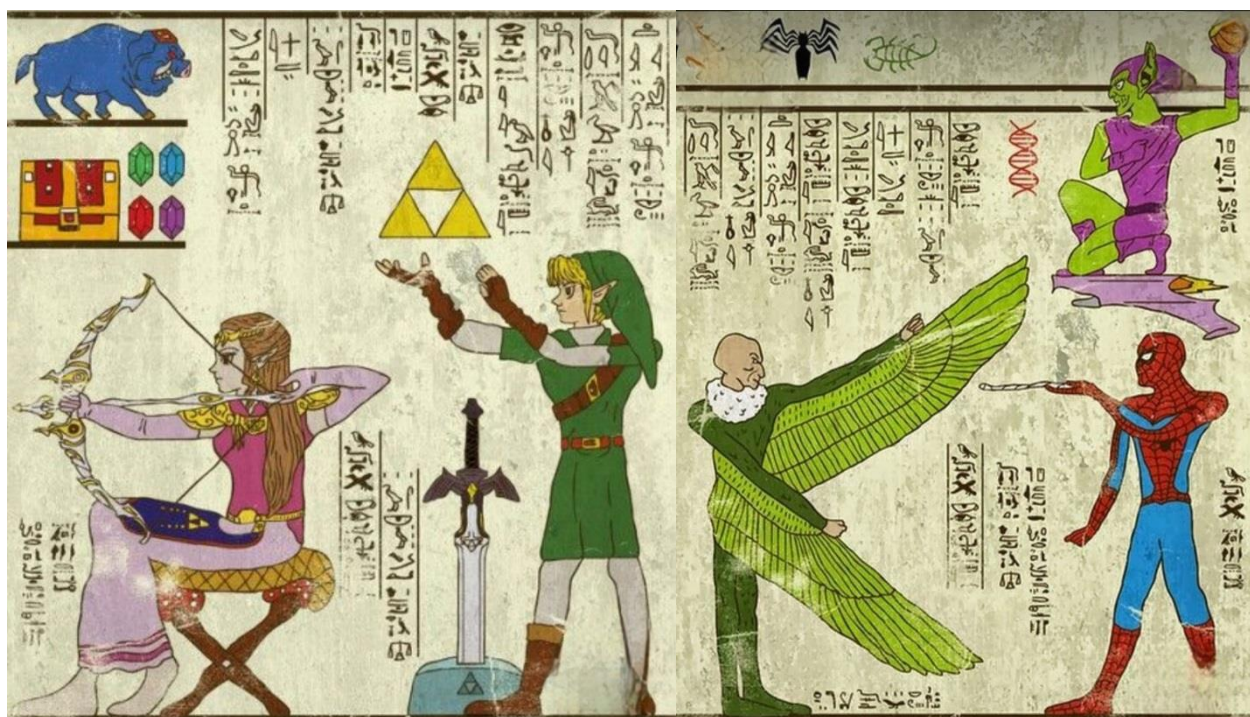
جی ال ال: من فکر می‌کنم که ما باید تخیل خود را برای تشخیص حضور موجودات بیگانه آموزش دهیم و آنچه واقعی است را از آنچه خیال است تشخیص دهیم. کیمیاگران یک قانون داشتند: مطابق طبیعت پیش برو، سازوکار طبیعت را مشاهده کن، و کار بزرگ را با قدرت حقیقی تخیل انجام بده، نه با تفکر فانتزی. این مسئله‌ای مربوط به نظم و انضباط است که ما در مسیر ادراک والاتر با آن مواجه می‌شویم. من معتقدم که برخی منابع بومی مانند کردو موتوا حرف‌های معتبری در مورد آرخون‌ها دارند. در عین حال، گمان می‌کنم که سناریوی خزنده‌سانان به دلیل تفکر فانتزی و دستکاری ذهنی، بیش از حد بزرگ‌نمایی شده است. تا آنجا که من می‌دانم، شکارچیان بیگانه که توسط گنوسی‌ها آرخون نامیده می‌شوند، می‌توانند دو شکل داشته باشند: جنینی (بیگانگان خاکستری) و دراکونیک، نوعی خزنده؛ اما آنها نمی‌توانند بدن انسان‌ها را در اختیار داشته



باشند. در بررسی پدیده‌های ماوراءالطبیعه و فراطبیعی، باید عنصری از عقل سلیم را در نظر گرفت. جورج بوش برای اینکه یک هیولا باشد، لازم نیست یک خزنه باشد. ما باید تشخیص دهیم که انسان‌ها می‌توانند به شیوه‌های هیولایی عمل کنند، زیرا توسط شکارچیان خزنه سان منحرف شده‌اند، بدون اینکه این خیال‌پردازی را بپذیریم که در واقع به خزنه تبدیل شده‌اند. به نظر من سناریویی که توسط ایک و دیگران پیشنهاد شده است، قدرت زیادی به شکارچیان می‌دهد. پس چگونه ایک و شاهدانش می‌توانند شواهد دست اول از تغییر شکل خزنه سانان ارائه دهند؟ خب، ادراک یک ساختار است. تماماً ادراک. به خاطر داشته باشید که آرخون‌ها استادان واقعیت مجازی هستند. در زبان قبطی (زبان متون نجع حمادی)، به این می‌گویند:

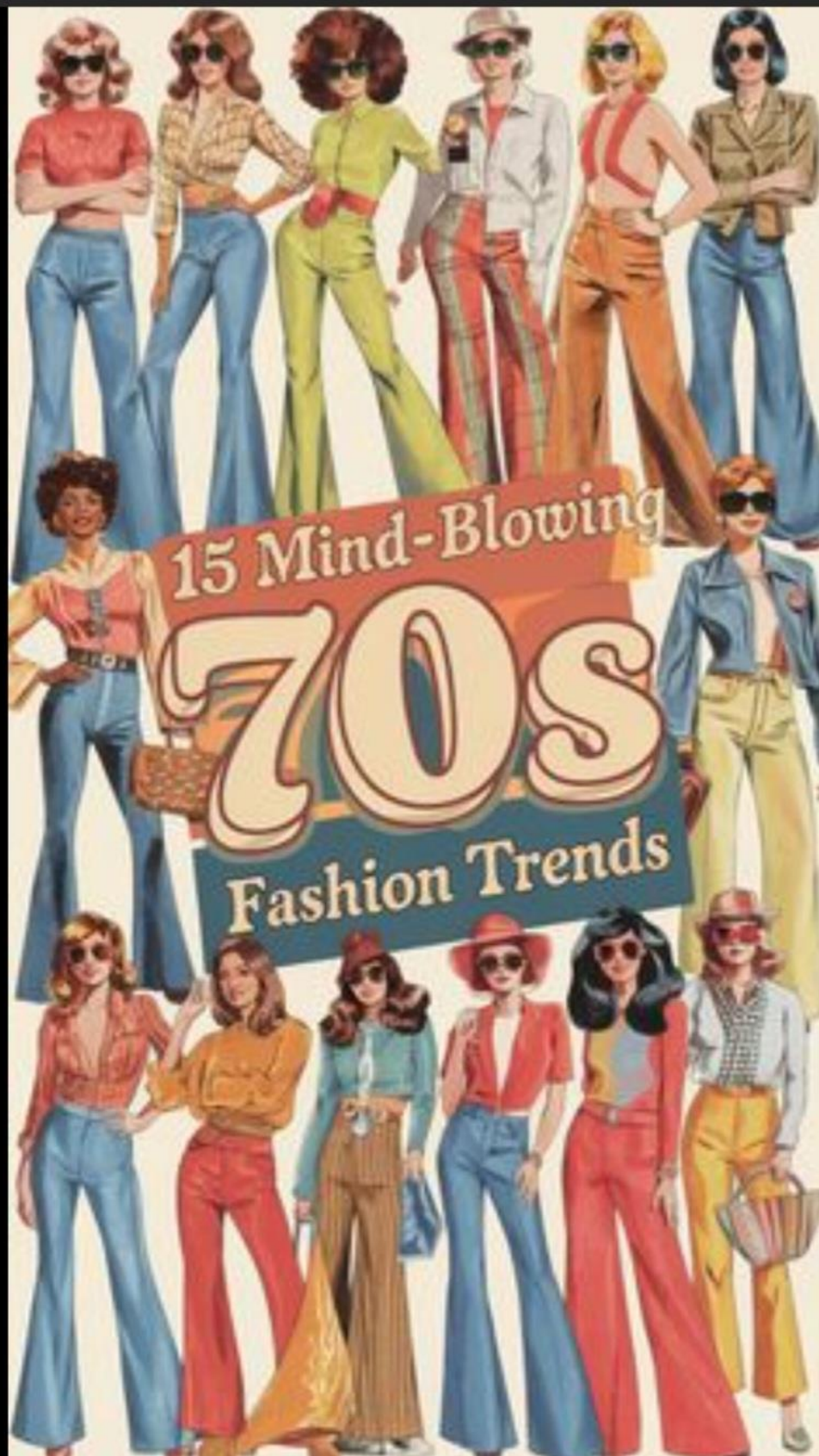
HAL

یعنی شبیه سازی. متون گنوسی می‌گویند که آرخون‌ها "روح‌ها را شبانه



می‌ربایند". این کار از طریق واقعیت مجازی، تکنیک‌های شبیه سازی (وی آر) انجام می‌شود. البته، "وی آر" آرخون‌ها برای آنها به همان اندازه واقعی است که واقعیت زمینی ما برای ما. تفاوت این است که ما نمی‌توانیم به صورت همزیستی با "وی آر" تعامل داشته باشیم. تفاوت دیگر این است که آرخون‌ها میدان‌های کوانتومی غیرارگانیکی را دستکاری می‌کنند، اما ما نوارهای ادراکی را که آن میدان‌ها را شکل می‌دهند، دستکاری می‌کنیم. گنوسی‌ها آموختند که ما در فکر، ادراک و نیت از آرخون‌ها برتر هستیم. من می‌گویم که این گزارش‌ها از نظر وجودی درست هستند: شاهدان تغییر شکل را درک کرده‌اند، اما این ادراک، اثر قدرت‌های خزنده‌ی شبیه سازی کننده است، نه یک پدیده‌ی واقعی، یک رویداد در طبیعت. ماها از تخم‌ها متولد می‌شوند و پوست می‌اندازند. این چیزی است که طبیعت به ما نشان می‌دهد، و اگر با تخیل واقعی و نه خیال‌پردازی به این موضوع نزدیک شویم، می‌تواند چیزهایی در مورد نحوه‌ی رفتار خزنده‌سانان به ما بگوید.

کارماپولیس: برخی از نویسندگان (مانند پاول فون وارد) یهوه را به عنوان موجودی پیشرفته، موجودی فرازمینی که می‌خواهد با نیت نه چندان پاک و خوب بر جهان ما حکومت کند، محکوم می‌کنند. آیا شما معتقدید که یهوه یک آرخون



1960 Aesthetic



یا نماینده ی آرخون ها است؟

جی.ال.ال: متون عرفانی به وضوح بیان می کنند که یهوه "خداوند آرخون" است، نوعی خزنده از شکارچیان بیگانه که بر ذهنیت کندویی بیگانگان جنینی یا خاکستری تسلط دارد. یهوه، که گنوسی ها او را یلدابهوت می نامیدند ، واقعاً موجودی فرازمینی است که قلمرو او سیستم سیاره ای مستقل از زمین، خورشید و ماه است. او یک "موجود پیشرفته" (یعنی تکامل یافته تر از انسان ها) نیست، بلکه یک موجود فضایی دیوانه با قدرت های فرابشری یا خدایی است. گنوسی های خالق متون نجع حمادی تعلیم می دادند که یهوه بشریت را با این باور که او خدای خالق آنهاست، آلوده می کند، اما در واقع او نمی تواند چیزی خلق کند. کاملاً واضح است که یهوه-یلد/بهوت فرمانده ی گونه ی آرخون است.



کارماپولیس: گنوسی‌ها نقش آرخون‌ها را محکوم می‌کنند. آیا همین نوع هشدار را در سایر سنت‌های مذهبی یافتید؟

جی.ال.ال: نه، نمی‌توانم بگویم که این اطلاعات را به این روشنی و به طور کامل در سایر سنت‌های مذهبی یافته‌ام. به خاطر داشته باشید که گنوسی یک مسیر دانش بود، نه یک دین. اسرار، مدارس دانش ماوراءالطبیعه بودند، نه نهادهای مذهبی. من متقاعد شده‌ام که هر دینی از پتانسیل انسانی منحرف شده است، اما سه مذهب ابراهیمی یهودیت، مسیحیت و اسلام، به طور بالقوه کشنده هستند. آنها منجر به انحراف نهایی گونه‌ی ما می‌شوند. شما هیچ دینی را پیدا نخواهید کرد که به شما هشدار دهد که برای سلامت روان و بقای جسمی شما خطرناک است. گنوسی‌ها در *دین نجات‌بخش*، هم شاهد و هم ابزارِ نفوذِ بیگانگان را می‌دیدند.

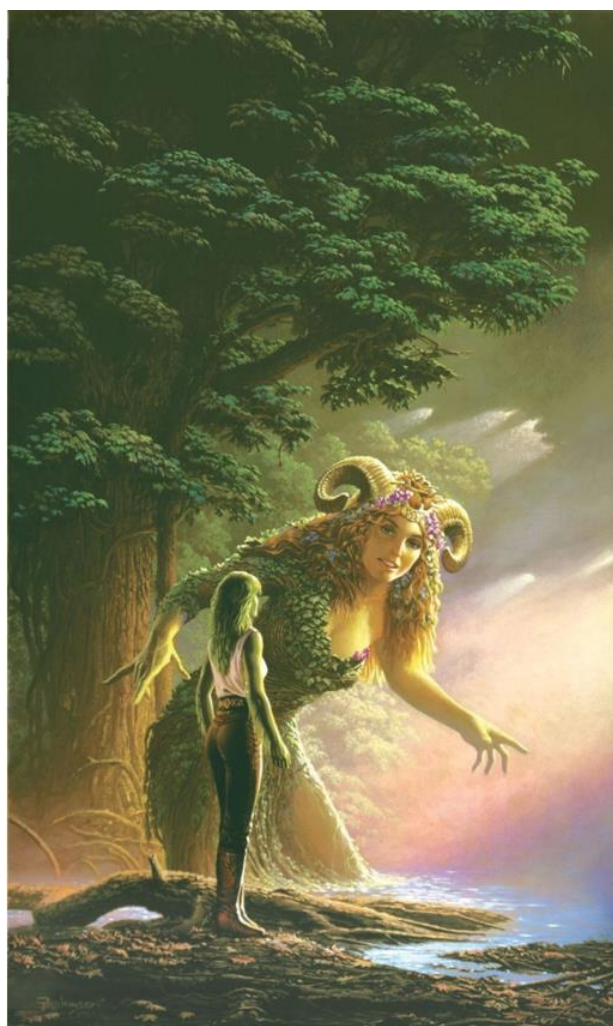
کارماپولیس: از نظر ما، آموزه‌های عرفانی و مکاتب اسرار (اکولت) یکی هستند. نظریه‌پردازان توطئه مانند اشپرینگمایر و ایک معتقدند که آیین‌های شیطانی از مکاتب اسرار آمیز سرچشمه گرفته‌اند و فکر می‌کنند که مکاتب

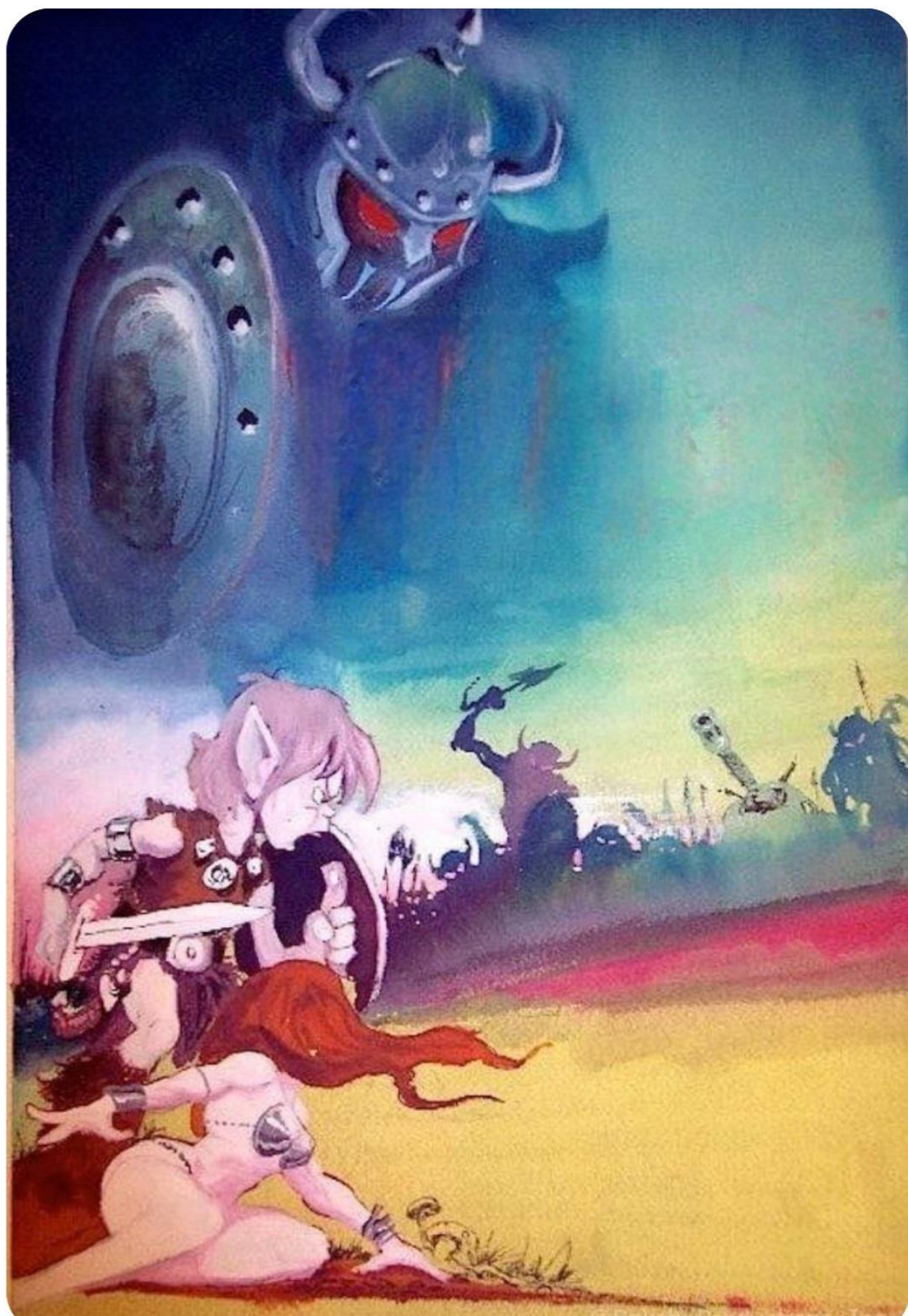




اسرار آمیز ریشه‌های سوءاستفاده‌های شیطانی و آیینی، ایلومیناتی و سنت ماسونی هستند. چگونه و چرا این نویسندگان بین مکاتب اسرار، ایلومیناتی و شیطان پرستی رابطه برقرار می‌کنند؟ چرا آنها با این همه خشونت، هم مکاتب گنوسی و اسرار و هم مذهب کاتولیک رومی را محکوم می‌کنند، در حالی که می‌دانیم گنوسی‌ها توسط کاتولیک‌های رومی مورد آزار و اذیت قرار گرفته‌اند؟ جی.ال.ال: من گمان می‌کنم ایک و دیگر نظریه‌پردازان توطئه که مداخله ی بیگانگان را مطرح می‌کنند، به دو دلیل با اسرار ناآشنا هستند: اولاً، آنها تجربه ی

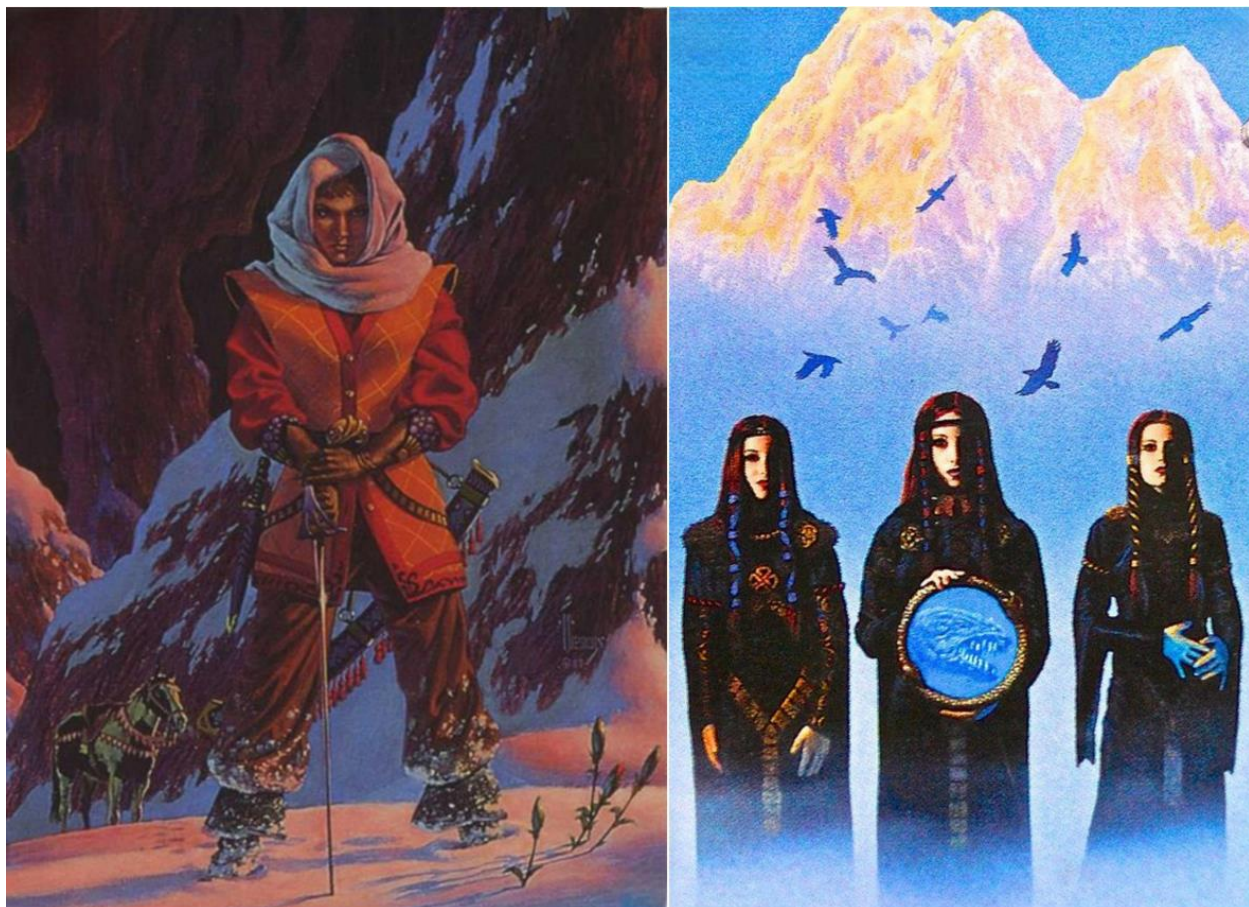
مستقیمی از مرگ نفس و آموزش توسط نور، مشابه تجربه در اسرار، ندارند. ثانياً، آنها نمی‌توانند روش‌ها و انگیزه‌های ایلومیناتی را از گنوسی‌های اصیل تشخیص دهند. اعضای مکتب ایلومیناتی، تازه‌واردهای دیوانه‌ای بودند که دانش عمیقی از آیین‌های اسرارآمیز داشتند، اما از آن برای کسب قدرت اجتماعی و سیاسی سوءاستفاده می‌کردند. مدارس اسرارآمیز، آنطور که ایک معتقد است، اردوگاه‌های آموزشی برای ایلومیناتی نبودند. این یک اشتباه فاحش از جانب او است. به دلیل فقدان تجربه ی مستقیم، ایک و دیگران قادر به درک این موضوع نیستند که استادان قدرت مار (کوندالینی) مستقیماً با ایلومیناتی که با قدرت‌های خزنده سان پیمان بسته بودند، مخالف بودند. همانطور که در مقالاتم توضیح داده‌ام، به ما کوندالینی به عنوان نیرویی برای دفع نفوذ بیگانگان داده شده است. مار خوش‌خیم و شفابخش، یک موجود خزنده نیست، بلکه جزئی ذاتی از میراث







بیولوژیکی الهی ماست. گمانه‌زنی و تحقیق (حتی تحقیقاتی به خوبی تحقیقات
 ایک) نمی‌تواند به ما بیاموزد که چنین تمایزاتی را تشخیص دهیم. فقط تجربه ی
 مستقیم می‌تواند. اعضای ایلومیناتی پس از شناسایی، از شرکت در اسرار اکیداً
 منع شده بودند. به عبارت دیگر، ایلومیناتی‌ها متخصصان علوم غریبه (عمدتاً
 نقش‌پذیری و کنترل ذهن) بودند که باید از اسرار طرد می‌شدند. اما این داستانی
 است (و شاید اضافه کنم داستانی بسیار مهم) که به نظر می‌رسد ایک و دیگران



کاملاً از آن بی اطلاع هستند.

کارماپولیس: مفاهیم بهشت و جهنم در اصطلاحات گنوسی چیست؟

جی ال ال: در آموزه‌های گنوسی هیچ مفهومی از بهشت و جهنم وجود ندارد.

کارماپولیس: کلايو پرینس و لین پیکنت در کتابی با عنوان "توطئه ی استارگیت

(دروازه ی اختری)" این واقعیت را که دستکاری کنندگان جهان، با خلق

ایدئولوژی عصر جدید (نیو ایج)، یک تلفیق (ترکیبی از بودیسم، هندوئیسم و سه

دین اهل کتاب) ایجاد خواهد کرد، یک دین جهانی واحد جدید مبتنی بر فرقه ی

باستانی مصری و پرستش "شورای نه گانه" [یعنی 9خدای مکتب خورشید پرستی

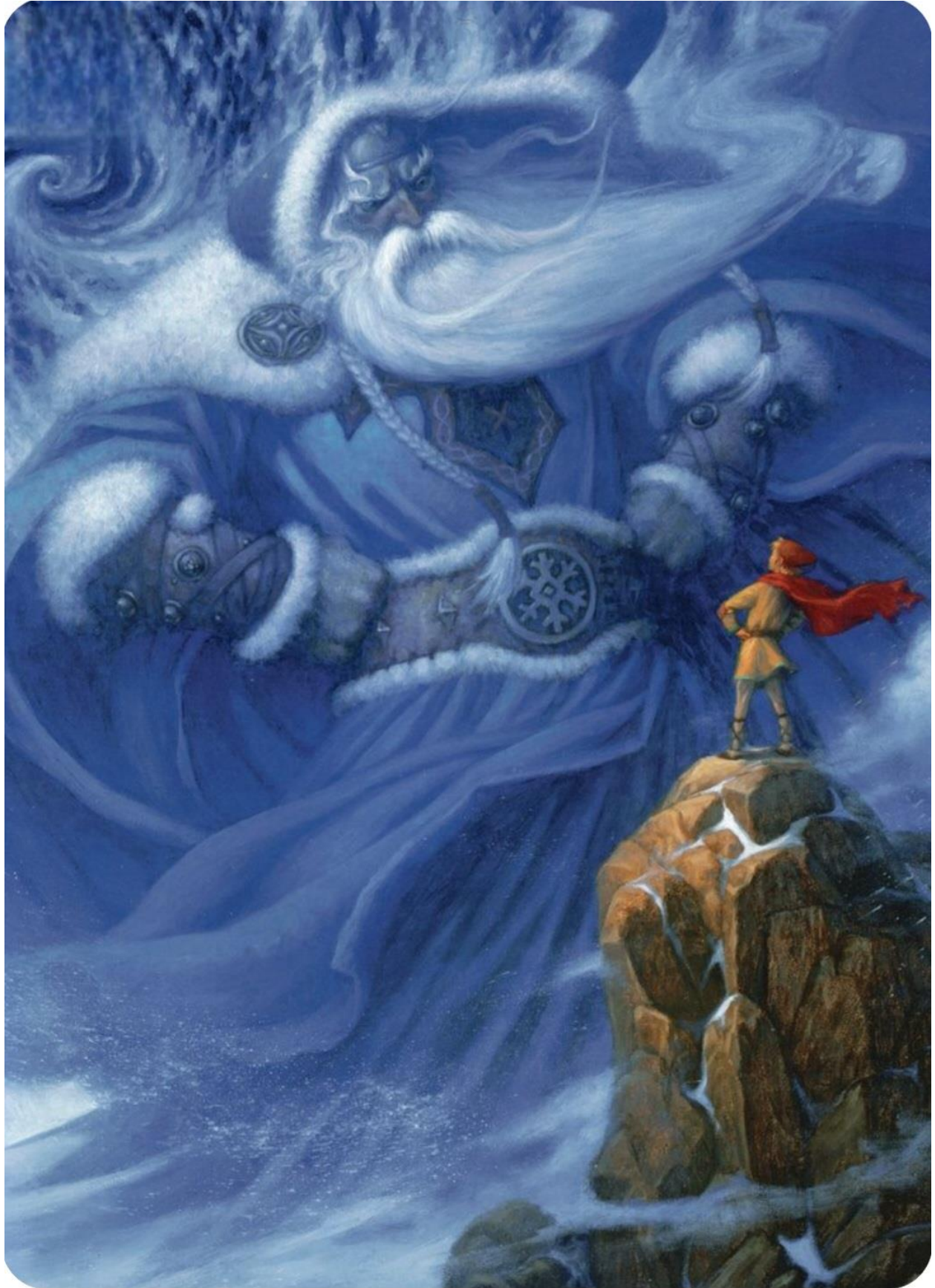
قبطی] را محکوم می‌کنند. در این دین جدید، کتاب "کلمات خنوخ" و افرادی مانند

آندرنآ پوهاریچ، و جیمز هورتاک از فرقه ی ملک‌یصدق -که در فرقه ی مورمون

نیز یافت می‌شود- را می‌یابیم. نظر شما در این مورد چیست؟ آیا این یک

دستکاری دیگر از سوی آرخون‌ها است؟

جی. ال. ال: من فکر می‌کنم همه ی اینها یک خیال‌پردازی است که توسط افرادی





که به شدت به دنبال قدرت و جایگاه معنوی هستند، به اشتراک گذاشته می‌شود و برخی از عناصر این سناریوها ممکن است تحت تأثیر انحراف آرخونها قرار



گرفته باشند. چالش در مواجهه با حقه‌بازان بیگانه، تشخیص این است که چه چیزی واقعاً منحرف و خطرناک است، در مقایسه با حماقت و بلاهت صرف. در نظریه‌های توطئه‌ی نظم نوین جهانی، حماقت زیادی وجود دارد. در میان افرادی که از «شورای نه نفره» پیروی می‌کنند، ریاکاری و تظاهر معنوی زیادی وجود دارد. این موضوع سال‌هاست که ادامه دارد. مشکل اینجاست که محتوای فانتزی مثل شن روان است: در آن فرو می‌روی و نمی‌توانی بیرون بیایی. با اشارات روشن و دقیقی که گنوسی‌ها در مورد آرخون‌ها ارائه می‌دهند، می‌توانیم ببینیم که در ذهنمان چه می‌گذرد و جنون را اصلاح کنیم؛ اگرچه باید این کار را تک تک و به صورت جداگانه انجام دهیم، زیرا نمی‌توانیم جنون را در ذهن دیگران اصلاح کنیم.»:

[The Archons - Karmapolis Interview with John Lash](http://whale.to/The_Archons_-_Karmapolis_Interview_with_John_Lash): whale.to

ایراد نظریه‌ی جان لاش این است که درحالی‌که به درستی به تناقضاتی بین اساس

گنوسیسم و اساس مذاهب ابراهیمی توجه میکند، ولی اعتراف نمیکند که آنها فعلاً بیشتر مکمل همدان تا مخالف هم. استقبال لاش از تشبیه عقاب برای روح محافظ گنوسیسم و ارتباط یافتن آن با تعالیم مشابه از دون جوان توسط لاش، تا حدود زیادی گویای این همپوشانی است. عقاب پرنده ی زئوس یا ژوپیتتر رئیس پانتئون خدایان یونانی-رومی است و نام دیگر او جوویس به وضوح تلفظ دیگری از نام یهوه و درواقع نشاندهنده ی نسخه ی قبلی یهوه در مقام رئیس آرخون ها است، چیزی که در اساطیر یونانی-رومی به موقعیت کرونوس یا ساتورن در مقام رئیس تیتان ها شبیه است. ساتورن پدر زئوس نامیده میشود چون درواقع ریشه ی زئوس به عنوان نسخه ی اصلاح شده ی خود او است.

در مقاله ای از بهاگتی آناندا گوسوامی، بهتر میتوانیم به همپوشانی این دو نظام پی ببریم. وی یادآوری میکند که زئوس و کرونوس، همچنین ژوپیتتر و ساتورن در ابتدا نام هایی جداگانه برای خدایی واحد بودند و ساتورن که خدای زحل بود،



زئوس و دربار خدایانش



بر اساس ارتباط زحل با خورشید، خدای خورشید هم بود. بنابراین تمثیل عقاب برای زئوس، ناظر بر ارتباط خدای خورشید با عقاب است از جمله در مصر و در ترسیم هورس خدای خورشید، و رع خدای همزمان خورشید و زحل، به شکل یک پرنده ی شکاری. ترسیم گانیمد معشوق زئوس به شکل جوانی سوار بر عقاب، ناظر بر ترسیم ویشنو خدای هندو سوار بر گارودا پرنده ای ایزدی به شکل عقاب است، و گانیمد نوجوان است چون هلیوس خدای خورشید ظاهری نوجوانانه دارد.:

"MMYTHOLOGY, ASTROLOGY , POLYTHEISM HAVE OBSCURED THE TRUTH": COLLECTED WORKS OF BHAKTI ANANDA GOSWAMI": 21 NOV 2020



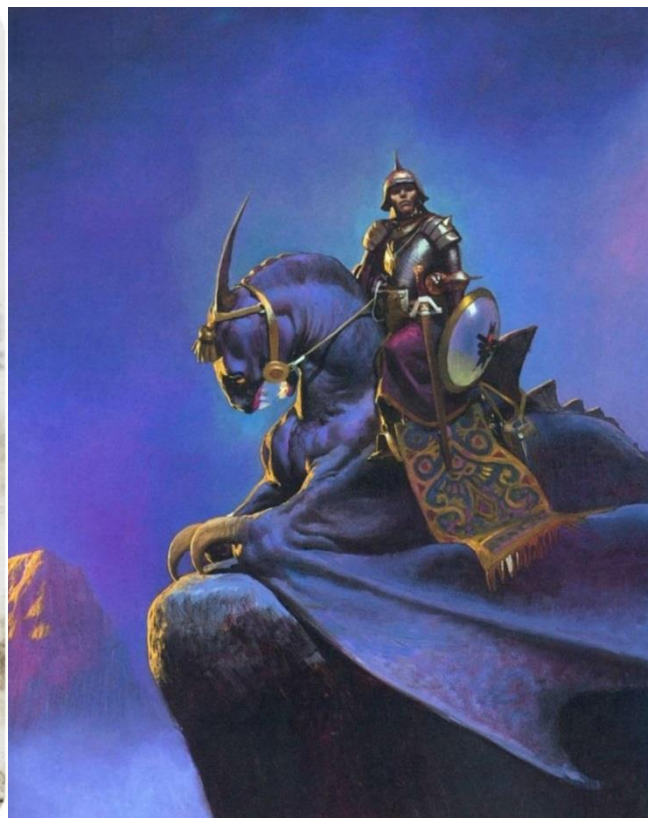
گانیمد به عنوان یک پسر جوان سوار بر عقابی بزرگ

گارودا که در اینجا از او یاد میشود، دشمن ناگاہا یا موجودات ایزدی مار شکل است که میتوانند همان خزنده سانان مورد توجه لش باشند و البته با نبرد رع علیه آپای خدای اژدها شکل تاریکی و لشکر مار هایش هم دارای مبنای مشترک است. بنابراین نبرد زئوس عقاب شکل با تیتان ها در حکم نبرد گارودا علیه ناگاہا است و ناگاہا در مار شکلی خود، یادآور تشبیه شیاطین به مار و سوسمار در مسیحیت هستند. شیاطین نیروهای جهنم‌یند و تیتان ها نیز به تارتاروس یا دوزخ تبعید میشوند، جایی که قوم تاتار یا مغول، در ارتباط یابی با آن، تارتار نامیده و به اندازه ی شیاطین، مرگ آور و وحشی ترسیم میشدند ضمن این که هنوز ارتباط اسطوره ای خود با اژدها را حفظ کرده بودند. بنابراین شورش زئوس علیه تیتان ها، شورش اروپای مسیحی علیه بنیاد تاتار-مغول خود نیز هست.

این تر هنوز در بازسازی تاریخ اروپا و جهان توسط اندرو مارفول پوخاداس



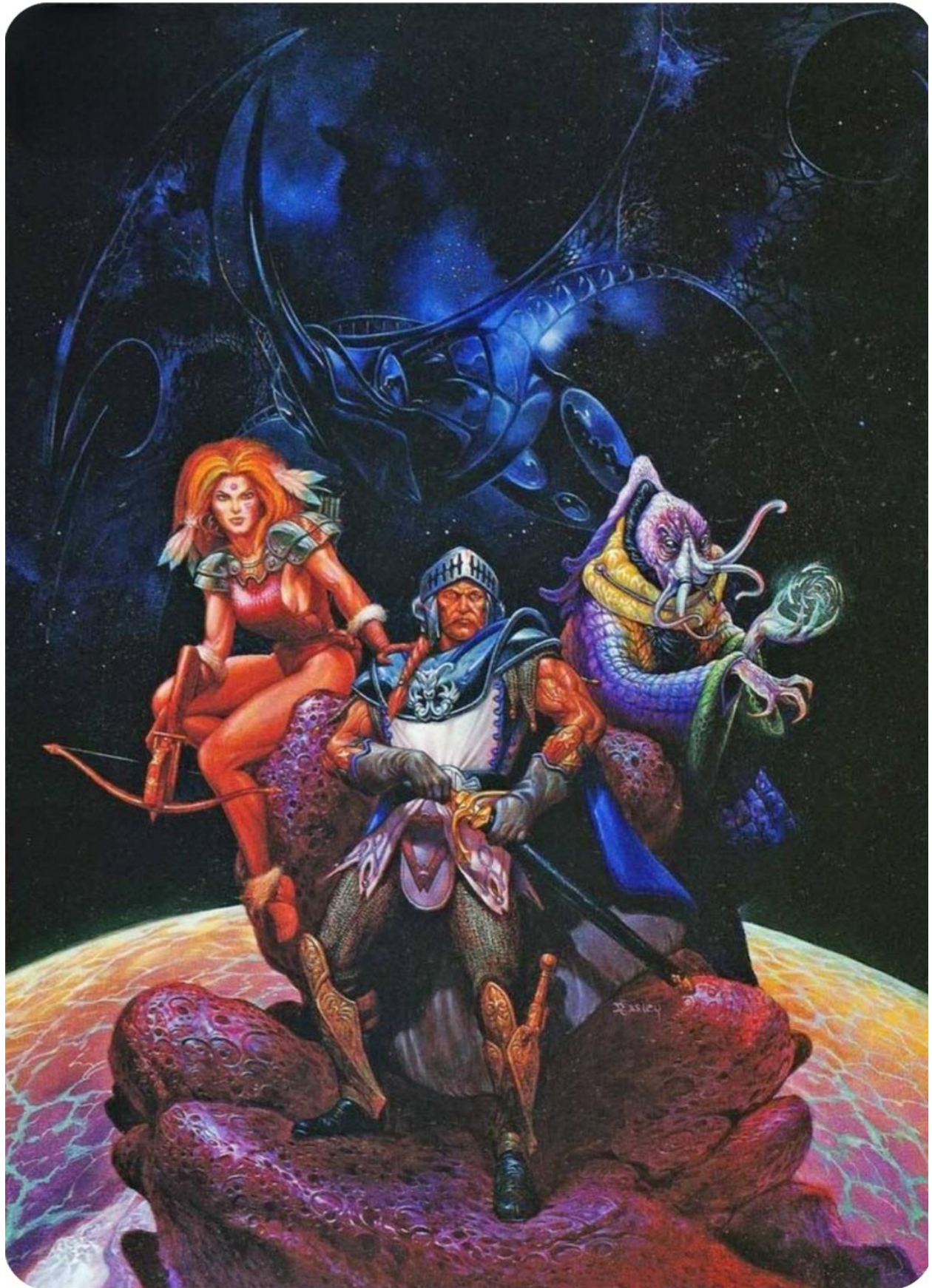




اسپانیایی باقی مانده است. او معتقد است در عالم اسطوره شناسی، شورش روم اروپایی علیه یک امپراطوری قبلی تاتار، ابتدا به صورت شورش چنگیزخان علیه پرستر جان (وانگ خان) و در نهایت به شکل شورش داود علیه شائول در کتاب مقدس بازسازی شده است و بنابراین نمایندگان این شورش، اشرافیت یهود هستند که از نسل داود شمرده میشوند. آنها از مصر به اسپانیا نقل مکان میکنند، جایی که شبه جزیره اش به نام عبرانیان، ایبری نامیده میشود و از طریق اتحاد با اشرافیت فرانک نیمه هون/تاتار فرانسه، امپراطوری روم را ایجاد میکنند. به نظر مارفول، دستگاه پاپی رم فقط در دوران واقعی مربوط به اتفاقات بازگفته و در حول و حوش کشف امریکا و دستیابی به ثروت های انبوه آنجا رقم خورده اند و این کشف امریکا هم نه کشف، بلکه انحصار یابی گروهی خاص یعنی خاندان اشرافی داود کولون یا کولوم بر آن ثروت ها بوده است که خود را پشت نام رمزی کریستف کلمب مخفی کرده اند. او ضمناً به دلیل اضافه شدن 175 سال به قدمت وقایع به دلایل نومرولوژیک در تاریخ گذاری اسکالیگری، زمان این اتفاقات را نه در اواخر قرن 15 بلکه در اواخر قرن 17 میداند. دین رومی



جدیدی که در نظر گرفته شده بود، پیرو یک عیسی مسیح نامی از نسل داود شاه بود که میخواست با احیای یهودیت، در دین پیامبر وقت یعنی یوحنا ی تعمیددهنده تغییر ایجاد کند، چون این تغییر، معادل تحریف سیاسی دستگاه شاه یوحنا یا پرستر جان توسط اشرافیت داودی بود. دین رومی جدید، "کاتولیک" یعنی جهانی بود ولی همزمان کاتول معنی پیرو کیتای یا ختا یعنی پایتخت امپراطوری مغول را هم میداد و مارفول، به کاتار -نام مذهبی گنوسی که مذهب متعارف کاتولیک نابودش کرد- نیز همین معنی را میداد. قرار بود همه چیز در همه جای دنیا بازتعریف شود و از اینرو ژرئوئیت ها یا یسوعی ها ظهور کردند تا در تمام دنیا مذاهبی شبیه کاتولیک درست کنند و از این راه بعدا همه ی اینها را جزو رم کنند. فراستی چاد، در تمامی این موارد، حق را به مارفول میدهد و حتی این را هم اضافه میکند که بنا بر ویکی پدیا «اولین بانک مرکزی» به نام «تاو لا دو کانوی» در کانون قدرت اشرافی یهودی یعنی بارسلونا مستقر بود و توسط شخصی به نام "گویلوم کولوم" اداره میشد که باز عضوی از همان خاندان پر قدرت داودی مخفی شده پشت نام مستعار کلمب است. اما اصلاحیه ای که چاد در نظریه ی مارفول ایجاد میکند، این است که شکست کاتولیسیسم با تقسیم آن به مذاهب متعارض از پروتستانتیسم گرفته تا تشرع اسلامی، یک اتفاق ناخواسته نبود بلکه این مذهب از ابتدا طوری ساخته شده بود که شکست بخورد یا متلاشی





بانکدار و همسرش، ۱۵۳۸

مارینوس ون روجمرسوالن

شود، و همین طرح در اسلام هم تکرار شد. دلیل این بود که اشرافیت یهودی باید در بر ساختن روم و توسعه دادن آن، با گروه های اشرافی و نظامی مختلفی متحد میشدند درحالیکه هدف، غلبه بر همه ی آنها بود؛ در راه نیل به این هدف، اختلاف سازی و نزاع سازی بین آنها بخصوص از طریق بر ساختن مکاتب منازع، باعث تضعیف آنها و در عوض قدرتمندتر شدن اشرافیت یهودی از طریق اسلحه فروشی و وام دهی به همه ی اینها بر سر این نزاع ها می شود. این روند به خاطر تداوم حرص به تصرف کل این دنیا است و اشرافیت های آن هم اشرافیت های تمام جهانند. در این مورد، فراستی چاد به داستان 72 جنی اشاره میکند که توسط سلیمان پسر داود اسیر شدند تا معبد یهود به دست آنان ساخته

شود. 72 تعداد مسالک و سرزمین های انسانها در زمان تجزیه شدنشان بعد از ببله ی بابلی است و کنایه ای به تمام اقوام و فرهنگ ها و کشورهای دنیا است. منظور این که دین یهود از بازسازی اعتقادات تمام مردم جهان ساخته شده و همانطور که دیوهای طاغی با مشغول شدن به ساخت معبد از شررسانی به سلیمان باز داشته شده اند، مردم هم وقتی که بازار معبد مانند اشرافیت یهود و متحدینشان را تامین میکنند، قادر به طغیان واقعی نیستند. فراستی چاد، در این مورد، گروهی از انسان ها شامل اشرافیت یهود را مامورین گروهی از فرشتگان در ادامه ی تز تبدیل زمین به یک زندان بزرگ برای ارواح انسان هایی میداند که در آن زندانی میشوند.:

"WAS THE TEMPLE OF KING SOLOMO IN SPAIN, PART3": FROSTY CHUD: STOLEN HISTORY: 2 MAR 2024

کاملاً مبرهن است که فرشتگانی که فراستی چاد از آنها صحبت میکند، همان آرخون های خزنده سانند و آنها از طرف خدایی بزرگتر مامورین زندانبانی زمین هستند. آنها سایبورگ مانند و از خود بی خودند چون به دلیل بدذاتیشان باید فکر



منتشر شد:

عصر انقلاب‌ها

پیشرفت و عقب‌گرد، از ۱۶۰۰ تا امروز

فرید زکریا

ترجمه مبین کرباسی

نشر ثالث



“

کتاب «عصر انقلاب‌ها» اثر فرید زکریا، سفری به درون تاریخ و تحولات بزرگ بشری از قرن هفدهم تا امروز است. زکریا با تحلیل دقیق و پیش‌بینی‌های شجاعانه، نشان می‌دهد که انقلاب‌ها اکنون در گفتمان‌ها و هویت‌ها رخ می‌دهند و جهان در آستانه نبردی نرم اما سرنوشت‌ساز قرار دارد. این کتاب، نه فقط هشدار، بلکه نقشه‌ای برای درک بحران‌ها و یافتن راه نجات بشریت است.



درباره‌ی مترجم

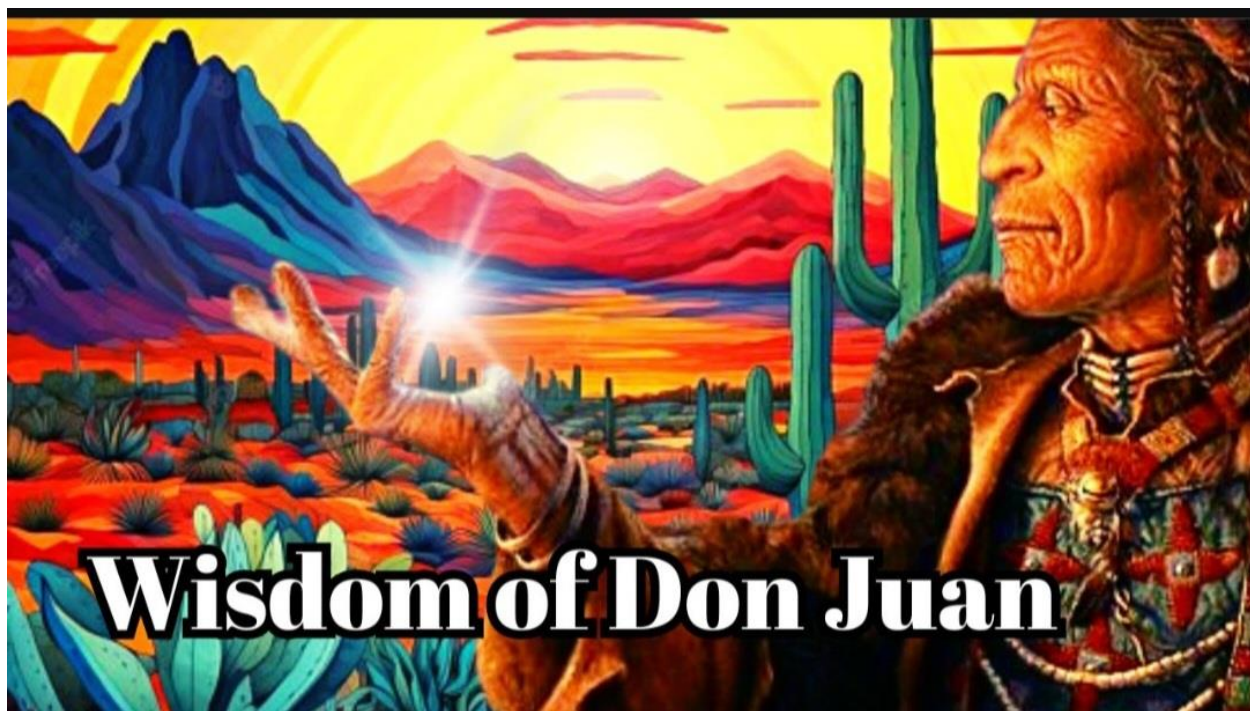
مبین کرباسی، متولد ۱۳۶۱ از استان بوشهر، تحصیلات خود را در دو رشته‌ی مهندسی شیمی (کارشناسی ارشد از دانشگاه پونا، هند) و علوم سیاسی (کارشناسی ارشد از دانشگاه علامه طباطبائی، تهران) به پایان رسانده است. کتاب‌هایی که تاکنون از او ترجمه شده عبارتند از:



«امنیت در خاورمیانه» / اندرس جاگرسگوک / انتشارات دانشگاه علامه، راهبرد ارتباطات (۱۴۰۰) • «لیبرالیسم و نارضایتی‌های آن» / فرانسیس فوکویاما / انتشارات نگاه (۱۴۰۱) • «خونستان» / تیموتی استایدر / در انتظار تایید وزارت فرهنگ (۱۴۰۲) • «انقلاب‌های عصر ما» / فرید زکریا / انتشارات ثالث (۱۴۰۳)



کنند خودشان همه کاره ی زمینند و از اینرو موقع تصرف اذهان مردم، هنوز تا حدود زیادی تحت کنترل نیروهای قوی تر از خود باشند و این، خود حاکی از آن است که هنوز راه آزادی نسبی برای مردم زندان زمین تا حدودی گشاده است و میتوان به صورت غیر حضوری، دل رئیس زندان یا بعضی مقامات وابسته به او را به دست آورد. درواقع اینجاست که مرز روح انسان زمینی با عقاب نجاتبخشی که میتواند خود زئوس اولیه باشد آشکار میشود و البته به اندازه ی عقاب دون خوان با نور و خورشید مرتبط باشد. روح انسان با خدای خورشید مرتبط است چون زندانی شدنش در زمین، تکرار غروب خورشید است. خورشید در هر غروب با فرو رفتن در جهان زیرین در تارتاروس یا قلمرو ترسناک شیاطین زندانی میشود ولی فردا پیروزمندانه از جهان زیرین بیرون می آید و طلوع میکند و شاید به همین خاطر است که به گفته ی لش، آرخون ها در خورشید و ماه — که نور خورشید را بازتاب میکند- نفوذ ندارند همانطور که استیلای کامل بر روح

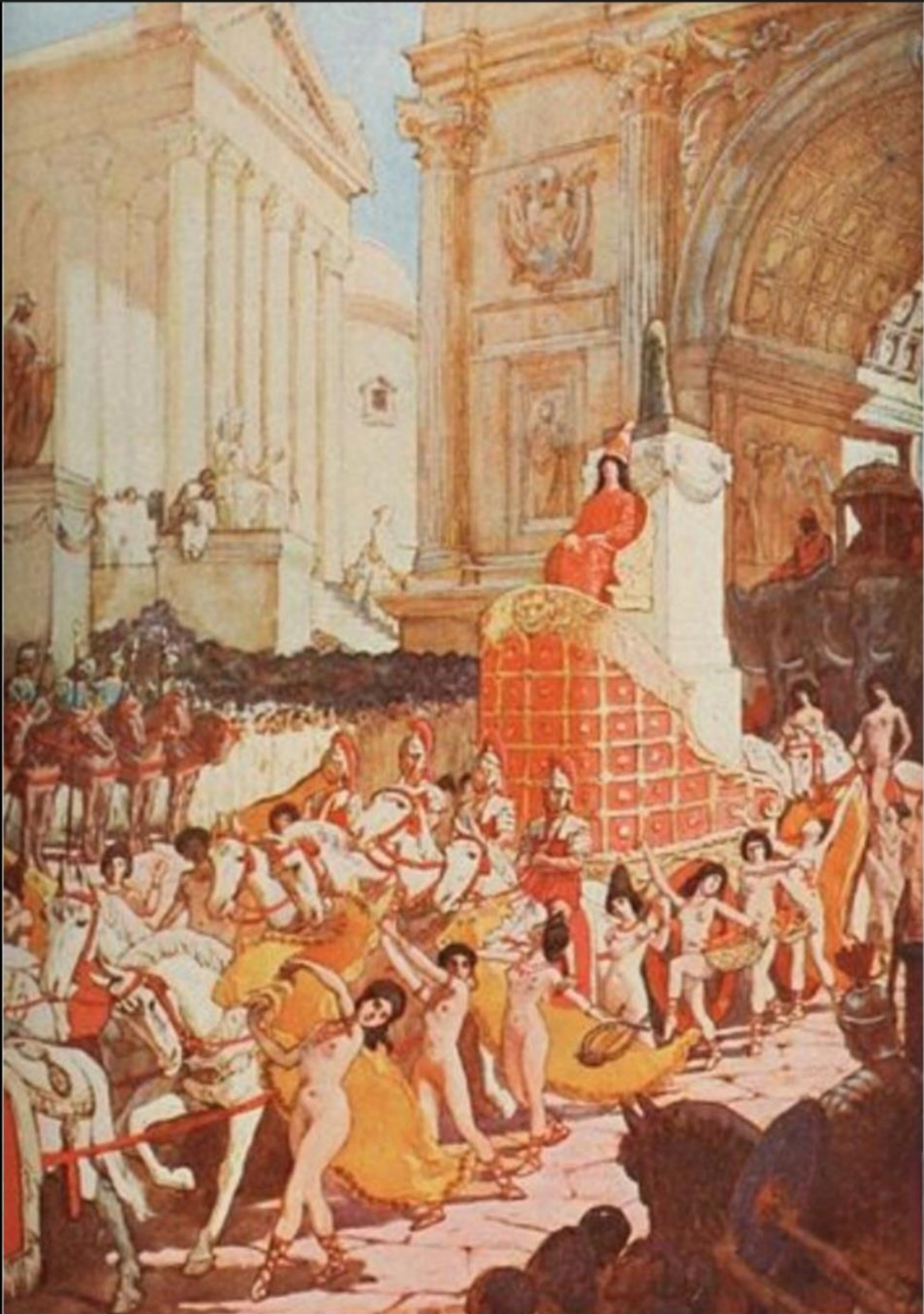


انسان را هم ندارند. درواقع روح انسان که از سوی خدا به این زمین تبعید میشود با تمثیل یهوه ی گناهکار که به شکل عیسی مسیح بر زمین تجسد می یابد بیان میشود و به سبب خود-خداخوانی یهوه ی خودستا، داستان های خدا و یهوه مرتبا با هم خلط میشوند همانطور که بعدا داستان های تمثیلی روح انسانی با گذشته ی تاریخی او مرتبا خلط میشوند. جالبتر از همه این که مسیح خود هنوز مرتبا به خورشید و نور او تشبیه میشود و کریسمس که روز تولد مسیح دانسته میشود، قبلا روز تولد الگبل یا الاگبالوس یا هلیوس-گابالوس خدای خورشید عرب-رومی در شهر حمص سوریه بوده است.

هرودیان درباره ی الگبل نوشته است: معبدی عظیم برای این خدا ساخته شد که با طلا، نقره و جواهرات گرانبها به وفور تزئین شده بود. این خدا نه تنها توسط بومیان پرستش می شود، بلکه همه ی حاکمان و پادشاهان همسایه هر ساله هدایای سخاوتمندانه و گران قیمتی برای او می فرستند. هیچ مجسمه ای که به دست بشر و به شکل این خدا ساخته شده باشد، مانند معابد یونانی و رومی، در این معبد قرار ندارد. با این حال، معبد حاوی یک سنگ سیاه عظیم با انتهای نوک تیز و پایه ی گرد به شکل مخروط است. فنیقی ها قاطعانه معتقدند که این سنگ از زئوس نازل شده است. (کتاب ۵، فصل ۳) در دوران حکومت سلسله ی سوری ها بر روم، جوانی از این سلسله که کاهن اعظم کیش الاگبالوس



بود خود را تجسد این خدا خواند و الاگابالوس نامید. گونار هینسون معتقد است که پرستش حجرالاسود یا سنگ سیاه در کعبه هم مرتبط با کیش الگبل است. او



1902 Elagabalus'
...Entrance Into Rome



Muhammad and Meccan clan elders lifting the Black Stone into place (13th century)

همچنین توجه میکند که پرستش خدای خورشید به عنوان سنگ سیاه در پطرا نیز رواج داشته و دن گیبسون معتقد است که بیشتر احادیث و داستان های تاریخی درباره ی کعبه ی محمد، به لحاظ جغرافیایی با محیط پطرا میخورند. پطرا اوج گیری خود را مدیون حکومت سلسله ی سوری در روم است و در دوران شکوفایی خود، به نام هادریان امپراطور روم، پطرای هادریان نامیده میشد و جالب اینجاست که این هادریان همان امپراطوری است که با فتح اورشلیم به دوران حکومت یهودی ها بر آن خاتمه داد. معمولا اورشلیم را با ایلایا فلسطین یا القدس کنونی برابر میدانند ولی از دوران چند صد ساله ی حکومت رومی ها بر آن نشان چندانی وجود ندارد. هینسون که هزاره ی اول تاریخ میلادی را یک دوران اضافی میشمرد میگوید به خاطر آن است که از ابتدا عرب های نبطی که حکمرانان پطرا هم بودند از طرف رومی ها بر القدس حکومت میکردند چنانکه قبل از دوران اگوستوس هم نبطی های ادوم حاکم روم بودند، و در این دوران، مرزبندی مشخصی بین مسالک مختلف اعراب از عمالقه گرفته تا اسماعیلی ها و البته خود عبرانی ها که زبان مذهبیشان شان هنوز یک شاخه از عربی است وجود نداشت. مرزبندی های بعدی نتیجه ی انشقاق مذهبی و پیدایش سه گانه ی مسلمان-مسیحی-یهودی بوده اند.:



ویلای هادریان: Canopus Avanzi del
Tempio Dio Canopo nella Villa
Adriana در تیوو... حدود. 1769

جیووانی باتیستا پیرانسی



نمای آرامگاه امپراتور هادریان (که اکنون
قلعه سنت آنجلو نام دارد) از پشت، از
ودوته دی روما (مناظر رم)

جیووانی باتیستا پیرانسی

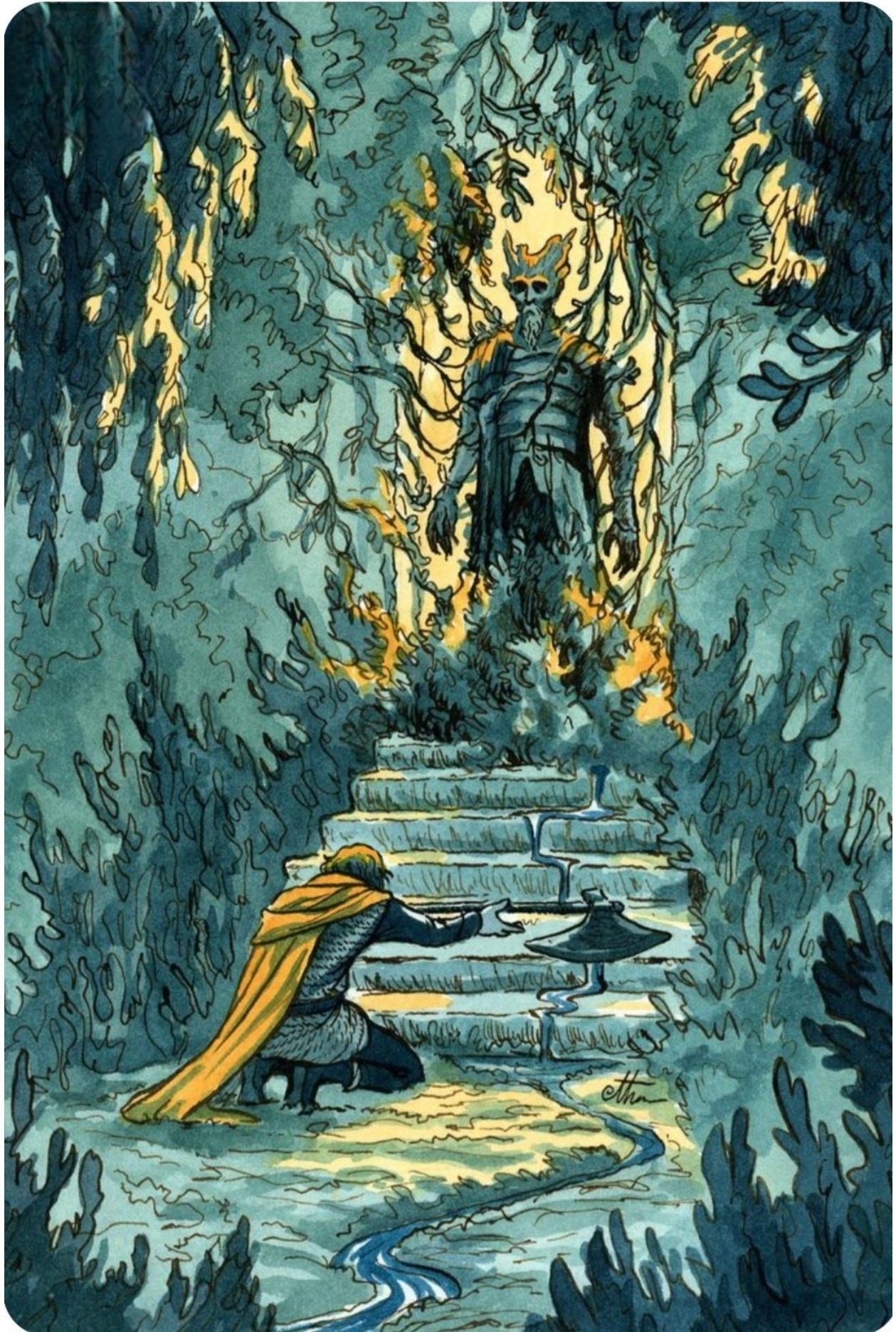
How Long Was the First Millennium? - Gunnar Heinsohn's stratigraphy-based chronology: SH.NET

مسلمانها تفرقه ای که در اینجا ایجاد میشود، با این واقعیت که هر سه مذهب
در دسرساز، خود را دنباله ی ابراهیم خلیل می شمردند ارتباطی دارند. ارتباط
ابراهیم با کیش خورشید، به واسطه ی ارتباطش با آتش به عنوان نسخه ی زمینی
خورشید مدلل و در این ابیات از دفتر دوم مثنوی مولوی خلاصه میشود:

نفس، نمرود است و عقل و جان، خلیل روح در عین است و نفس اندر دلیل
ای دلیل تو مثال آن عصا در کفّت، دَلّ علی عیب العمی

پیش این خورشید کاو بس روشنی است در حقیقت هر دلیلی رهزنی است.

همانطور که میدانیم، نمرود، برای مجازات ابراهیم، او را به درون آتش انداخت
ولی آتش بر ابراهیم گلستان شد. چون آتش نماد جهنم است که محل مجازات است
ولی مجازات بر ابراهیم اثر نداشت چون او هر اتفاقی که بر او حادث میشد را با
دل و جان می پذیرفت با ایمان به این که هر اتفاقی که در زمین می افتد خواست
خدا است و خواست خدا بهشتی و آسمانی است. منظور از احساس خوشبختی با
"عین" یعنی آنچه دیده میشود همین است در حالیکه آدمی که پیرو نمرود یعنی
"نفس" است دنبال دلیلی برای احساس خوشبختی میگردد و بنابراین همچون یک





"عمی" (کور) است که چیزی را نمیبیند و با عصای "دلیل" راه میرود. در اینجا

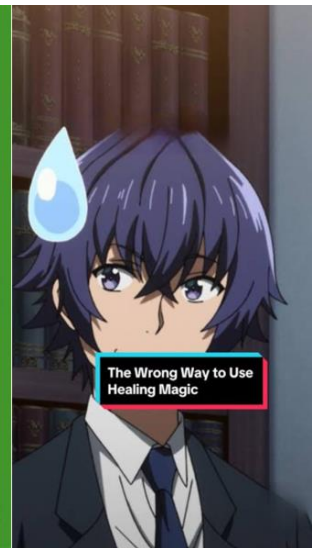
عین یعنی آنچه دیده میشود اثر خورشید دانسته میشود که آتش ابراهیم هم از جنس همان است.

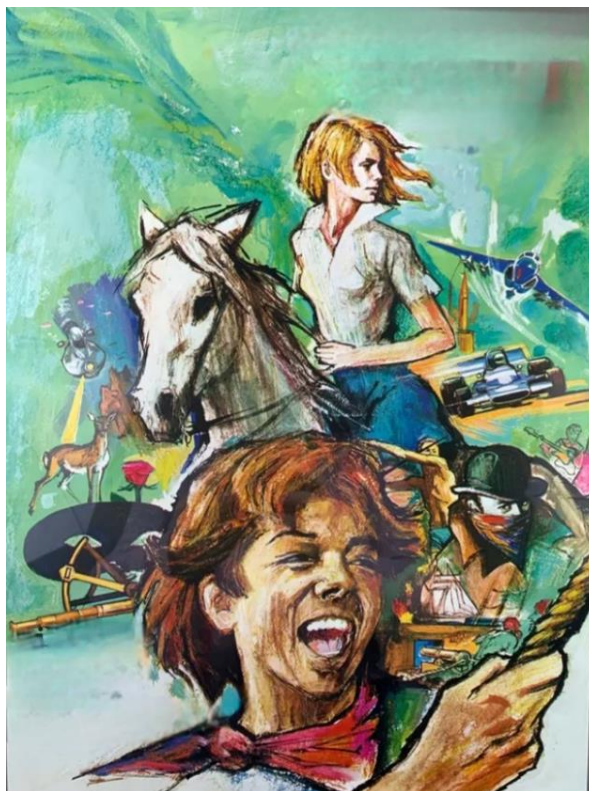
واضح است که اگر قرار بود انسان ها همیشه همان چیزی که هستند را بپذیرند و تغییری در اوضاع خود ایجاد نکنند، در همان بدو پیدایش نوع بشر، به دست



جانوران قوی تر از بین میرفتند. این نصیحت ها فقط به درد طبقات بالاتر جامعه و در یک تمدن نسبتا شکل گرفته میخورند یعنی محصول شرایط اجتماعی خاصی هستند وگرنه از سوی عموم مردم پذیرفته نمیشوند. ولی قرار است تا دوران مقرر، همیشه بغل گوش باشند. آفرینش خدا به یک سطح در روی زمین منتشر نشده و در سرزمین های مختلف، طبیعت های گوناگون و مسیرهای تاریخی گوناگون متناظر با آنها، انسان های گوناگونی را خلق کرده است. برای اشرافی دعوت کننده به پذیرش وضع موجود، وضع موجود فقط وقتی ایدئال است که انواع و اقسام انسانها در مشقت القائنات ذهنی طبقه ی او باشند. بنابراین او ابتدا جهان را به نفع خود شکل میدهد و حتی می آفریند و سپس مردم را قانع به پذیرش وضع موجودی که خودش خدای آن است میکند. بنابراین او به طور متناقضی مرتبا هم وضع موجود را خلقت خدا و خدایش یعنی همان یهوه ی آرخون را احسن الخالقین میخواند و هم در این خلقت دست میبرد. به طور سنتی، دستکاری در طبیعت برابر با جادوگری است و ازاینرو فرقه های اشرافی حتی وقتی پیامبران علوم فیزیک و الکترونیک را به استخدام درمی آورند، خود را دنباله رو جادوگران و افسونگران میخوانند. البته در کیش یهوه، جادوگران

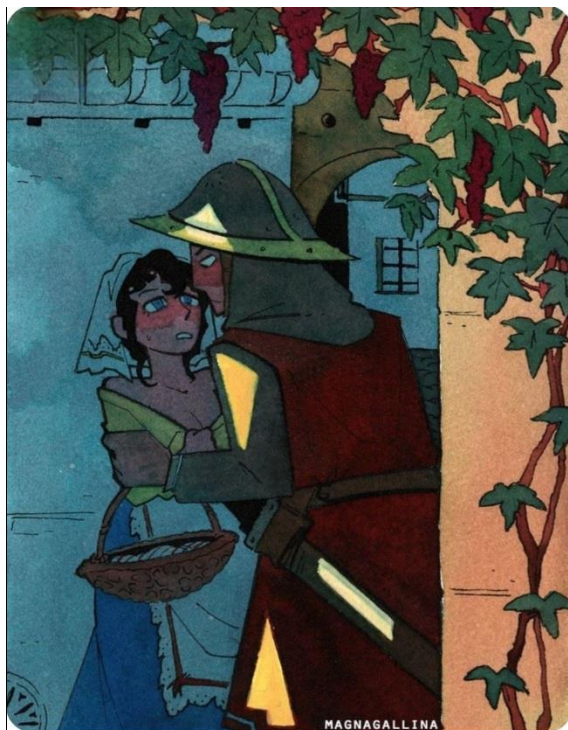






خادمان شیطانند چون در خلقت خدا دست میبرند. منتها نقطه ضعف این دیدگاه این است که اگر بخواهد درست باشد، باید قوانین خدا بخشی از طبیعت خدا باشند و در همه جا به یکسان مطرح باشند و در عصر استعمار و در رویارویی مستقیم

استعمارگران اروپایی با انواع و اقسام فرقه های عجیب و غریب جهان که روش های زیستی ساده شان گاهی افشاکننده ی سرمنشا ابتدایی قوانین تورات ولی در «غیر طبیعی» ترین تفسیر انجیلی ممکن است، شما به زحمت ممکن است در تعصب خود بر پیش داوری های مذهبیتان شک نکنید. بنابراین در هر حال، این، دیدگاه جادوگرانه است که پیروز است و فقط وقتی از تغییر دنیا کوتاه می آید که تمام گروه های درگیر سیاست بر سر این که خدا دیگر دنیایش را خلق کرده



An Englishwoman and Wampanoag admire each other's cultural artifacts.



است، با هم به توافق برسند و از این که مردم کشورها را از سیاست های دولت های رقیب ناراضی کنند، دست بکشند. در تمام این دوران، صرفا به همین خاطر است که مذهب یهودی-مسیحی در حین بی اعتبار شدن پیاپی توسط علوم مادی، همچنان در قدرت نگه داشته و برایش تبلیغات شده است. بالاخره روزی میرسد که خلقت خدا تکمیل است و باید در آن روز، از همه چیز دنیا راضی بود. شاید هم تاریخ انکیزاسیون علیه کفرگویان به این خاطر در زندگینامه ی کلیسا گنجانده شده که در چنان روزی، کسانی را که از «وضع موجود» ناراضیید، واقعا و بر اساس آنچه قدیسین بزرگوار و درستکار قرون وسطی مرتکب میشدند، محاکمه کنند. عیسی مسیح در روم باستان به عنوان یک شیاد، محاکمه و مصلوب شد ولی بعدا خدای مقدس روم تعیین گردید. امروزه هم یهوه —که خود مسیح است— در پیشگاه علم قربانی میشود تا بعدا در وقت معهود، حقانیت او به لطف همین شهادتش تثبیت گردد. خبر خوش این که آرخون ها هنوز برای سیطره بر انسان ها نیازمند استفاده از گروهی از خود انسان ها هستند و این نشان میدهد که انسان ها امکان جلوگیری از این وضعیت را دارند؛ چه بسا اگر انسان ها از این امکان استفاده نکرده بودند، انکیزاسیون جهانی یهوه مدت ها پیش از این بر زمین مستولی شده بود.



